

بسم الله الرحمن الرحيم

شمیم معرفت

فصلنامه کمک آموزشی

ویژه مربیان عقیدتی سیاسی بسیج

شماره ۳۷ - ۱۳۹۳

صاحب امتیاز: نمایندگی ولی فقیه در سازمان بسیج مستضعفین

مدیر مسئول: علی اصغر جلالی اصل

سر دبیر: حمید سلطانی نژاد

دبیر تحریریه: عباس داودی

تحریریه این شماره: مهران طهماسبی، بهزاد کاظمی، سعید حصاری، رضا اخوی،

بیژن ذبیحی، رضا مسجدی، زهرا رئیسی، یاسر متولی، عبدالله صدیق

صفحه بندی و طرح جلد: کانون تبلیغاتی تندیس هنر

نشانی: تهران، بزرگراه بسیج، سازمان بسیج مستضعفین، معاونت تربیت

و آموزش عقیدتی سیاسی، مدیریت اساتید، مربیان و مبلغان

تلفن: ۳۵۹ ۴۸۶۶۵ - ۳۳۲۳۹۶۵۶

برای ارتباط با دبیر تحریریه و تهیه نسخه تصویری یا متنی نشریه

به این نشانی مراجعه نمایید: AbbasDavudi.ir

نشریه در تلخیص، برداشت و تصحیح مقالات رسیده آزاد است

سرمقاله - بازگشت به فطرت / ۳

زنجیر تفکر / ۶

لزوم آزادی فکر / تفاوت عقیده‌ها / اسارت تفکر / اشتباه اعلامیه جهانی حقوق بشر / آزادی بیان عقیده / آزادی بحث در تاریخ اسلام / نمونه‌های آزادی بیان در اسلام / دشمنان خدمتگزار / ضبط افکار مادیین در کتب علمای مذهبی / فکر آزاد است، فریبکاری ممنوع / خیانت به قرآن

قفل قلب / ۳۶

بدترین نصیب / اثر بر روی دل / انحراف در عمل و عقیده / ضعف استقامت / لغزش خواص / نابودی اعمال / دو عامل بسته شدن دل‌ها / سوء عاقبت

قلب‌های سه گانه / ۵۳

آیات اجتماعی / ۶۰

یک اشتباه یا توطئه بزرگ / زوایای اجتماعی اسلام / اقتصاد / امور اجتماعی / قرآن و امور نظامی / قرآن و اخلاق اجتماعی / سیاست

نبرد با مارقین / ۹۸

پیشینه مارقین / ادامه خوارج / اصلی‌ترین اعتقاد مارقین / یک طرح قدیمی / تناقض رفتاری / دیگر اعتقادات / فتواهای داعشی / روند ایجاد حکومت وهابی / تروریسم پروری / هزینه‌های داعش؟ / نبرد با مارقین

هفته برائت / ۱۲۸

دو راه‌کار قدیمی / شیعه و مقاومت / مخالفت با وحدت / هتاکی‌های یاسرالحبيب / جشن وفات همسر پیامبر / کتاب موهن / عید بقرا / بت را هم سب نکنید / فتوای امام خامنه‌ای / تکفیر شیعیان و مراجع عظام / سند مزدوری / ترویج قمه کشی / مراقب باشیم

تاکید دوباره بر محاسبه / ۱۴۹

نخستین قدم‌ها برای پاک‌ی - قسمت یازدهم

یار واقعی یعنی این! / ۱۵۶

پنج گنج / ۱۵۸

نظرسنجی / ۱۵۹

بازگشت به فطرت

بر اساس سخن صریح قرآن فطرت دین به صورت خالص و پاک از هر گونه آلودگی در درون جان آدمی وجود دارد، و انحرافات یک امر عارضی است:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» — پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده دگرگونی در آفرینش الهی نیست این است آیین استوار ولی اکثر مردم نمی دانند! (روم/۳۰)

بنا بر این وظیفه پیامبران این است که این امور عارضی را زایل کنند و به فطرت اصلی انسان امکان شکوفایی دهند.

دوام اعتقاد مذهبی و ایمان به خدا در طول تاریخ پرماجرایی بشر خود نشانه‌ای بر فطری بودن آن است، چرا که اگر عادت بود نه جنبه عمومی و همگانی داشت، و نه دائمی و همیشگی بود، این عمومیت و جاودانگی آن دلیلی است بر این که ریشه فطری دارد.

نکته مهم دیگر این است که نه تنها خداشناسی، بلکه دین و آئین به‌طور کلی، و در تمام ابعاد، یک امر فطری است، و باید هم چنین باشد، زیرا مطالعات توحیدی به ما می‌گوید میان دستگاه "تکوین" و "تشریع" هماهنگی لازم است، آن چه در شرع وارد شده حتماً ریشه‌ای در فطرت دارد و آن چه در تکوین و نهاد آدمی است مکملی برای قوانین شرع خواهد بود.

اما آن دین و آیین فطری هم اسلام است به همین دلیل هم قرآن می‌فرماید به جز

اسلام دین دیگری قابل قبول نیست.

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ - دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق)

است.» (آل عمران/۱۹)

«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ - و هر

کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت، از زیانکاران است.» (آل عمران/۸۵)

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا - امروز،

دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.» (مائده/۳)

بشر امروز آن قدر در تباهی و گمراهی غرق شده است که خود را در آستانه نابودی می بیند از این رو به دنبال دست آویزی برای نجات است. آن دست آویز هم با ندای فطرت بازگشت به معنویات خواهد بود و اگر انسان به فطرت الهی خویش بازگردد دینی به جز اسلام اختیار نمی کند. از این رو شاهد اقبال روز افزون جوامع بشری به اسلام حقیقی هستیم. اما رو آوردن جامعه بشری به اسلام حقیقی زمینه های ایجاد دولت حق را ایجاد می کند و رشد فکری بشر را به دنبال خواهد داشت. این رشد مانع از رفتن به زیر بار ظلم و جهالت و غرق شدن در شهوات خواهد بود. واضح است که چنین اتفاقی باعث رفع سلطه شیاطین جن و انس بر عالم هستی است، به همین دلیل سران ظلم و جور درصددند تا به جای معنویت حقیقی، یک دستاویز دروغین را در اختیار بشر قرار دهند. برای این امر باید دین حقیقی زشت جلوه کند تا رغبت جوامع انسانی به آن کم شود و یا حتی از بین برود.

استکبار جهانی در پی آن است که با ایجاد جو اسلام هراسی از یک سو و قداست

زدایی از امور مذهبی از سوی دیگر، به این هدف شوم خود برسد.

سران ظلم و جور در صددند تا به جای معنویت حقیقی، یک
دستاویز دروغین را در اختیار بشر قرار دهند. برای این امر
باید دین حقیقی زشت جلوه کند تا رغبت جوامع انسانی
به آن کم شود و یا حتی از بین برود.

یکی از دلایل اهانت گاه و بیگاه رسانه‌های صهیونیستی به مقدسات جوامع و به‌ویژه اسلام و بالاخص شخص پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم همان قداست زدایی است.

البته دلیل دیگر آن هم بغض نسبت به خوبی‌هاست:

«قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَهِهِمْ - دشمنی از دهان‌شان آشکار شده» (آل عمران/ ۱۱۸)

زیرا نقشه‌های آنان با شکست روبرو می‌شود:

«وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (آل عمران/ ۵۴)

به همین دلیل در یک برنامه‌ریزی (به نظر خودشان دقیق و حساب شده) اختلاف افکنی در جهان اسلام، تزریق خرافات به دین اصیل، ایجاد جو خشونت و وحشیگری توسط مدعیان دین‌مداری و ایجاد مذاهب و دین‌های جدید و پای بندی به خرافات قدیمی را در دستور کار خود قرار داده است. کمی تأمل در فضای رسانه‌ای استکبار و اقدامات عملی آن‌ها در سطح جهان (نه فقط جهان اسلام) رد پای این اقدامات را بر هر صاحب اندیشه‌ای آشکار می‌سازد.

در این شماره از نشریه سعی شده با انسجام در مطالب به مجموعه این موارد بپردازیم. نظرات، پیشنهادات و به‌ویژه انتقادات شما راه‌گشای ما برای ادامه راه در شماره‌های آینده خواهد بود.

زنجیر تفکر

توضیح ابتدایی

آنچه در پی می‌خوانید خلاصه و گلچینی از مجموعه مباحثی از علامه شهید حضرت آیت‌الله مطهری رحمت‌الله‌علیه می‌باشد که سعی نمودیم بنا به تناسب به دنبال هم بیاوریم. به همین دلیل در پایان هر برش از مطالب نشانی آن را در پی‌نوشت‌ها ذکر کرده‌ایم. همچنین سعی نمودیم تا نشانی آیات و روایاتی را که ایشان فرموده‌اند با برخی توضیحات در پی‌نوشت بیاوریم. به همین دلیل در مطالعه این مطلب، دقت در پی‌نوشت‌ها هم ان‌شاءالله مفید خواهد بود.

لزوم آزادی فکر

از جمله اموری که باید بشر را در آن‌ها آزاد گذاشت رشد فکری است. اگر به مردم در مسائلی که باید در آن‌ها فکر کنند - از ترس این که مبدا اشتباه کنند - به هر طریقی آزادی فکری ندهیم یا روح‌شان را بترسانیم که در فلان موضوع دینی و مذهبی مبدا فکر کنی که اگر فکر کنی و یک وسوسه کوچک به ذهن تو بیاید به سر در آتش جهنم فرو می‌روی، این مردم هرگز فکرشان در مسائل دینی رشد نمی‌کند و پیش نمی‌رود.^۱

آیا اسلام یا هر نیروی دیگری می‌تواند بگوید بشر حق تفکر ندارد؟ نه، این عملی است لازم و واجب و لازمه‌ی بشریت است. اسلام در مسئله تفکر نه تنها آزادی تفکر داده است بلکه یکی از واجبات و یکی از عبادت‌ها در اسلام تفکر است.^۲

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۹۱

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۶۹

در اسلام اصلی است راجع به اصول دین که وجه امتیاز ما و هر مذهب دیگری همین است. اسلام می‌گوید اصول عقاید را جز از طریق تفکر و اجتهاد فکری نمی‌پذیریم. یعنی جناب‌عالی باید موحد باشی، خداشناس باشی؛ اما چرا خداشناس باشم، به چه دلیل؟ می‌گوید دلیلش را خودت باید بفهمی، این یک مسئله علمی است، یک مسئله فکری و عقلی است. همین‌طور که به یک دانش‌آموز می‌گویند این مسئله حساب را خودت باید بروی حل کنی، من حل کنم به درد نمی‌خورد، آن‌وقت به درد می‌خورد که این مسئله را خودت حل کنی.

از نظر اسلام نه تنها فکر کردن در اصول دین جایز و آزاد است یعنی مانعی ندارد، بلکه اصلاً فکر کردن در اصول دین در حدود معینی که لااقل بفهمی خدایی داری و آن خدا یکی است، پیغمبرانی داری، قرآن از جانب خدا نازل شده است، پیغمبر از جانب خداست، عقلاً بر تو واجب است.^۱

سؤال کردن در مسائل اصول دین، امر واجب و لازمی است. از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سؤال می‌کردند، از علی علیه‌السلام سؤال می‌کردند، از سایر ائمه اطهار سؤال می‌کردند، زیاد هم سؤال می‌کردند و آن‌ها هم جواب می‌دادند. این کتاب‌های احتجاجاتی که ما داریم (و غیر آن‌ها) نشان می‌دهد در زمینه اصول دین در اسلام چه قدر حق آزادی بیان و حق آزادی سؤال داده شده است. تا وقتی که انسان روحش روح تحقیق و کاوش است و انگیزه‌اش به‌واقع تحقیق و کاوش و فکر کردن است، اسلام می‌گوید بیا فکر کن، هر چه بیشتر فکر و سؤال کنی، هر چه بیشتر برایت شک پیدا شود، در نهایت امر بیشتر به حقیقت می‌رسی، بیشتر به واقعیت می‌رسی.^۲

دینی که از مردم در اصول خود تحقیق می‌خواهد (و تحقیق یعنی به دست آوردن مطلب از راه تفکر و تعقل) خواه ناخواه برای مردم آزادی فکری قائل است. [اسلام]

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۷۰

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۷۱

می‌گوید اصلاً من از تو «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ی را که در آن فکر نکرده‌ای و منطق را به کار نینداخته‌ای نمی‌پذیرم، نبوت و معادی را که تو از راه رشد فکری انتخاب نکرده‌ای و به آن نرسیده‌ای من از تو نمی‌پذیرم. پس ناچار به مردم آزادی تفکر می‌دهد. مردم را از راه روح‌شان هرگز نمی‌ترساند، نمی‌گوید مبدا در فلان مسئله فکر کنی که این، وسوسه شیطان است.

در این زمینه احادیث زیادی هست، از آن جمله است این حدیث که پیغمبر اکرم فرمود: از امت من نه چیز برداشته شده است؛^۱ یکی از آن‌ها این است:

«الْوَسْوَسَةُ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ»

یعنی یکی از چیزهایی که امت مرا هرگز به‌خاطر آن معذب نخواهند کرد این است که انسان درباره‌ی خلقت، خدا و جهان فکر کند و وساوسی در دلش پیدا شود. مادام که او در حال تحقیق و جست‌وجوست، هرچه از این شک‌ها در دلش پیدا شود، خدا او را معذب نمی‌کند و آن را گناه نمی‌شمارد.^۲

هر مکتبی که به ایدئولوژی خودش ایمان و اعتماد دارد ناچار طرفدار آزادی اندیشه و تفکر است. هر مکتبی که ایمان و اعتمادی به خود ندارد جلو آزادی اندیشه و تفکر را می‌گیرد، می‌خواهد مردم را در یک محدوده خاصی نگه دارد و نگذارد که تفکر کنند یا فکر خود را ابراز کنند.^۳

۱. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: وَضَعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَ خِصَالٍ الْخَطَا وَالنِّسْيَانِ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ وَمَا لَا يُطِيقُونَ وَمَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَمَا اسْتَكَرَّهُوا عَلَيْهِ وَالطَّيْرَةَ وَالْوَسْوَسَةَ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ وَالْحَسَدَ مَا لَمْ يُظْهَرْ بِلِسَانٍ أَوْ يَدٍ - نه خصلت از امت من برداشته شده: خطا، فراموشی، آنچه ندانند، آنچه نتوانند، آنچه بدان توانائی ندارند، آنچه بناخواه (و زور) بر آن وادار شوند، فال بد، وسوسه در تفکر (و اندیشه) در آفرینش، و حسد (و رشک بردن) در صورتی که به‌زبان یا دست آشکار نشود. الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۲؛ ص ۴۶۳

البته این روایت با عبارت «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي...» با تفاوت بسیار اندک نیز نقل شده است. این روایت معروف به «حدیث رفع» است و فقها به تفصیل درباره این حدیث سخن گفته‌اند.

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۹۲

۳. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۱۲۳

در حدیث معروفی است^۱ که یک عرب بدوی آمد خدمت رسول خدا و عرض کرد: «یا رَسُولَ اللَّهِ! هَلَكْتُ» تباه شدم.

پیغمبر اکرم فوری مقصود او را درک کرد، فرمود: فهمیدم چه می‌خواهی بگویی، لابد می‌گویی شیطان آمد به تو گفت: مَنْ خَلَقَكَ؟ تو هم در جوابش گفتی که مرا خدا آفریده است. شیطان گفت: مَنْ خَلَقَهُ؟ خدا را کی آفریده است؟ تو دیگر نتوانستی جواب بدهی.

گفت: یا رَسُولَ اللَّهِ! همین است.

پیغمبر فرمود: ذَاكَ مَحْضُ الْإِيمَانِ.

(عجبا!) فرمود: چرا تو فکر کردی که هلاک شدی؟! این عین ایمان است؛ یعنی همین تو را به ایمان واقعی می‌رساند، این تازه اول مطلب است. چنین فکری که در روح تو پیدا شد، این شک که پیدا شد [باید برای رفع آن تلاش کنی]. شک منزل بدی است ولی معبر خوب و لازمی است. زمانی بد است که تو در همین منزل بمانی. شیطان به تو گفت: تو را چه کسی خلق کرده است؟ گفتی: خدا. گفت: خدا را چه کسی خلق کرده؟ گفتی: دیگر نمی‌دانم، بعد هم سر جای نشستی. این، شک تنبل‌هاست، هلاکت است. اما تو که چنین آدمی هستی که وقتی چنین شک و وسوسه‌ای در تو پیدا شد در خانه ننشستی، از مردم هم روبرایستی نکردی و نگفتی

۱. امام صادق علیه السلام فرمود: «جاء رجلٌ إلى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلَكْتُ! فَقَالَ لَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَتَاكَ الْخَبِيثُ فَقَالَ لَكَ: مَنْ خَلَقَكَ؟ فَقُلْتَ: اللَّهُ، فَقَالَ لَكَ: اللَّهُ مَنْ خَلَقَهُ؟ فَقَالَ: إِي وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَكَانَ كَذًّا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ذَاكَ وَاللَّهِ مَحْضُ الْإِيمَانِ - مردی خدمت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! هلاک شدم. پیامبر به او فرمود: آن خبیث (شیطان) به سراغ تو آمد و گفت: چه کسی تو را آفریده است؟ و تو گفتی: خدا و او گفت: خدا را چه کسی آفریده است؟ مرد عرض کرد: آری، سوگند به آن که تو را به حق برانگیخت، مطلب همین گونه است [که می‌فرماید]. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: به خدا سوگند که این ایمان محض است.» الکافی (ط -

که اگر من به مردم بگویم چنین شکی کرده‌ام می‌گویند پس تو ایمانت کامل نیست، معلوم می‌شود که یک حس و طلبی در تو هست که فوری آمدی نزد پیغمبرت سؤال کنی که اگر من چنین شکی پیدا کردم چه کنم؟ آیا این شک را با یک عمل رد کنم یا با یک فکر؟ این عین ایمان است.^۱

تفکر از نظر قرآن و حدیث

ما چون فقط قرآن خودمان را مطالعه می‌کنیم و کتاب‌های دیگر را مطالعه نمی‌کنیم، کمتر به ارزش این همه تکیه کردن قرآن به تفکر پی می‌بریم. شما هیچ کتابی (نه مذهبی و نه غیر مذهبی) پیدا نمی‌کنید که تا این اندازه بشر را به تفکر سوق داده باشد؛ همواره می‌گوید فکر کنید؛ در همه مسائل: تاریخ، خلقت، خدا، انبیا و نبوت، معاد، تذکرات و تعلیمات انبیا و مسائل دیگر.

تفکر حتی عبادت شمرده می‌شود. مکرر شنیده‌اید احادیث زیادی را که به این عبارت است:

تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ،^۲

فَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةٍ،^۳

تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةٍ.^۴

یک ساعت فکر کردن از یک سال عبادت کردن افضل است، از شصت سال عبادت کردن افضل است، از هفتاد سال عبادت کردن افضل است.

این تغییر تعبیرات - همان‌طور که بسیاری از علما گفته‌اند - به واسطه این است

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۹۲

۲. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۰۸

۳. نهج الفصاحة ص ۵۹۰

۴. ریاض السالکین فی شرح صحیفه سیدالسادین ج ۳ ص ۳۷۰ به نقل از مفاتیح الغیب ص ۳۰۲ و

مجمع البحرين ج ۳ ص ۴۴۴

که نوع و موضوع تفکرها فرق می‌کند: یک تفکر است که انسان را به اندازه یک سال عبادت جلو می‌برد، یک تفکر است که او را به اندازه شصت سال عبادت جلو می‌برد، یک تفکر است که او را به اندازه هفتاد سال عبادت جلو می‌برد. در احادیث ما وارد شده است: اکثر عبادت ابوذر فکر کردن بود.^۱

یعنی ابوذری که شما او را تالی سلمان می‌شمایید و بلکه شاید بشود او را هم‌ردیف سلمان شمرد (یعنی تقریباً می‌توان گفت بعد از معصومین، مردی نظیر این‌ها در درجه ایمان نیامده است) خیلی خدا را عبادت می‌کرده است ولی بیشترین عبادت ابوذر فکر کردن بود.^۲

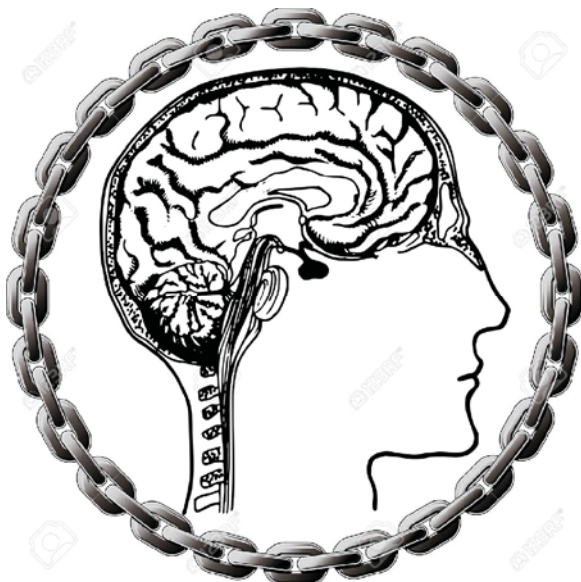
تفاوت عقیده‌ها

عقیده در اصل لغت، «اعتقاد» است. اعتقاد از ماده عقد و انعقاد و ... است، بستن است، منعقد شدن است، بعضی گفته‌اند حکم گرهی را دارد.

دل بستن انسان به یک چیز دو گونه است؛ ممکن است مبنای اعتقاد و دل بستن و انعقاد روح انسان همان تفکر باشد. در این صورت عقیده‌اش بر مبنای تفکر است. ولی گاهی انسان به چیزی اعتقاد پیدا می‌کند و این اعتقاد بیشتر کار دل و احساسات است نه کار عقل. به یک چیز دلبستگی بسیار شدید پیدا می‌کند، روحش به او منعقد و بسته می‌شود، ولی وقتی که شما پایه‌اش را دقت می‌کنید که این عقیده او از کجا پیدا شده است، مبنای این اعتقاد و دلبستگی چیست، آیا یک تفکر آزاد این آدم را به این عقیده و دلبستگی رسانده است یا علت دیگری - به‌عنوان مثال تقلید از پدر و مادر یا تأثر از محیط و حتی علایق شخصی و یا منافع فردی و شخصی در کار است - می‌بینید به صورت دوم است؛ و اکثر عقایدی که مردم روی زمین پیدا می‌کنند عقایدی است که دلبستگی است نه تفکر.

۱. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «كَانَ أَكْثَرُ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ خَصَلَتَيْنِ التَّفَكُّرَ وَالِإِعْتِبَارَ - بیشتر عبادت ابی‌ذر؛ خدایش رحمت کند؛ تفکر و عبرت گرفتن بود.» الخصال ج ۱ ص ۴۲

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۷۰



آیا بشر از نظر دلبستگی‌ها باید آزاد باشد؟ این دلبستگی‌هاست که در انسان تعصب و جمود و خمود و سکون به وجود می‌آورد و در اساس اغلب، عقیده دست و پای فکر را می‌بندد. عقیده که پیدا شد، اولین اثرش این است که جلو فعالیت فکر و آزادی تفکر انسان

را می‌گیرد چون به آن دل بسته است. حُبُّ الشَّيْءِ يُعْمَى وَيُصِمُّ^۱ چیزی که انسان به آن دل بست، چشم بصیرت را کور می‌کند، گوش بصیرت را کر می‌کند، دیگر انسان نمی‌تواند حقیقت را ببیند و بشنود.

۱. این عبارت مانند ضرب‌المثل است و به این معنی است که محبت چیزی باعث می‌شود تا انسان نسبت به آن کر و کور شود.

این مضمون در روایات زیر از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آمده است.

«عَيْنُ الْمُحِبِّ عَمِيَّةٌ عَنْ مَعَايِبِ الْمَحْبُوبِ وَ أَذُنُهُ صَمَاءٌ عَنْ قُبُحِ مَسَاوِيهِ - چشم حبيب از دیدن معایب محبوب کور است، و گوشش از شنیدن زشتی‌های او کر.» غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۶۵

مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَغَشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِيحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتْ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتْ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَ وَلَهَتْ عَلَيْهَا نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لَمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَبِئَمَا زَالَ إِلَيْهَا وَ حَبِئَمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ وَ لَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ

کسی که عاشق چیزی شود، چشم خود را کور و قلب خود را بیمار کرده است. عاشق با چشمی نادرست می‌بیند و با گوشی ناشنوا می‌شنود، شهوات عقل او را از کار می‌اندازد، و دنیا قلب او را می‌کشد، و نفس او خواستار بی‌چون و چرای آن می‌شود. عاشق دنیا بنده دنیا می‌شود، و بنده کسانی که چیزی از دنیا در دست دارند، دنیا به هر طرف رود او نیز به همان طرف می‌رود، و به هر جا رو کند به آن‌جا رو می‌کند، هیچ بازدارنده‌ای خدایی؛ او را از بدی باز نتواند داشت، و از هیچ اندرزگویی اندرز نتواند گرفت. نهج البلاغة (للصّبحی صالح)، ص ۱۶۰

به عنوان مثال بت پرست‌هایی بت‌ها را پرستش می‌کردند و می‌کنند. آیا این را ما باید برای آن‌ها تفکر حساب کنیم و عقیده و اعتقاد آن‌ها را یک اعتقاد زائیده از فکر و عقل آزاد تلقی کنیم، یا یک دلبستگی و یک جمود و یک خمودی که ناشی از یک سلسله تعصبات و تقلیدهایی است که طبقه به طبقه به این‌ها رسیده است؟ شما هیچ می‌توانید باور کنید که یک بشر با فکر و عقل آزاد خودش به این‌جا برسد که بت را باید پرستش کرد، هُبَل را باید پرستش کرد؟! آیا شما هیچ می‌توانید احتمال این قضیه را بدهید که یک بشر، از فکر آزاد و منطقی (یعنی فکر مدرسه‌ای، همان فکری که اسلام در اصول عقاید خواسته است) به این‌جا برسد که گاو را باید پرستش کرد^۱

۱. در مکتب هندو، شیوا خدایی است که جلوه‌های مختلفی از قبیل: محبت به بندگان، خشم و نابودگری، بارورسازی و خلّاقیت برایش در نظر می‌گیرند؛ یکی از مصاحب‌های شیوا، ناندی نام دارد که به صورت گاوی سفید است. گاوهای سفید در عالم، نمایندگان این گاو هستند. (ماهنامه معرفت شماره ۱۲۱) بر اساس یکی از افسانه‌ها، یکی از خدایان به شکل گاو درآمده تا با شیطان مبارزه کند، لذا خوردن گوشت گاو و آزار گاوها برای هندوها اکیداً ممنوع است. (ادیان و مکتب‌های فلسفی هند ج ۱ ص ۲۸۲) هندوان گاو را مقدس‌ترین حیوانات می‌دانند و مجسمه آن را در منازل و معابد و میادین شهرها نصب می‌کنند. خوردن گوشت گاو و استفاده از پوست آن ممنوع است. و هنگامی که گاوی می‌میرد آن را با مراسم مذهبی خاصی به خاک می‌سپارند و در برخی شهرها خوردن تخم مرغ نیز ممنوع است. ولی از طرف دیگر خوردن ادرار و سرگین گاو، از اهمیت ویژه‌ای بین هندوان برخوردار است؛ نوشیدن ادرار گاو و خوردن سرگین آن برای تیرگ و تطهیر درونی معمول است و هندوان گاهی برای تحصیل ادرار گرم و تازه گاو، قابلمه به دست در مراتع دنبال گاوها راه می‌افتند و ساعت‌ها منتظر می‌مانند تا موفق شوند ادرار و سرگین گاو تازه به دست آورند. مقداری از آن ادرار را می‌نوشند و مقداری را هم به سر و صورت و لباس‌های خود می‌ریزند و به وسیله‌ی آن خود را متبرک می‌کنند. (آیین هندو، نویسنده: سیمن ویتمن، مترجم: علی موحدیان عطار، ناشر: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، تاریخ نشر: ۱۳۸۲) داماد شهید جهرمی می‌گفت: (در هند) لب چهار راه با این که چراغ سبز بود، ماشین ما ایستاد. راننده پیاده شد و دست زیر ادرار گاو [گرفت]، به سر و صورت مالید و کمی نوشید بعد آمد سوار ماشین شد و ما را برد. (نرم‌افزار آثار حجت‌الاسلام قرائتی، زندگینامه، خاطرات سفر به هند) در حال حاضر بیش از یک میلیارد نفر در جهان دارای چنین عقایدی هستند. (کتاب علل درگیری مسلمان‌ها و هندوها نوشته جمشیدی بروجردی ص ۱۲)



آیا ممکن است یک عده از افراد بشر از روی فکر آزاد و باز و بلامانع و منطقی حتی به این جا برسند که اعضای تناسلی را باید پرستش کرد؟! نه، هیچ وقت عقل و فکر بشر ولو ابتدایی ترین عقل و فکر بشر باشد، او را به این جا نمی رساند. این ها ریشه هایی غیر از عقل و فکر دارد.

به عنوان مثال در ابتدا افرادی سودجو و استثمارگر پیدا می شوند که می خواهند افراد دیگر را به زنجیر بکشند و رژیم به وجود آورند، و این در دنیا زیاد بوده و هست.

۱. کیش آلت پرستی یکی از فرقه های آیین هندو است آلت پرستان هندو مجسمه آلت مردانه را در معابد نصب می کنند و در خانه ها نگه می دارند و هر ساله مجسمه ی بسیار بزرگ و غول آسایی از آلت مردانه ساخته بر روی کامیونی سوار و در خیابان های دهلی (پایتخت هندوستان) به نمایش می گذارند. معبد سومنات که بتخانه ای با چهار گنبد طلا و خزانه ای پر از جواهرات بود و توسط سلطان محمد غزنوی تخریب شد، بتخانه آلت پرستان بود. آلت پرستی همچنین در ژاپن در میان پیروان دین شینتویی رواج داشته است. در آمریکای شمالی (به ویژه آمریکا و کانادا) نیز از سال ۱۹۸۰ میلادی کلیساهای زنجیره ای تحت عنوان «کلیسای سنت پریاپوس» تاسیس شده است که همین آیین را ترویج می کنند.

(رک: آشنایی با ادیان بزرگ، حسین توفیقی، ص ۳۱ تا ۳۳)

این رژیم یک تکیه‌گاه اعتقادی می‌خواهد، بدون تکیه‌گاه اعتقادی امکان‌پذیر نیست. آن کسی که اول [آن اعتقاد را] تأسیس می‌کند، خودش می‌فهمد که چه می‌کند، دانسته کاری را انجام می‌دهد، یعنی دانسته خیانت می‌کند؛ موضوعی را - بتی، گاوی، اردهایی را - به شکلی در میان مردمی رایج می‌کند. این مردم اغفال می‌شوند. اول هم خیلی به آن دلبستگی ندارند ولی چند سالی می‌گذرد، بچه‌های این‌ها به دنیا می‌آیند، بچه‌ها می‌بینند پدر و مادرها چنین می‌کنند، همان کار پدر و مادرها را تعقیب می‌کنند. نسل به نسل که می‌گذرد و سابقه تاریخی پیدا می‌کند، جزء سنن و مآثر ملی و جزء غرور و افتخارات ملی می‌شود و دیگر نمی‌شود آن را از افراد بشر گرفت.^۱

درست مثل گچی که در ابتدا که با آب مخلوط می‌شود ماده شلی است، آن‌را به هر شکلی که بخواهید در می‌آورید، ولی وقتی که بالاخره به یک شکلی درآمد به تدریج خشک می‌شود و هر چه خشک‌تر می‌گردد، سفت‌تر می‌شود. بعد به حالتی می‌رسد که با کلنگ هم نمی‌شود آن را خرد کرد.^۲

۱. هنگامی که پیامبران الهی مشرکان را به راه حقیقت دعوت می‌نمودند، همواره مشرکان تأکید می‌کردند که این دین پدران آن‌هاست و حاضر نبودند در این خصوص تفکر نمایند. قرآن کریم در آیات متعددی به این حقیقت اشاره می‌فرماید. مانند:

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ - و چون به ایشان گفته شود آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید می‌گویند: نه، ما تنها آن را پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم. آیا اگر پدران ایشان عقل نمی‌داشتند و هیچ چیز نمی‌فهمیدند و راه به جایی نمی‌بردند باز هم پیرویشان می‌کردند؟ (بقره/۱۷۰)

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ - و زمانی که گفته می‌شود که روی آورید به آنچه خدا نازل کرده و به رسول، گویند کافی است ما را روشی که پدرانمان را بر آن یافتیم اگر چه پدران‌شان چیزی نمی‌دانستند و هدایت نمی‌پذیرفتند. (مائده/۱۰۴)

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ - و چون به آن‌ها گفته شود: چیزی را که خدا نازل کرده پیروی کنید، گویند: (نه)، تنها آیینی را که پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم، حتی اگر شیطان (در نتیجه پیروی از پدران‌شان) به سوی عذاب سوزان دعوت‌شان کند، باز هم آنان را پیروی می‌کنند؟ (لقمان/۲۱)

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۷۳

اسارت تفکر

این عقیده نوعی انعقاد است یعنی فکر و اندیشه‌اش به جای این که باز باشد بسته و منعقد شده و بر عکس، آن قوه مقدس تفکر به دلیل این انعقاد و بستگی در درونش اسیر شده.

بت پرست باید آزاد باشد برای این که بت را بپرستد؟ یا نه، عقل و فکر این شخص اسیر است، باید کاری کنیم که عقل و فکر او را از اسارت این عقیده آزاد کنیم؟ کاری را بکنیم که ابراهیم خلیل الله و بت شکن کرد.^۱

عمل صحیح عمل خاتم الانبیاء است؛ سال‌های متمادی با عقیده بت پرستی مبارزه کرد تا فکر مردم را آزاد کند. اگر عرب جاهلیت هزار سال دیگر هم می ماند همان بت را پرستش می کرد و یک قدم به سوی ترقی و تکامل بر نمی داشت. اما پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد این زنجیر اعتقادی را از دست و پای آن‌ها باز کرد و فکرشان را آزاد نمود:

و يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ (اعراف/۱۵۷)^۲

قرآن اسم آن چیزی را که اروپایی می گوید بشر را باید در آن آزاد گذاشت، زنجیر می گذارد؛ می گوید شکر این را بکنید که خدا به وسیله این پیغمبر این بارهای گران یعنی خرافه‌ها را از دوش شما برداشت، این زنجیرهایی را که خودتان به دست و پای خودتان بسته بودید برداشت.^۳

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۱۲۱

۲. ترجمه آیات ۱۵۶ و ۱۵۷ سوره اعراف: [موسی گفت:] و برای ما، در این دنیا و سرای دیگر، نیکی مقرر فرما چه این که ما به سوی تو بازگشت کرده ایم! «(خداوند در برابر این تقاضا، به موسی) فرمود:» مجازاتم را به هر کس بخواهم می رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته و آن را برای آن‌ها که تقوا پیشه کنند، و زکات را بپردازند، و آن‌ها که به آیات ما ایمان می آورند، مقرر خواهم داشت! * همان‌ها که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امی» پیروی می کنند پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند آن‌ها را به معروف دستور می دهد، و از منکر باز میدارد اشیاء پاکیزه را برای آن‌ها حلال می شمرد، و ناپاکی‌ها را تحریم می کند و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان) بر می دارد، پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاریش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند.

۳. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۷۷



[درباره حضرت ابراهیم علیه السلام هم می بینیم که] در یک روز عید که همه مردم بت پرست از شهر خارج می شدند او از شهر خارج نشد. بتخانه هم خالی بود. تبر را برداشت و رفت تمام این بت ها را خرد کرد آلا بت بزرگ و تبر را به گردن بت بزرگ انداخت تا اگر کسی به آن جا برود با خودش فکر کند که این خداها با یکدیگر جنگیده اند و این بت بزرگ چون از همه نیرومندتر بوده باقی دیگر را خرد و خمیر کرده و تنها خودش مانده است. این فکر برای مردم پیدا شود، بعد طبیعی است که به حکم فطرت می گویند این ها که نمی توانند از جایشان بجنبند. همین [امر] فکر این ها را عوض می کند. این کار را کرد. وقتی که مردم برگشتند و وضع را آن چنان دیدند داد و فریاد کردند که چه کسی این کار را کرده است؟ یادشان افتاد که جوانی در این شهر است که مخالف با این کارهاست، نکند کار او باشد؟ رفتند سراغ ابراهیم. ابراهیم

در پاسخ به آن‌ها گفت چرا شما به من می‌گویید؟ مجرم آن کسی است که زنده مانده و تبر به گردن اوست. «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ»^۱ این‌ها گفتند از او که این کار ساخته نیست. گفت چه‌طور کار زد و خورد از او ساخته نیست ولی [روا کردن] حاجت‌هایی که انسان‌ها در آن حاجت‌ها درمانده‌اند ساخته است که به‌عنوان مثال زنی نازاست او را زاینده کند؟ قرآن می‌گوید: «فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ»^۲ این سبب شد که به خود باز گردند.

در فلسفه هگل^۳ و بعد از فلسفه هگل دیگران بالخصوص کارل مارکس اصطلاح

۱. سوره انبیاء: فَجَعَلَهُمْ جُودًا إِذْ أَتَا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (۵۸)

و بتان را قطعه قطعه کرد، مگر بزرگشان را شاید به او مراجعه کنند.

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۵۹)

گفتند: چه کسی با خدایان ما چنین کرده که هر که بوده از ستمگران بوده است.

قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ (۶۰)

گفتند شنیدیم جوانی هست که ابراهیمش نامند و او بتها را به بدی یاد می‌کند.

قَالُوا فَاتُوا بِهِ عَلَىٰ عَالِي النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (۶۱)

گفتند: او را به محضر مردمان بیاورید شاید گواهی دهند.

قَالُوا أَأَتَتْ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ (۶۲)

گفتند: ای ابراهیم آیا تو با خدایان ما چنین کرده‌ای؟

قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلُّوهُمْ إِن كَانُوا يَنْطِقُونَ (۶۳)

گفت: بلکه این بزرگشان چنین کرده است ببینید اگر می‌توانند سخن گویند از خودشان پرسید.

۲. سوره انبیاء: فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ (۶۴)

در این هنگام مردم به ضمیرهای خویش مراجعه کردند و گفتند: شما خودتان ستمگرانید.

۳. «گئورگ ویلهلم فریدریش هگل» فیلسوف آلمانی در ۲۷ اوت ۱۷۷۰

میلادی در اشتوتگارت، در خانواده‌ای مؤمن به تعلیمات لوتری به دنیا آمد.

از کودکی در زمینه‌های گوناگونی مانند ادبیات، فلسفه، و موضوعات مختلف

دیگر، به مطالعه می‌پرداخت. هگل شیفته آثار اسپینوزا، کانت، روسو و گوته بود.

در سال ۱۸۰۵ در دانشگاه ینا به مقام پروفسوری رسید.

در همین سال فرزند نامشروعش، لودویگ فیشر به دنیا آمد.

هگل در سال ۱۸۳۰ رئیس دانشگاه برلین شد و به سال ۱۸۳۱ به سبب



«از خودبیگانگی» آورده‌اند، (اینان به‌ویژه کارل ماکس^۱) می‌گویند انسان از خود بیگانه

شیوع وبا فوت کرد. هگل در دوران زندگیش فقط چهار کتاب منتشر کرد ولی دست‌نوشته‌های زیادی بعد از مرگ از او به‌جای مانده بود که به مرور تنظیم شد و به صورت کتاب‌های مختلف انتشار یافت. هگل صد سال قبل از تشکیل دولت فاشیستی هیتلر در نوشته‌هایش آرزو کرده بود که روزی روح و تفکر آریایی - ژرمن، روح جهان جدید گردد تا به‌قول او حقیقت مطلق را عملی نماید و وظیفه تاریخی‌اش را به انجام رساند. به عقیده بسیاری از صاحبزنان، تئوری دولت و تئوری تکامل تاریخ هگل از جمله مقوله‌هایی بودند که مورد استفاده فاشیسم قرار گرفتند. هگل به دلیل شرایط تاریخی خاص زمان خود خواهان دولت مرکزی قدرتمندی بود. او دولت پروس را عملی شدن اراده خدای لایزال و روح مطلق نامید و افتخار می‌کرد که مذهبگیر و فیلسوف آن دولت است.

هگل درباره خود می‌گفت: «یک انسان کبیر، بشریت را محکوم نموده تا او را توصیف کند یا بشناسد.»



۱. «کارل هاینریش مارکس» در ۱۸۱۸ در تریر، پروس متولد و در ۱۸۸۳ در لندن، درگذشت. وی فرزند سوم هاینریش مارکس لوی، یک وکیل دادگستری یهودی بود که از خانواده خاخام‌های معروف شهر محسوب می‌شد. «هاینریش مارکس لوی» به خاطر محدودیت‌هایی که دولت پروس برای حقوق دانان یهودی قائل شده بود و به‌خاطر این که بتواند شغل خود را در دادگستری حفظ کند، به شاخه پروتستان مسیحیت گروید و از آن پس خود را هاینریش مارکس نامید. در سال ۱۸۲۴ فرزندان وی نیز به مسیحیت گرویدند.

کارل عاشق دختری شد و با پدرش قهر کرد و با معشوقه‌اش به پاریس و

سپس به لندن رفت. او بیش از ۳۰ سال آخر عمر را در لندن و در تبعید گذراند و همان‌جا درگذشت.

مارکس مبارزه عملی سیاسی و فلسفی را به همراه دوست نزدیکش، فردریک انگلس، آغاز کرد و با او بود که مانیفست کمونیست که مشهورترین رساله تاریخ جنبش سوسیالیستی است را منتشر کرده است. مارکس همچنین مؤلف «سرمایه» مهم‌ترین کتاب این جنبش است. این آثار به همراه سایر تألیفات او و انگلس، بنیان و جوهره اصلی تفکر مارکسیسم را تشکیل می‌داد.

شهید مطهری درباره نوع دین‌ستیزی مارکس می‌گوید: ماتریالیسم در ایران به نبرنگ تازه‌ای دست یازیده و آن تحریف آیات قرآن کریم و تفسیر مادی محتوای آیات با حفظ پوشش ظاهری الفاظ است. این طرحی است که کارل مارکس برای ریشه کن کردن دین از اذهان توده‌های معتقد داده است. طرح مارکس این است که برای مبارزه با مذهب در میان توده‌ای معتقد باید از خود مذهب علیه مذهب استفاده کرد، به این صورت که مفاهیم مذهبی از محتوای معنوی و اصلی خود تخلیه و از محتوای مادی پر شود تا توده مذهب را به صورت مکتبی مادی درباید. پس از این مرحله، دور افکندن پوسته ظاهری آن ساده است.»

مجموعه آثار استاد شهید مطهری - علل گرایش به مادیگری، مقدمه ماتریالیسم در ایران ج ۱ ص ۴۵۸

می‌شود و باید کاری کرد که انسان به خود واقعی‌اش برگردد. قرآن این تعبیر را قبل از همه‌ی این‌ها در موارد زیاد دارد، یکی همین جاست. **فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ**. تعبیر عجیبی است! این‌ها از خودشان جدا و دور شده بودند (خود واقعی انسان عقل و فکر و منطق انسان است)، قرآن می‌گوید این سبب شد که دومرتبه به‌سوی خودشان باز گشتند و خودشان را دریافتند، گفتند که او راست می‌گوید.

یعنی حضرت ابراهیم علیه‌السلام با این عمل، از خودبیگانگی آن‌ها را از آنان گرفت و آزادی آنان را به آن‌ها بازگرداند.

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از فتح مکه، به عنوان آزادی عقیده بت‌ها را باقی نگذاشت زیرا این بت‌ها سمبل اسارت فکری مردم‌اند. صدها سال بود که فکر این مردم اسیر این بت‌های چوبی و فلزی بود که به خانه‌ی کعبه آویخته بودند. تمام این‌ها را در هم ریخت و در واقعیت مردم را آزاد کرد.

(ولی) کوروش وقتی به بابل رفت و آن‌جا را فتح کرد تمام بتخانه‌ها را محترم شمرد. این کار از نظر یک فاتح که سیاست استعمارگری دارد و می‌خواهد مردم را بفربید توجیه می‌شود. کوروش می‌گفت این اعتقاد، مردم را بدبخت کرده ولی در عین حال دست به ترکیب آن‌ها نزد، چون می‌خواست که آن‌ها در زنجیر بمانند. این خیانت بود نه خدمت!^۱

عمل موسی بن عمران علیه‌السلام انسانی است که وقتی می‌بیند قومش گوساله سامری را به‌عنوان یک بت انتخاب کرده‌اند و دارند پرستش می‌کنند، می‌گوید: **لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا**^۲ به خدا آتشش می‌زنم، به خدا خاکسترش را هم بر

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۱۲۱

۲. **قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَّنْ تَخْلَفَنَّهُ وَانْظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا** - [موسی علیه‌السلام به سامری] گفت: برو که نصیب تو در زندگی این است که (هر کس به تو نزدیک شود) مرتب بگویی با من تماس نگیرد، و موعدی داری که هرگز از

باد می‌دهم»

برای این که اگر آن گوساله می‌ماند مردمی را در زنجیر یک خرافه گرفتار می‌کرد. قوم موسی از دریا بیرون آمده بودند، چشم‌شان به مردمی افتاده بود که بت‌هایی دارند و آن‌ها را سجده می‌کنند، و تا آن وقت بت سجده کردن را ندیده بودند، خوش‌شان آمده بود. یا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ^۱ [گفتند بت‌پرستان] سرگرمی‌های خوبی دارند، این‌ها خوب چیزهایی است، از این‌ها خوش‌مان می‌آید؛ موسی! همان‌طور که این‌ها چنین چیزهایی دارند، برای ما هم قرار بده. یک زمینه خوشایند بشری [علت این درخواست آن‌ها بود].^۲

اشتباه اعلامیه جهانی حقوق بشر

اعلامیه حقوق بشر اساس فکر را این قرار داده است که حیثیت انسانی محترم است، بشر از آن جهت که بشر است محترم است و چون بشر محترم است، پس هر چه را خودش برای خودش انتخاب کرده، هر عقیده‌ای که خودش برای خودش انتخاب کرده محترم است!

عجبا! ممکن است بشر خودش برای خودش زنجیر انتخاب کند و به دست و پای خود ببندد، ما چون بشر را محترم می‌شماریم [او را در این کار آزاد بگذاریم؟!]. لازمه محترم شمردن بشر چیست؟ آیا این است که ما بشر را در راه ترقی و تکامل هدایت کنیم؟ یا این است که به او بگوییم چون تو بشر و انسان هستی و هر انسانی احترام

آن تخلف نکنند، خدایت را که پیوسته به خدمتش کمر بسته بودی بنگر که آن را بسوزانیم و به دریا بریزیم و پراکنده‌اش کنیم پراکندگی کامل (طه/ ۹۷).

۱. وَ جَاوَزْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ - و پسران اسرائیل را از دریا گذرانیدیم و بر قومی گذشتند که بت‌های خویش را پرستش می‌کردند، گفتند ای موسی برای ما نیز خدایی بساز، چنان که ایشان خدایانی دارند، گفت شما گروهی جهالت پیشه‌اید. (اعراف/ ۱۳۸)

دارد، تو اختیار داری، هر چه را که خودت برای خودت بیسندی من هم برای تو می‌پسندم و برایش احترام قائلم ولو آن را قبول ندارم و می‌دانم که دروغ و خرافه است و هزار عوارض بد دارد، اما چون تو خودت برای خودت انتخاب کرده‌ای من آن را قبول دارم؟! آن چیزی که خودش برای خودش انتخاب کرده زنجیر است. او برای دست و پای فکر خودش زنجیر انتخاب کرده، تو چه طور این زنجیر را محترم می‌شماری؟! این محترم شمردن بی‌احترامی به استعداد انسانی و حیثیت انسانی اوست که فکر کردن باشد. تو بیا این زنجیر را از دست و پایش باز کن تا فکرش آزاد باشد.^۱

[به عنوان مثال] آیا شما در مسئله بهداشت و یا در مسئله فرهنگ هرگز می‌گویید که عقیده آزاد است؟ آیا شما هرگز این حرف را می‌زنید که اعتقاد هر مردمی راجع به بهداشت آزاد است؟! اگر مردم منطقه‌ای دل‌شان می‌خواهد که تراخم^۲ داشته باشند، نود درصد آن‌ها تراخم دارند و خودشان تراخم را انتخاب کرده‌اند، شما می‌روید از آن‌ها اجازه می‌گیرید که آیا به ما اجازه می‌دهید که تراخم شما را معالجه کنیم؟ یا از هر طریق ممکن که بتوانید ولو آن‌ها را اغفال کنید و گول‌شان بزنید، ولو دست و پایشان را ببندید، تراخم‌شان را معالجه می‌کنید و می‌گویید من به این‌ها خدمت کردم، خودشان نمی‌فهمند.

مردم دیگر، فرهنگ را نمی‌خواهند. شما می‌روید برایشان مدرسه باز کنید، می‌آیند در مدرسه را می‌بندند و مبارزه می‌کنند. اعلامیه جهانی حقوق بشر چرا ضد تعلیمات اجباری قیام نمی‌کند؟ چرا نمی‌گوید بشر آزاد است و به همین جهت کسی حق ندارد تعلیمات را اجباری کند چون تعلیمات اجباری ضد آزادی بشر است؟ بر عکس، همین

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۷۴

۲. بیماری است که عارض چشم می‌شود و موجب پیدایش جوش‌های عفونی در مخاط پلک بالا شده و پلک را از حالت معمول ضخیم‌تر می‌سازد و اگر معالجه نشود موجب ناراحتی‌های شدید می‌گردد و عاقبت منجر به کوری می‌شود. (فرهنگ معین)

اعلامیه جهانی حقوق بشر در ماده ۲۶، تعلیمات در حدود ابتدایی را اجباری می‌داند یعنی [طبق تعریف خودشان از آزادی] حق آزادی را از بشر در این قضیه سلب می‌کند، چرا؟ می‌گوید برای این که راه سعادت بشر است؛ آن‌که می‌گوید من می‌خواهم جهالت را انتخاب کنم، من نمی‌خواهم باسواد شوم، او نمی‌فهمد، به زور باید باسوادش کرد، به زور باید به او خدمت کرد.

اما در باب دین و مذهب این حرف را نمی‌زنند، برای این که چنین فرض کرده‌اند که بهداشت یا فرهنگ یک واقعیتی است و سعادت بشر در این واقعیت است اما دین یک سلیقه فردی و شخصی است، یک احتیاج درونی است، مثل یک عطشی است که انسان پیدا می‌کند که باید به وسیله‌ای تسکین پیدا کند. به قول آن‌ها انسان نیاز به پرستش پیدا می‌کند، یک وقت در خودش احساس می‌کند که باید پرستش کند. این نیاز خودش را با یک پرستشی باید رفع کند، هرچه را پرستش کند فرق نمی‌کند، یک تقدیس و پرستشی باید بکند، هرچه شد. این جاست که می‌گویند عقیده محترم است و فرقی میان عقیده و تفکر نمی‌گذارند.^۱

در مسائل مذهبی و دینی چون آن‌ها نمی‌خواهند به واقعیتی برای دین و نبوت اعتراف کرده باشند و قبول کنند که در واقع پیغمبرانی از طرف خدا آمده‌اند و یک راه واقعی به بشر نشان داده‌اند و سعادت بشر در این است که آن راه واقعی را طی کند، می‌گویند ما نمی‌دانیم واقع و ریشه مذهب چیست ولی همین قدر می‌فهمیم که انسان بدون مذهب نمی‌تواند زندگی کند؛ یکی از شرایط زندگی انسان این است که انسان به یک موضوعی به‌عنوان مذهب سرگرمی داشته باشد و به عبارت دیگر یکی از سرگرمی‌های زندگی انسان مذهب است، خواه آن چیزی که به‌عنوان معبود گرفته خدای یگانه باشد یا انسانی به نام عیسای مسیح یا گاو یا فلز و یا چوب، فرق نمی‌کند،

بنابراین نباید مزاحم افراد شد، هر کسی به ذوق و سلیقه خودش هرچه را انتخاب می‌کند همان خوب است.

ایراد ما هم همین است. ما می‌گوییم طرز تفکر شما در باب دین غلط است. آن دینی که تو می‌گویی عقیده به آن دین آزاد است، اصلاً من قبولش ندارم. من دین را به‌عنوان یک راه واقعی برای سعادت بشر معتقدم. در راه واقعی برای سعادت بشر نباید گفت عقیده یک انسان ولو آن عقیده بر مبنای تفکر نباشد آزاد است.^۱

آزادی بیان عقیده

من به جوانان و طرفداران اسلام هشدار می‌دهم که یک وقت خیال نکنند که حفظ و نگهداری اسلام [با سلب آزادی بیان تحقق می‌یابد]. برخی جوانان خیال نکنند که راه حفظ معتقدات اسلامی و جهان‌بینی اسلامی این است که نگذاریم دیگران حرف‌هایشان را بزنند. نه، بگذارید بزنند؛ نگذارید خیانت کنند.

پس چنین تصور نشود که با جلوگیری از ابراز افکار و عقاید می‌شود از اسلام پاسداری کرد. از اسلام فقط با یک نیرو می‌شود پاسداری کرد و آن منطق و آزادی دادن و مواجهه صریح و رک و روشن با افکار مخالف است.^۲

آزادی بحث در تاریخ اسلام

شما در کجای تاریخ عالم دیده‌اید که در حکومتی که لاقبل به ظاهر خیلی قسمت‌هایش مذهبی بوده و همه‌ی مردمش احساسات مذهبی دارند، به غیر مذهبی‌ها آن اندازه آزادی بدهند که بیایند در مدینه در مسجد پیغمبر و در مکه در مسجدالحرام بنشینند و آزادانه اصول دین را انکار کنند؛ فردی برود در مسجد مدینه بنشیند و خدا را انکار کند، درباره‌ی خدا بحث کند و بگوید من خدا را قبول ندارم؛ دیگری بیاید در مسجدالحرام بنشیند و حج را مسخره کند، بگوید من این عمل را

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۳۷۹

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۱۳۰ و ۱۳۱

قبول ندارم، من خدا را قبول ندارم، پیغمبر را قبول ندارم. ولی در تاریخ اسلام، ما این‌ها را می‌بینیم و به دلیل همین آزادی‌ها بود که اسلام توانست باقی بماند. اگر در صدر اسلام تا کسی می‌آمد در مدینه می‌گفت من خدا را قبول ندارم، می‌گفتند بزنید، بکشید، امروز اسلامی وجود نداشت. اسلام به این دلیل باقی مانده که با شجاعت و صراحت با افکار مختلف مواجه شده.^۱

نمونه‌های آزادی بیان در اسلام

۱- مفضل یکی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام آمده در مسجد پیغمبر دو رکعت نماز بخواند و حال عبادت و حال نماز پیدا کرده.^۲ یک وقت می‌بیند یکی از مادیین آمد کنارش نشست. بعد رفیقش آمد نشست و بعد یک رفیق دیگر. آنگاه شروع کردند با هم صحبت کردن و بلند حرف می‌زدند که او در نماز حرف‌هایشان را می‌شنید. یکی می‌گوید این حرف‌ها چیست، خدا یعنی چه، مگر جز طبیعت چیز دیگری وجود دارد؟! طبیعت است و دست طبیعت، چیز دیگری نیست. بعد صحبت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را مطرح می‌کنند: [می‌گویند] مرد نابغه‌ای بود و خودش هم اعتقاد به خدا و به قیامت نداشت ولی می‌خواست در جامعه خودش تحولی ایجاد کند، فکر کرد بهترین راه تحول این است که از راه مذهب وارد شود.

مفضل آتش گرفت و به آن‌ها پرخاش کرد.

آن‌ها گفتند آیا تو از اتباع امام جعفر صادق علیه‌السلام هستی؟

گفت: بله.

گفتند: ما در حضور او این حرف‌ها را می‌گوییم، ده درجه بالاتر هم می‌گوییم، یک ذره هم عصبانی نمی‌شود. حرف‌هایمان را می‌زنیم تا دل‌مان خالی می‌شود. او هم آن‌چنان گوش می‌کند که اول فکر می‌کنیم به حرف‌های ما معتقد شده. وقتی که

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۱۲۹

۲. کتاب توحید المفضل ص ۳۹ - این حادثه منجر به نوشته شدن کتاب توحید مفضل گشت.

حرف‌هایمان تمام شد آن‌ها را یکی یکی رد می‌کند و بیرون می‌آییم.^۱

۲- امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در زمان خلافت‌شان مکرر این جمله را می‌فرمود که تا من زنده هستم هر سؤالی دارید از من بپرسید که اگر بمیرم و در میان شما نباشم دیگر کسی را پیدا نخواهید کرد که این‌گونه از شما بخواهد که از او سؤال کنید: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي.

نوشته‌اند یک مرتبه شخصی از پای منبر بلند شد و با یک تجاسر و بیان جسارت‌آمیزی گفت: «إِنَّهَا الْمُدْعَى مَا لَا يَعْلَمُ وَالْمُقَلَّدُ مَا لَا يَفْهَمُ، أَنَا السَّائِلُ فَاجِبٌ - ای مدعی - العیاذ باللّٰه - جاهل و ای کسی که نفهمیده حرف می‌زنی! من سؤال می‌کنم تو جواب بده.»^۲ وقتی به قیافه‌اش نگاه کردند دیدند به مسلمین نمی‌خورد. فقط

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۱۲۹

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۵۴؛ ص ۲۳۱

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در سخنرانی خود فرمود: بپرسید از من که از هر چه زیر عرش است اگر پرسیده شوم پاسخ گویم، نگویید این سخن را پس از من جز نادان پر مدعا یا دروغگوی پیاوه سرا، یک مردی گندم گون، و ظریف، بلند قد با موی تابیده که گویا از مرتاضان عرب بود و کتابی چون قرآن بگردن آویخته بود از گوشه مسجدش برخاست و آواز برآورد: ای علی ای آن‌که مدعی هستی چیزی را که ندانی و بگردن می‌گیری چیزی را که نفهمی، منم پرسش کن پس پاسخ ده یاران و شیعیان علی از هر سو بر جستند و قصد او کردند، علی علیه‌السلام آن‌ها را تشر زد و فرمود: او را وانهید و شتاب بر او نکنید که حجج خدا با دست‌یازی و زور برپا نشوند و بدان وسیله براهین خدا روشن نگردند. سپس بدان مرد رو کرد و فرمود: با همه زبانت و نهاد دلت هر چه خواهی بپرس که خدا تعالی دچار شکوک نگردد و چرتش نگیرد،

آن مرد گفت: میان مشرق و مغرب چه اندازه است؟

علی علیه‌السلام فرمود: به اندازه مسافت هوا،

گفت: مسافت هوا چند است؟

فرمود: باندازه چرخش فلک،

آن مرد گفت: اندازه چرخش فلک چیست؟

فرمود: یک روز سیر خورشید،

قیافه‌اش را توضیح داده‌اند که آدم لاغر اندامی بود و موی مجعد و درازی داشت، کتابی را هم به گردنش آویخته بود «كَانَهُ مِنْ مُهُودَةِ الْعَرَبِ» یعنی قیافه‌اش شبیه بود به عرب‌هایی که یهودی شدند.

آن مرد گفت: راست گفتی قیامت کی باشد؟ فرمود:
به اندازه کوتاهی آرزو و رسیدن مرگ؟ آن مرد گفت: راست گفتی،
آن مرد گفت: عمر دنیا چه اندازه است؟
علی فرمود: گویند هفت هزار سال سپس حدی برآورد نشده آن مرد گفت: راست گفتی،
پس بگو کجای مکه است؟
علی علیه السلام فرمود: مکه از حدود حرم است مجموع سرزمین حرم و بکه جای خود خانه کعبه است،
گفت چرا مکه را مکه گفتند؟
فرمود: برای آن که خدا برکشید زمین را از زیر آن،
گفت پس چرا جای خانه را بکه نامیدند؟
فرمود: برای آن که خم کرد گردن جباران و دیده گنهکاران را،
گفت راست گفتی، کجا بود خدا پیش از آن که عرش خود را بیافریند.
علی علیه السلام فرمود: منزّه است آن که در نیابد کنه و صفش را حاملان عرشش با این که گروه‌های آنان
نزدیکند به کرسی‌های کرامتش، و نه فرشته‌های نزدیک به جلوه‌های کرامتش، وای بر تو، نباید گفت: کجا
است؟ و نه آن جاست؟ و نه در چیست؟ و نه از چیست؟ و نه از کجا آمده، و نه کجا می‌باشد، و نه چگونه
است،
آن مرد گفت راست گفتی، بگو چه اندازه درنگ کرد عرش خدا بر آب پیش از آن که زمین و آسمان را
بیافریند؟
فرمود: تو خوب می‌توانی حساب کنی؟ گفت: آری.
فرمود: شاید نتوانی، گفت: چرا، راستش خوب می‌توانم حساب کنم،
علی فرمود: اگر دانه خردل بریزند در روی زمین تا هوا و میانه مشرق و مغرب را پر کند، و آن گاه بمانند
تو ناتوانی اجازه دهند تا دانه آن را در مسافتی از مشرق به مغرب نقل کنی و آن اندازه عمر کنی و نیرو به تو
دهند تا آن‌ها را دانه دانه جابه‌جا کنی و بشمارای البته که این آسان‌تر است از شماره‌گیری سال‌هایی که پیش از
آفرینش زمین و آسمان عرش او بر آب مکان داشت، و همانا آن‌چه را برایت شرح دادم برخی از یک‌دهم دهم
دهگان است از یک جزء صد هزار جزء، و از خدا آمرزش خواهیم از این اندازه‌گیری اندک،
آن مرد سرش را جنبانید و گفت: گواهم که نیست شایسته پرستشی جز خدا و راستی که محمد صلی الله
علیه و آله وسلم رسول خدا است، و مسلمان شد.

تا این گونه جسارت کرد، اصحاب امیرالمؤمنین با ناراحتی بپا خاستند و خواستند اذیتش کنند: این کیست که جسارت می کند؟! علی علیه السلام جمله ای دارد، فرمود: « بنشینید، اِنَّ الطَّيِّسَ لَا يَقُومُ بِهٖ حُجُّ اللّٰهِ وَ لَا تَظْهَرُ بِهٖ بَرَاهِیْنُ اللّٰهِ. » این شخص سؤال دارد، از من جواب می خواهد، شما خشم گرفتید، می خواهید خشونت به خرج دهید، غضب کردید، عصبانیت به خرج می دهید، با عصبانیت نمی شود دین خدا را قائم و راست کرد، با عصبانیت برهان خدا ظاهر نمی شود، بنشینید سر جایان!

بعد رو کرد به آن مرد و فرمود: « اسْئَلْ بِكُلِّ لِسَانِكَ وَ مَا فِیْ جَوَانِحِكَ - پپرس با تمام زبانت » یعنی هر چه می خواهد دل تنگت بگو، هر چه در درون دل داری بگو. همین یک جمله کافی بود که این آدم را از ابتدا نرم کند. شروع کرد به سؤال کردن. چندین سؤال کرد و حضرت جواب دادند. در آخر یک مرتبه دیدند آن شخص گفت: اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُولُ اللّٰهِ.^۱

دشمنان خدمتگزار

من مکرر در نوشته های خودم نوشته ام که من هرگز از پیدایش افراد شکاک در اجتماع که علیه اسلام سخنرانی کنند و مقاله بنویسند نه تنها متأثر نمی شوم، از یک نظر خوشحال هم می شوم، چون می دانم پیدایش این ها سبب می شود که چهره اسلام بیشتر نمایان شود. وجود افراد شکاک و افرادی که علیه دین سخنرانی می کنند وقتی خطرناک است که حامیان دین آن قدر مرده و بی روح باشند که در مقام جواب بر نیایند و عکس العمل نشان ندهند. اما اگر همین مقدار حیات و زندگی در ملت اسلام وجود داشته باشد که در مقابل ضربت دشمن عکس العمل نشان بدهد، مطمئن باشید که در نهایت امر به نفع اسلام است؛ همان طور که در طول سی چهل سال اخیر، کسروی

پیدا شد علیه شیعه بالخصوص و احیاناً علیه اسلام چیزها نوشت، توده‌ای‌ها آمدند در مسائل مادیگری حرف‌ها زدند و به اساس اسلام اعتراض کردند، افراد دیگری پیدا شدند که به نام حمایت از ملیت ایرانی علیه اسلام سخنانی گفتند؛ این‌ها بدون این که خودشان بخواهند و قصد داشته باشند، به‌طور غیرمستقیم آن‌قدر به اسلام خدمت کردند که خدا می‌داند. وقتی کسروی^۱ آن کتاب‌ها را نوشت، تازه دست علمای اسلام

۱. احمد کسروی تبریزی از چهره‌های جنجالی تاریخ معاصر ایران و موضوع مناقشات بسیاری است.



کسروی از دو جنبه اهمیت یافته است: نخست از منظر تاریخ‌نگاری، به ویژه تاریخ مشروطیت، و دیگر از منظر دشمنی‌هایی که با تشیع و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام داشت. او با آن‌که در جوانی لباس روحانیت بر تن داشت با تحصیل و مرآوده در مدارس غربی بعدها به عنصری ضد دین و ضد روحانی مبدل شد و شدیدترین و غیر منطقی‌ترین حملات را علیه اسلام و قرآن و رسول اکرم و امامان معصوم (ع) و... آغاز کرد.

پس از این‌که علمای اسلام در کتاب‌ها و مقالات متعدد پاسخ اشکالات او را دادند، به جای بحث‌های منطقی، ناسزاها و سخنان رکیکی درباره‌ی رسول اکرم و امامان شیعه به زبان می‌آورد. کسروی علناً اظهار می‌کرد که قرآن کلام خدا نیست، حضرت رسول پیامبر نبوده است، اسلام مایه گمراهی

است، آمدن فرشتگان نزد حضرت رسول چیزی غیر از افسانه نیست و... ایرادهای وی به اسلام بیشتر از کتب مبلغین آمریکایی و مستشرقین، اخذ شده بود و اکثر اشکال‌هایی را که متوجه مذهب تشیع می‌ساخت، از علمای متعصب وهابی گرفته بود. کسروی در حالی چنین هتاک‌هایی می‌کرد که خودش را پیامبر و فرستاده خدا می‌دانست و اعلام می‌کرد دینی به نام پاکدینی آورده است و مردم باید از دین او پیروی کنند تا به سعادت برسند. او حتی برای خود سال‌روز برانگیختگی (بعثت) نیز تعیین کرده بود و اول آذرماه ۱۳۱۲ را روز برانگیختگی خود می‌دانست، همچنین اول دی ماه هر سال را نیز جشن کتاب‌سوزان اعلام کرده بود و در این روز، انواع کتاب‌های مذهبی را جمع می‌کرد و به کمک دوستان و پیروانش به آتش می‌کشید. تا جایی که در مراسم جشن کتاب‌سوزان به سوزاندن قرآن اشاره کرد و گفت: «چون دیدیم سرچشمه گمراهی‌ها کتاب است، این است که داستان کتاب سوزان پیش آمده است. جشن کتاب‌سوزان در یکم دی‌ماه است و یک دسته سوزاندن مفاتیح‌الجنان و جامع‌الدعوات و مانند اینها را دستاویز گرفته و هوچی‌گری راه انداخته‌اند. قرآن هم هر زمان که دستاویز بدآموزان و گمراه‌کنندگان گردید، باید از هر راهی قرآن را از دست آنان گرفت. گرچه نابود گردانیدن آن باشد.» (احمد کسروی دادگاه، ص ۱۳، شرکت سهامی چاپک)

سرانجام روز بیستم اسفند ۱۳۲۴ کسروی برای پاسخ به شکایاتی که مردم علیه وی مطرح کرده بودند به کاخ دادگستری تهران وارد شد که دو نفر از اعضای فدائیان اسلام (سید حسین امانی و سید علی محمد امامی)

رفت روی کاغذ و مسائلی را که در طول چند قرن در اثر این که اعتراض و تشکیک و ایرادی نشده بود پرده‌هایی از ابهام روی آن‌ها را گرفته بود و کم‌کم خرافات و اوهامی هم درباره‌ی آن‌ها پیدا شده بود، تشریح کردند. اصلاً مردم نمی‌دانستند به‌عنوان مثال در باب امامت چه باید بگویند، در باب تشیع چه باید بگویند، در باب تقیه چه باید بگویند، در باب بداء چه باید بگویند. آن وقت علما شروع کردند به آشکار ساختن حقایق از زیر پرده‌های اوهامی که در طول چند قرن در اثر نبودن شکاک و این دشمنان خدمتگزار به‌وجود آمده بود، و یک سلسله از مسائل خیلی بهتر روشن شد. توده‌ای‌ها چه‌قدر به‌طور غیرمستقیم و بدون این که خودشان بخواهند، به منطق فلسفی و منطق اجتماعی اسلام خدمت کردند! یعنی سبب شدند که دست‌های علمای اسلام از آستین بیرون آمد و آثار نفیسی در این زمینه منتشر شد.

یک دین زنده هرگز از این‌گونه حرف‌ها بیم ندارد، آن وقت بیم دارد که ملتش آن قدر مرده باشند که عکس‌العمل نشان ندهند و متأسفانه ما در گذشته گاهی چنین حالتی داشته‌ایم. به‌عنوان مثال در اوایل مشروطیت عده‌ای آمدند گفتند: قوانین جزایی اسلام به درد امروز نمی‌خورد. ما ندیدیم یک نفر پیدا شود که یک کتاب بنویسد از منطق اسلام در این زمینه حمایت کند. بعد عده‌ای روی غرض و عده‌ای روی جهالت و نادانی آمدند قوانین جزایی اسلام را یک‌باره بوسیدند و کنار گذاشتند،

به وی حمله کرده و او را اعدام انقلابی کردند. امامی وقتی که از دادگاه بیرون آمد فریاد الله اکبر سر داد و گفت: «من کسروی را کشتم. همان کسی که قرآن می‌سوزاند.» اکثر علما و مراجع با صدور بیانیه یا ارسال نامه به دربار یا فراهم کردن تجمع مردمی، خواستار آزادی ضاربین کسروی شدند و چند روز بعد، دادگاه تجدید نظر نظامی، حکم به پرائت فدائیان اسلام داد.

امام خمینی رحمت‌الله علیه درباره‌ی کسروی فرموده است: «یک‌دفعه آدم می‌بیند که کسروی آمد و کتاب‌سوزی! مفاتیح‌الجنان هم جزو کتاب‌هایی بود که سوزاند، کتاب‌های عرفانی را هم سوزاند. البته کسروی نویسنده زبردستی بود، ولی آخری دیوانه شده بود یا یک مغزی است که این مغز - بسیاری از شرقی‌ها این‌طوری هستند که تا یک چیزی، چهار تا کلمه‌ای یاد می‌گیرند ادعاشان خیلی بالا می‌شود. کسروی آخری ادعای پیغمبری می‌کرد - نمی‌توانست به آن بالا برسد آن‌جا را می‌آورد پایین.» (صحیفه نور، ج ۱۳ ص ۳۲)

نسخ‌شده تلقی کردند و رفتند قوانین جزایی کشورهای خارجی را ترجمه کردند. این، اسباب تأسف است و الا اکنون که در مسائل دیگر حقوقی اسلام مثل حقوق زن و مسائل اقتصادی اسلام جنبشی در میان مسلمین می‌بینیم، هیچ جای نگرانی نیست و در نهایت امر پیروزی با مسلمین است.^۱

ضبط افکار مادّیین در کتب علمای مذهبی

افکار مادّیین را فقط علمای مذهبی نگه داشته‌اند، یعنی مادّیین روزی افکار خود را عرضه داشته‌اند، مذهبی‌ها که با این‌ها مباحثه می‌کردند افکار این‌ها را در کتاب‌ها ضبط کرده‌اند. اگر خود مادّیین هم کتاب‌هایی نوشته‌اند کتاب‌های‌شان از بین رفته چون کسی نبوده که کتاب‌های آن‌ها را حفظ کند ولی به دلیل این‌که حرف‌های‌شان را با اهل مذهب گفته‌اند، در کتاب‌های مذهبی‌ها باقی مانده است. به‌عنوان مثال احتجاجات طبرسی را ببینید. در میان کتاب‌های قدیمی چه کتابی به اندازه احتجاجات طبرسی افکار مادّیین آن زمان‌ها را ضبط کرده؟ در «احتجاجات» کتاب بحار - که در واقع یک مجموعه از کتاب‌های مختلف است - ببینید چه قدر افکار این‌ها را منعکس کرده! عیون اخبار الرضا را ببینید. مأمون مردی بود که خودش عالم بود و به مباحثات دینی و مذهبی عشق می‌ورزید و گروه‌های مختلف از مادّیین، مسیحی‌ها، یهودی‌ها، صابئی‌ها (ستاره‌پرست‌ها) که در آن زمان‌ها بودند، مجوسی‌ها و زردشتی‌ها و مسلمان‌ها (شیعه و سنی) را در یک تالار بزرگ جمع می‌کرد و بعد می‌گفت این‌جا هر کسی آزاد است عقیده خودش را بیان کند. در کتاب‌ها ببینید این‌ها چگونه آزادانه عقاید خودشان را گفته‌اند. حتی تعبیرات اهانت‌آمیز به پیغمبر و اسلام دارند و حضرت رضا علیه‌السلام خودشان در آن‌جا شرکت می‌کردند. این‌طور بوده که اسلام باقی مانده. در آینده هم اسلام فقط و فقط با مواجهه صریح و شجاعانه با عقاید و افکار مختلف و متناقض با اسلام می‌تواند به حیات خودش ادامه بدهد.^۲

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۴۰۰

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۱۳۰

فکر آزاد است، فریبکاری ممنوع

در حکومت اسلامی احزاب آزادند. هر حزبی اگر عقیده غیر اسلامی هم دارد در ابراز عقیده خودش آزاد است، فکرش آزاد است، هر چه دلش می‌خواهد بگوید. ما فقط اجازه توطئه‌گری و فریبکاری نمی‌دهیم. در حدی که فکر و عقیده خودشان را صریح می‌گویند و با منطق ما در حال جنگ هستند ما آن‌ها را می‌پذیریم اما اگر بخواهند در زیر لوای اسلام یا مظاهر اسلام افکار و عقاید خودشان را بگویند ما حق داریم از اسلام خودمان دفاع کنیم که اسلام این را نمی‌گوید، به نام اسلام این کار را نکن، به نام خودت بکن.^۱

جوانی که چپی فکر می‌کرد به من گفت: این شعاری که می‌گوید «اتحاد، مبارزه، آزادی» چه عیبی دارد؟

گفتم: هیچ عیبی ندارد.

گفت: پس این، شعار مشترک هر دومان باشد.

گفتم: لفظش میان ما مشترک است اما شما که می‌گویید «اتحاد، مبارزه، آزادی» در «مبارزه» می‌گویید مبارزه با رژیم و مبارزه با مذهب. اما تو می‌خواهی این را در زیر لقاچه و با یک عبارت مبهم بگویی، مردم و آن کس را هم که طرفدار مذهب است زیر این لوا جمع کنی، بعد کم کم و آرام آرام اغفالش کنی. ولی من که می‌گویم «مبارزه» صریح می‌گویم مبارزه با امپریالیسم و با کمونیسم. تو می‌گویی «آزادی» ولی تو فقط یک قلم آزادی را گرفته‌ای، می‌خواهی مردم را از یک رژیم ظالم آزاد کنی و اسیر رژیم ظالم دیگری بکنی. «كَالْمُسْتَجِيرِ مِنَ الرَّمْضَاءِ بِالنَّارِ»^۲ می‌خواهی مردم را از زیر آفتاب سوزان داغ بیرون بیاوری و بیندازی در آتش. ولی من می‌خواهم این‌ها را از زیر آفتاب داغ آزاد کنم و ببرم در سایه.

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۱۲۸

۲. مصرعی از یک بیت شعر عربی یعنی: از شدت گرما به آتش پناه می‌برد.

تو می‌خواهی به نام آزادی ابراز فکر و عقیده دروغ بگویی. آن کسی که تو در واقع به او اعتقاد داری لنین است، پس عکس لنین را بیاور، آن‌گاه ما با تو مخالفت نمی‌کنیم. من می‌گویم چرا تو عکس پیشوای ما را می‌آوری؟ وقتی عکس پیشوای ما را می‌آوری می‌خواهی به مردم بگویی که ما راهی را می‌رویم که این پیشوا می‌رود، در صورتی که تو می‌خواهی آن‌ها را از راه دیگری ببری. دروغ گفتن چرا، اغفال چرا؟! ما آزادی فکر را با آزادی اغفال و آزادی منافق‌گری و آزادی توطئه‌گری که نباید اشتباه کنیم.^۱

خیانت به قرآن

یک مارکسیست نباید تمسک به آیه قرآن بکند بگوید فلان آیه قرآن هم اشاره به فلان اصل مارکسیستی است. ما با این مخالفیم. این خیانت به قرآن است که یک جهان‌بینی ماتریالیستی یا مارکسیستی را بگوییم قرآن هم همین مطلب را می‌خواهد بگوید. خیانت آزاد نیست.

گاهی انسان می‌بیند نوشته‌هایی زیر پوشش اسلامی منتشر می‌شود. من در مقدمه چاپ هشتم کتاب «علل گرایش به مادیگری» این مطلب را نوشتم.^۲ برخی جزوه‌های تفسیر قرآن به دستم رسید (دیدم) از اول قرآن - تا آن‌جا که من خوانده‌ام - تمام آیات را برداشت مارکسیستی کرده. به عنوان مثال قرآن می‌گوید: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (بقره/۳)

نویسنده می‌گوید می‌دانی مقصود از غیب چیست؟ مقصود غیب انقلاب است. انقلاب دو مرحله دارد: مرحله غیب و مرحله شهادت. تا وقتی که آن نظام امپریالیستی واژگون نشده است انقلاب باید حالت استتاری داشته باشد، مخفی و غیب باشد، بعد

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری - آینده انقلاب اسلامی ایران ج ۲۴ ص ۱۲۴

۲. علامه شهید حضرت آیت‌الله مطهری رحمت‌الله‌علیه در مقدمه چاپ هشتم کتاب «علل گرایش به مادیگری» در مقاله‌ای تحت عنوان «ماتریالیسم در ایران» نقشه‌های جدید ماتریالیست‌ها در ایران را بر ملا نموده و طی آن، توطئه ماتریالیست خواندن برخی عرفای تاریخ اسلام و از آن مهم‌تر تفسیر مادی کردن قرآن توسط برخی گروهک‌ها و افراد چپ و یا چپ زده خصوصاً گروه جنایتکار فرقان - هر چند نام این گروه ذکر نشده - آشکار و خشنی نموده است. این مقاله را می‌توان از عوامل مهم ترور و شهادت استاد به‌شمار آورد.

که رژیم عوض شد آن وقت مرحله شهادت انقلاب است. به عنوان مثال ما تا پارسال در مرحله غیب انقلاب بودیم و امسال به شهادت انقلاب رسیده ایم! الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ

یعنی آنهایی که می دانند انقلاب مرحله غیب و مرحله شهادت دارد!

این جا دیگر نمی شود گفت که عقیده آزاد است. این به آزادی عقیده و آزادی فکر مربوط نیست، وسیله و ابزار قرار دادن کتاب مقدس مسلمان هاست، اغفال و توطئه و فریب است. فریب یعنی خیانت به دیگران، یعنی آزادی و سلامت و حیثیت دیگران را وسیله قرار دادن و این نمی تواند آزاد باشد.

مثال دیگر: در قرآن آمده است: « اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحَابِ الْفِيلِ. اَلَمْ يَجْعَلْ

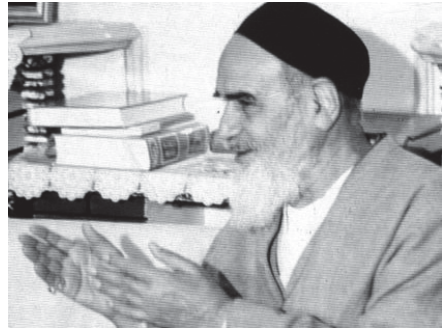
كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ. وَ ارْسَلْ عَلَيْهِمْ طَيْرًا اَبَابِيلَ. تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ » (سوره فیل)

حبشی ها به مکه حمله می کنند، می خواهند مکه را بگیرند و کعبه را خراب کنند. قرآن نقل می کند که خدای متعال مرغ هایی را فرستاد که با سجیل (سنگ گل هایی) این مردم را رمی می کردند و [سجیل ها را] روی این مردم می انداختند و این ها به این وسیله هلاک شدند.

در این جزوه ها می نویسند که می دانید قضیه چه بوده؟ در مکه در زمان تولد پیغمبر یک گروه انقلابی وجود داشت که این ها با استعمار جهانی مبارزه می کردند. بعد استعمار جهانی که این گروه انقلابی را کشف کرد به مکه حمله کرد. این گروه انقلابی مثل مرغ پریدند و این ها را تار و مار کردند. بعد خودش می گوید این واقعه را هیچ تاریخی ننوشته! آن گاه می گوید غلط کرده که ننوشته، می خواست بنویسد. ما که به خاطر این که تاریخ ننوشته نباید از حرف خودمان دست برداریم!

در این خصوص توجه به مطلب حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه هم خالی از لطف نیست: ایشان فرموده‌اند:

من فکر می‌کردم که اسلام‌شناسی [چیست؟] قبلاً یک مقاله‌ای کسی می‌نوشت، می‌شد اسلام‌شناس؛ چند تا مقاله در روزنامه، در یک جا می‌نوشت، می‌شد اسلام‌شناس؛ گاهی یک کسی یک تاریخی می‌نوشت، می‌شد اسلام‌شناس، بعد



کتاب‌سوزی هم می‌کرد؛ مثل کسروی، بلکه دعوی نبوت هم می‌کرد. اسلام‌شناسی تقریباً رو به تورم است. خوب، صدام هم اسلام‌شناس شده است! آقای سادات هم جزء اسلام‌شناس‌هاست که تشخیص می‌دهد که فلان امر موافق اسلام است، موافق اسلام نیست! اخیراً آقای کارتر هم جزء اسلام‌شناس‌هاست! در یک جلسه‌ای که مسافرت کرده است، گفته است این کارهایی که در ایران، فلان می‌کند این موافق اسلام نیست! خوب معلوم شد که ما اسلام‌شناس داریم که به ابعاد اسلام‌شناسی اضافه می‌شود! فردا بگین هم اسلام‌شناس می‌شود و یا شده است این! هی می‌گویند: موافق اسلام نیست، اسلام چه‌طور. خوب، شما که اسلام را نمی‌دانید با «صاد» می‌نویسند یا با «سین» می‌نویسند، شما به اسلام چه کار دارید؟ یک کتاب می‌نویسد، بعد می‌گوید من اسلام‌شناسم، اسلام را من می‌شناسم. یکی یک مقاله می‌نویسد، می‌گوید من اسلام‌شناسم. و اشخاصی که مثلاً، هشتاد سال زندگی کردند، هفتاد سال زندگی کردند، همه‌اش هم در اسلام بودند، نه، این‌ها نمی‌دانند، لکن آقای کارتر می‌داند و رفقای ایشان.^۱

قفل قلب

اشاره: در آیات قرآن مکرر بیان شده است که خداوند بر اثر گناهان بسیار، بر قلب برخی قفل نهاده و آن‌ها دیگر هدایت نمی‌شوند. متن زیر گزینش فرمایشات امام خامنه‌ای مدظله‌العالی است که در خصوص تکرار گناه و نتایج آن بیان شده است. در انتهای فرمایشات ایشان هم برای توضیح بیشتر، مطالبی از علمای بزرگ آورده‌ایم. سعی شده در پاورقی هم توضیحاتی قابل استفاده ارائه شود.



بدترین نصیب

قرآن می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوْاى اَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ»^۱ آن کسانی که کار بد کردند، بدترین نصیب‌شان خواهد شد. آن بدترین چیست؟ تکذیب آیات الهی. خطر بزرگ برای جامعه اسلامی این است؛ هر جا هم که شما در تاریخ می‌بینید جامعه اسلامی منحرف شده، از این‌جا منحرف شده است. ممکن است دشمن خارجی بیاید، سرکوب کند، شکست دهد و تار و مار کند؛ اما نمی‌تواند نابود کند بالاخره ایمان می‌ماند و در جایی سر بلند می‌کند و سبز می‌شود. اما آن جایی که این لشکر دشمن درونی به انسان حمله کرد و درون انسان را تهی و خالی نمود، راه منحرف خواهد شد. هر جا انحراف وجود دارد، منشأش این است.^۲

۱. ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوْاى اَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ - سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند! (روم/۱۰)

۲. فرمایشات در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۸۰/۲/۲۸

بسته شدن راه برگشت

اغلب گمراهی‌هایی که وجود دارد، یا به خاطر گناهانی است که از ما سر می‌زند و یا به خاطر خصلت‌های زشتی است که در وجود ما نهفته است.^۱ «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ...» گناه، عاقبتش گمراهی است؛ مگر این که نور توبه در دل انسان بدرخشد. این که مدام به ما می‌گویند «اگر یک گناه کردید، پشت سر همان گناه توبه کنید. از تکرار گناه، پشیمان شوید و تصمیم بگیرید که دیگر گناه نکنید»^۲ برای این است که فرو رفتن در باتلاق گناه، کار خطرناکی است و گاهی انسان به جایی می‌رسد که دیگر راه برگشتی ندارد.

۱. مطلب «دو عامل بسته شدن دل‌ها» که در انتهای این گزیده فرمایشات امام خامنه‌ای آمده است، نیز در همین موضوع است.

۲. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَذْنَبَ كَانَتْ نُكْتَةً سَوْدَاءَ فِي قَلْبِهِ فَإِنْ تَابَ وَنَزَعَ وَاسْتَغْفَرَ صُحِّلَ قَلْبُهُ مِنْهُ وَإِنْ زَادَ زَادَتْ فَذَلِكَ الرَّيْنُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (مطففین/ ۱۴) — مؤمن هر گاه مرتکب گناهی می‌شود، نقطه سیاهی در دلش پدید می‌آید. اگر توبه و استغفار کند و از گناه دست بدارد، آن نقطه از میان می‌رود و قلبش صیقل می‌خورد و اگر بر گناه بیفزاید، آن نقطه هم افزوده می‌شود و این همان زنگی است که خداوند در کتاب خود آن را یاد کرده و فرموده است «نه چنین است که آنچه کسب کرده‌اند بر دل‌هایشان زنگار بسته است.» (روضة الواعظین و بصيرة المتعظین؛ نوشته فتال نیشابوری، طبع القديمة، ج ۲، ص ۴۱۴)

همچنین فرمود: «كثرة الذنوب مفسدة للقلب — گناهان زیاد قلب انسان را فاسد می‌کند.» (درالمنثور، ج ۶ ص ۳۲۶)

و امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم همواره می‌فرمود: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ إِلَّا الْقَلْبُ لِيَوَاقِعِ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَرَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ — چیزی برای قلب فساد آورتر از گناهش نیست، قلب مرتکب گناه می‌شود و بر آن اصرار می‌ورزد تا بالایش را پائین می‌گرداند. (وارونه می‌شود و سخن حق در آن تأثیر نمی‌کند)» (الكافی، طبع الإسلامية، ج ۲، ص ۲۶۸)

۱ یکی گناه است که وسیله گمراه شدن می‌گردد و یکی هم خصلت‌های ناپسند است. خصلت‌های زشت، بیشتر از گناهان فعلی به گمراهی انسان می‌انجامد. اگر ما در هر کار و هر حرف و هر عقیده‌ای، خودپرست و خودرأی باشیم، همدیگر را تخطئه کنیم و بگوییم: «فقط من درست فهمیدم و من درست عمل می‌کنم»، آن‌گاه به هیچ مشورت و استدلال و منطقی اعتنا نکنیم و به هیچ حرف حقّی گوش نسیاریم؛ اگر حسد در وجود ما چنان ریشه دوانیده باشد که به خاطر آن، زیبا را زشت بینیم و حاضر نباشیم حقیقت درخشانی را در جایی تصدیق کنیم؛ اگر حبّ شهرت، حبّ مقام و حبّ مال، ما را از پذیرش حقیقت باز دارد، این جاست که پذیرای صفات خطرناک گمراه کننده شده‌ایم.^۲

۱. در بسیاری از آیات قرآن مجید این معنی به‌طور مکرر، و با صراحت مورد توجه قرار گرفته است. در یک جا می‌فرماید: «كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ - این‌گونه خداوند بر قلب هر متکبر طغیانگری مهر می‌نهد» (مؤمن/۳۵).

و در جای دیگر درباره‌ی گروهی از گنهکاران لجوج و عنود می‌فرماید: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ - خداوند بر دل‌های آن‌ها مهر نهاده، و همچنین بر گوش‌های آن‌ها، و بر چشم‌های‌شان پرده‌ای فرو افتاده، و برای آن‌ها عذاب بزرگی است.» (بقره/۷).

و همچنین می‌فرماید: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا - آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دل‌هایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند یا گوش‌های شنوایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! چرا که چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شود.» (حج/۴۶)

۲. فرمایشات در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۴/۱۱/۱۳۷۳

اثر بر روی دل



رفتارها و خلقیات و تربیت‌ها اثر متقابل دارند؛^۱ هم اخلاق در رفتار تأثیر می‌گذارد، هم رفتار بر اخلاق تأثیر می‌گذارد. کار بد که می‌کنیم، روی دل ما اثر می‌گذارد، روی

اخلاق ما اثر می‌گذارد، گاهی روی برداشت‌ها و تلقی‌های ما اثر می‌گذارد؛ دلبستگی که پیدا می‌کنیم، این دلبستگی روی ذهنیات ما اثر می‌گذارد. اعمال و رفتار از یک طرف، و اخلاق و تربیت از یک طرف؛ این‌ها تأثیر متقابل دارند.^۲

۱. شهید مطهری در این خصوص گفته است: [قرآن می‌فرماید: کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. آنچه که این‌ها کسب کرده‌اند دل این‌ها را زنگ زده کرده است. خود «آنچه که کسب کرده‌اند» خیلی معنی می‌دهد. این یک منطق خیلی خوبی است در قرآن که انسان در آنی که عامل فعل خودش هست مفعول و معمول فعل خودش هم هست. انسان خیال می‌کند که رابطه‌اش با کار خودش (با عملش به تعبیر قرآن) یک رابطه یک‌طرفه است یعنی او فاعل و مبدأ است و فعل اثر، در صورتی که در آن واحد که انسان مبدأ و عامل فعلش هست معمول فعلش هم هست، یعنی یک انرژی مصرف می‌کند کار می‌کند، در [همان حال] یک چیزی هم از آن کار می‌گیرد. در کار گناه، انسان کسب می‌کند. همیشه با هر کارش انسان کسب می‌کند. دائماً انسان که کار می‌کند در همان حال از نظر روحی و معنوی دارد به‌دست می‌آورد و کسب می‌کند. حال وقتی انسان کار خوب می‌کند کسب‌هایش کسب‌های خوب است، کار بد که می‌کند کسب‌هایش از همین قبیل است، قساوت را کسب می‌کند، رین و زنگ را کسب می‌کند، سیاهی دل و امثال آن را کسب می‌کند. (مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۵،

ص ۸۸۸)

۲. فرمایشات در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی ۱۳۸۸/۴/۳

انحراف در عمل و عقیده

نکته‌ای که فعالان سیاسی، مسئولان، صاحبان قدرت، صاحبان مسئولیت‌های گوناگون و متنفذین به شدت بایستی مراقب آن باشند، مسئله‌ی انحراف و فسادپذیری شخصی است؛ همه‌مان باید مراقبت کنیم. انسان‌ها در معرض فسادند، در معرض انحرافند. گاهی لغزش‌های کوچک، انسان را به لغزش‌های بزرگ و بزرگ‌تر و گاهی به پرتاب شدن در اعماق دره‌هایی منتهی می‌کند؛ خیلی باید مراقب بود. قرآن هشدار داده است. در موارد متعدد، در قرآن این هشدار وجود دارد.

یک جا می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوْاى اَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ» عاقبت بعضی از کارها این است که انسان به آن خانه‌ی بدترین می‌رسد که تکذیب آیات الهی است.^۱

۱. یک نگاه به صفحات تاریخ زندگی بسیاری از یاغیان و جانپان نشان می‌دهد که آن‌ها در آغاز کار چنین نبودند حداقل نور ضعیفی از ایمان در قلب آن‌ها می‌تابید ولی ارتکاب گناهان پی‌درپی سبب شد که روز به روز از ایمان و تقوا فاصله بگیرند و سرانجام به آخرین مرحله کفر برسند. در خطبه معروف حضرت زینب سلام‌الله‌علیها که در شام در مقابل یزید ایراد فرمود نیز این آیه با همان برداشتی که در بالا گفتیم آمده است. آن حضرت هنگامی که دید یزید با گفتن کلمات کفرآمیز و اشعار معروف «لعبت هاشم بالملک...» که بیانگر عدم ایمان او به اساس اسلام بود همه چیز را به سخریه گرفته، بعد از حمد الهی و درود بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنین فرمود: صدق الله کذلک یقول: ثم کان عاقبة الذین... یعنی اگر تو امروز با این اشعار کفرآمیز اسلام و ایمان را انکار می‌کنی و به نیاکان مشرکت که در جنگ بدر به دست مسلمانان کشته شدند می‌گویی: ای کاش بودید و انتقام‌گیری مرا از خاندان بنی‌هاشم می‌دیدید؛ جای تعجب نیست این همان چیزی است که خدا فرموده که مجرمان سرانجام آیات ما را تکذیب می‌کنند... و در این زمینه مطالب فراوانی فرمود. برای توضیح بیشتر به بحارالانوار ج ۴۵ ص ۱۳۳ مراجعه فرمائید. (تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۳۷۵)

یک جا می‌فرماید: «فَاعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ»^۱ خلف وعده‌ی با خدا کردند، این موجب شد نفاق در دل‌های‌شان به وجود بیاید.

یعنی انسان گناهی انجام می‌دهد، این گناه انسان را به وادی نفاق می‌کشاند؛ که نفاق، کفر باطنی است. همین‌جا در قرآن، کافرین و منافقین در کنار هم هستند. در یک آیه‌ی دیگر می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا»^۲ اینی که می‌بینید یک عده‌ای در مقابل دشمن منهزم می‌شوند، طاقت نمی‌آورند، نمی‌توانند ایستادگی کنند، به خاطر آن چیزی است که قبلاً از این‌ها سر زده است؛ باطن خودشان را با گناه و با خطا خراب کرده‌اند. لغزش‌ها انسان را فاسد می‌کند. این فساد، به انحراف در عمل و گاهی به انحراف در عقیده منتهی می‌شود. این هم به‌مرور پیش می‌آید؛ دفعته‌ا پیش نمی‌آید که ما فکر کنیم یک نفری شب مؤمن می‌خواهد، صبح منافق از خواب بیدار می‌شود؛ نه، به تدریج و ذره ذره پیش می‌آید.^۳

۱. فَاَعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ - این عمل، (روح) نفاق را، تا روزی که خدا را ملاقات کنند، در دل‌های‌شان برقرار ساخت. این به‌خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و به‌خاطر آن است که دروغ می‌گفتند. (توبه/ ۷۷)

۲. إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ - کسانی که در روز روبرو شدن دو جمعیت با یکدیگر (در جنگ احد)، فرار کردند، شیطان آن‌ها را بر اثر بعضی از گناهانی که مرتکب شده بودند، به لغزش انداخت و خداوند آن‌ها را بخشید. خداوند، آمرزنده و بردبار است. (آل عمران/ ۱۵۵)

۳. فرمایشات در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۸۸/۶/۲۰

ضعف استقامت



ما بایستی کاری کنیم که اخلاق اسلامی در جامعه رائج شود. وقتی می‌گوئیم انقلاب اسلامی، خب، اسلام یک بخشش اخلاق است. پس بایستی رسالت اخلاقی انقلاب در جامعه تحقق پیدا کند.

یک بخش هم مربوط به

عقاید و باورهاست. این عقاید و باورها باید در عمق جان مردم ما رسوخ و نفوذ کند. همین عقاید است که ما را به میدان می‌آورد و در میدان نگه می‌دارد. این عقاید باید روی رفتارهای ما اثر بگذارد. جامعه‌ای ما باید جامعه‌ی گناه نباشد. گناه باید در جامعه روزبه‌روز کم شود. گناه موجب می‌شود که ما نتوانیم در مقابل دشمن بزرگ خودمان - که شیطان انس و جن، دشمن ماست - مقاومت کنیم.

... ما تعجب می‌کنیم گاهی اوقات وقتی می‌بینیم عقاید افراد دگرگونی پیدا می‌کند. حالا به عامه‌ی مردم و به متن جامعه خیلی کاری ندارم؛ انسان گاهی روی نخبگان نگاه می‌کند، وقتی یک خرده تفحص می‌کند، می‌بیند که این مربوط می‌شود به همین آیه‌ی شریفه‌ی «إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا». یک پوسیدگی در دندان به وجود می‌آید، به آن نمی‌رسیم، یک وقت می‌بینیم زیر یک چیز سختی دندان شکست؛ می‌فهمیم ظاهر خوبی داشته، اما پوک بوده. انسان یک شکستگی‌های این‌جوری را مشاهده می‌کند.^۱

۱. فرمایشات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی ۱۳۹۰/۳/۲۳

لغزش خواص

کسانی هستند که جزو مؤمنین بودند و اول کار مطلقاً هیچ نشانه‌ای از نفاق در آن‌ها وجود نداشت؛ لیکن به مرور دچار عوارضی شدند. این عوارض، کار دست آن‌ها داد. درست مثل این است که جسم سالمی، یک زخم کوچک به وجود می‌آید، بعد بی‌مراقبتی می‌کنند، این زخم کوچک - در انگشت او، در پای او، در بدن او - چرک می‌کند؛ بی‌اعتنایی می‌کنند، این چرک زیاد می‌شود؛ بی‌اعتنایی می‌کنند، تبدیل می‌شود به این که باید این انگشت را ببرند؛ بی‌اعتنایی می‌کنند، به تدریج بالاتر می‌آید، دست را می‌گیرد و پیش می‌رود. همه چیز از خراش کوچکی شروع شد. در جامعه‌ی اسلامی زمان پیغمبر، این حادثه پیش آمد این‌ها ربطی به آن منافقین دسته‌ی اول ندارند؛ آن‌چه در این‌ها پدید آمد - از لحاظ حقیقت - غیر از آن چیزی نیست که در آن منافقین صدر اول پدید آمد. آن‌ها هم به همان بلیه دچار شدند، این‌ها هم به همان بلیه؛ اما آن‌ها از اول جبهه‌ی دشمنی با اسلام گرفتند. این دسته‌ی دوم کسانی هستند که با پیغمبر، با حرکت اسلامی و با آن انقلاب عظیم، هیچ دشمنی نداشتند، دوست هم بودند؛ احیاناً در جنگ‌هایی هم شرکت کردند، در حوادث بزرگی هم بودند، اما یک جا خراش کوچکی پیش آمد، آن را علاج نکردند.

خدای متعال در آن آیه‌ی شریفه به آن‌ها گفت: صدقه بدهید، یا انفاق کنید، یا چه بکنید؛ آن‌ها سوگند خوردند که این کار را خواهند کرد و نکردند، «فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقاً فِی قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ»^۱. خلف وعده‌ای که آن‌ها با خدا کردند، دروغی که با عمل خودشان گفتند، کار آن‌ها را به آن جا رساند

۱. این عمل، (روح) نفاق را، تا روزی که خدا را ملاقات کنند، در دل‌های‌شان برقرار ساخت. این به‌خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و به‌خاطر آن است که دروغ می‌گفتند.



که «فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ»؛ خدا در دل‌های آن‌ها نفاق را به وجود آورد. کسی که منافق نیست، بعداً منافق می‌شود.^۱

خیلی‌ها بودند که در رکاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شمشیرها زدند؛ ولی نتوانستند سوابق را نگهدارند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی شمشیر کسی که در رکاب پیامبر جنگیده بود، ولی پس از ایشان در جنگی کشته شده بود، فرمود: «این شمشیر، چه روزهایی که در جنگ‌ها، غبار کدورت را از چهره‌ی پیامبر سترد.» همان شمشیر، شمشیری بود که روی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام کشیده شده بود!^۲

۱. فرمایشات در جمع سپاهیان و بسیجیان لشکر ۱۰ سیدالشهداء ۱۳۷۷/۷/۲۶
۲. عمیر بن جرموز نیزه‌ای به او زد که از پای در آوردش، آن‌گاه او را برهنه کردند و شمشیرش را هم برداشت و سر او را برید و با شمشیر او، به درگاه علی علیه‌السلام آورد، حضرت آن شمشیر را به دست گرفت و فرمود: «به خدا سوگند چه مدت طولانی که این شمشیر غم و اندوه از چهره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم زدوده است ولی مرگ و سرنوشت و کشتارگاه بد او را چنین کرد»، زبیر را در وادی السباع دفن کردند و علی علیه‌السلام و یارانش نشستند و بر او گریستند. (الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۸۳)

نابودی اعمال



پرونده‌ی الهی، این‌طور نیست. ما حبط هم داریم، «أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ»^۱ حبطت، یعنی چه؟ حبط، یعنی اعمال‌شان باد هوا شد و از بین رفت. خیال نکنید که اگر ما یک روز

کار خوبی انجام دادیم و آن را در انبان انداختیم و نگهداشتیم، چنان‌چه کار بدی هم انجام دادیم، بالاخره آن کار خوب باقی است. نخیر، کار بد در عالم موازین اعمال در پیشگاه خدا این‌طوری است که کار خوب را از بین می‌برد. گاهی کار و حرکت بد، طوری است که اصل ایمان را هم از انسان می‌گیرد.

ما الان این‌گونه افراد را داریم. من کسانی را می‌شناسم که چند صباحی کار خوب انجام دادند، بعد بر اثر یک لحظه غفلت و یک اشتباه و یک توقع زیادی و چیزی را که خیال می‌کرده حقش است و به او نداده‌اند، در دل گرفته و فاصله‌یی پیدا کرده است. این زاویه باز شدن از صراط مستقیم، چیز خیلی خطرناکی است. هرچه هم زاویه کوچک باشد، به تدریج این شکاف باز می‌شود و هرچه جلوتر می‌رود، از خط دورتر می‌شود. امروز کارشان به جایی رسیده که علیه اسلام و انقلاب و نظام اسلامی کار می‌کنند؛ یک روز هم در خدمت همین اسلام و همین انقلاب^۲ بودند.^۳

۱. موضوع حبط و نابودی اعمال در این آیات آمده است: بقره/۲۱۷ - آل عمران/۲۲ - مائده/۵۳ و ۵۵ - انعام/۸۸ - اعراف/۱۴۷ - توبه/۱۷ - توبه/۶۹ - هود/۱۶ - کهف/۱۰۵ - احزاب/۱۹ - زمر/۶۵ - محمد/۲۸ و ۳۲ - حجرات/۲

۲. فرمایشات در دیدار با فرماندهان و جمعی از پاسداران سپاه ۱۳۶۹/۱۱/۲۹

۳. ایشان در ادامه فرموده‌اند: چه کسی را باید ملامت کرد؟ بعضی خیال می‌کنند، باید انقلاب

راه علاج

یک مؤمن بر اثر عدم مراقبت، عدم دقت، مواظب خود نبودن - مواظب حرف خود، کار خود، رفتار خود، معاشرت خود، فکر خود - و از خود مراقبت معنوی نکردن، کارش به جایی می‌رسد که ایمان خود را از دست می‌دهد، تکذیب «آیات الله» می‌کند. اسم این مراقبت، همان تقواست؛ این تقوایی که داریم گفته می‌شود: «تقوا، تقوا» تقوا یعنی شما مراقب خودتان باشید، در رفتار و گفتار و حرف، مواظب باشید که شیطان در شما نفوذ نکند. البته هیچ انسانی از گناه بیرون نیست؛ مگر معصومین. همه گناه می‌کنند، همه‌ی ما در این جهت مثل هم هستیم؛ جز معصومین.

فرق آدم با تقوا با آدم بی‌تقوا این است که آدم بی‌تقوا خودش را در مقابل گناه، رها می‌کند؛ مثل این که شما یک برگ را در روی موجی و جریان آبی بیندازید، این جریان این برگ را می‌برد، هیچ مقاومتی در مقابل جریان ندارد. آدم با تقوا مثل آن کسی است که اگر هم در یک جریان تندی افتاده است، شنا می‌کند، نمی‌گذارد، خود را جمع و جور می‌کند، خود را اداره می‌کند؛ نمی‌گذارد که او را آب ببرد. به فرض هم که یک قدم عقب رفت، یک جا هم پایش لغزید، مراقب خودش است.

فرق است بین جسد مرده‌ای که روی آب افتاده است، یا بیهوشی که روی آب افتاده و آب دارد او را می‌برد، با یک نفر که دارد تلاش می‌کند؛ بر فرض که آب، یک

را ملامت کرد که چرا این‌ها را نگه نداشت. نه، قضیه این‌طوری نیست. «فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ» (ابراهیم/۲۲). حتّی شیطان به آن‌ها می‌گوید که من را ملامت نکنید، خودتان را ملامت کنید. کسی به‌خاطر مسلمان شدن، متّی بر سر اسلام ندارد. کسی به‌خاطر انقلابی شدن، متّی بر سر انقلاب ندارد. خداوند به پیامبر فرمود: «يَمْنُونُ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا» (حجرات/۱۷). منت می‌گذارند و به پیامبر می‌گویند: آن روزی که تو کسی را نداشتی، به تو ایمان آوردیم و مسلمان شدیم. خداوند می‌فرماید: «قُلْ لَا تَمْنُونُ عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ» بگو: مسلمانی‌تان را به رخ من نکشید. «بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ» خدا بر سر همه‌ی ما منت دارد که ما را هدایت کرد.

مقدار هم او را عقب ببرد. گناهی که برای متقی پیش می‌آید، این‌گونه است. آن کسی که این رعایت را نکند، در معرض آن خطر است که «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوْاى اَنْ كَذَّبُوْا بِآيَاتِ اللّٰهِ».^۱

این، علاجش هم مراقبت از خود است. مراقبت از خود هم یعنی همین تقوا. بنابراین علاجش تقوا است. مراقب خودمان باشیم. نزدیکان افراد مراقبت کنند؛ زن‌ها از شوهرهایشان، شوهرها از زن‌هایشان، دوستان نزدیک از همدیگر؛ «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»^۲ از یکدیگر مراقبت کنیم، برای این‌که دچار نشویم. مردم مسئولین را موعظه کنند، نصیحت کنند، خیرخواهی کنند، بنویسند برای آن‌ها، بگویند برای آن‌ها، پیغام بدهند تا مبدا دچار لغزش بشوند. خطرات لغزش مسئولین هم برای نظام، برای کشور و برای مردم بیشتر است. انسان گاهی در بعضی از حرف‌ها، در بعضی از اقدام‌ها و تحرکات، این را احساس می‌کند؛ نشانه‌های یک چنین انحرافی را انسان مشاهده می‌کند. به خدا باید پناه برد،^۳ از خدا باید کمک خواست.^۴

۱. فرمایشات در جمع سپاهیان و بسیجیان لشکر ۱۰ سیدالشهداء ۱۳۷۷/۷/۲۶

۲. اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِىْ خُسْرٍ * اِلَّا الَّذِیْنَ ءَامَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ - انسان‌ها همه در خسران و زیانند * مگر افراد و اقلیتی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده و به صبر توصیه نموده‌اند. (عصر/۲ و ۳)

۳. امام سجاده علیه‌السلام در مناجات هشتم صحیفه سجادیه می‌فرماید: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ ... مُتَابَعَةِ الْهَوٰی، وَ مُخَالَفَةِ الْهُدٰی، وَ سِنَةِ الْغَفْلَةِ، وَ تَعَاطٰی الْكُفْلَةِ، وَ اِیْثَارِ الْبَاطِلِ عَلٰی الْحَقِّ، وَ الْاِصْرَارِ عَلٰی الْمَآثِمِ، وَ اسْتِصْغَارِ الْمُعْصِیَةِ، وَ اسْتِكْبَارِ الطَّاعَةِ - بار خدا، به تو پناه می‌برم از... پیروی از هوای نفس و مخالفت با هدایت و فرو رفتن به خواب غفلت و اختیار تکلف و برتری دادن باطل بر حق و اصرار بر گناه و خرد شمردن گناه و بزرگ شمردن طاعت.

۴. فرمایشات در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران ۱۳۶۸/۶/۲۰



دو عامل بسته شدن دل ها

انسان در ابتدای تولد، فاقد علم حصولی است.

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا - و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید.» (نحل/۷۸)

و خدای سبحان، هم ابزار تحصیل علم حصولی را به انسان می بخشد.

«وَجَعَلْ لَكُم السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ - و برای شما، گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر نعمت او را بجا آورید.» (نحل/۷۸)

و هم فطرت او را ملهم و از علم حضوری بهره مند می کند.

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا * فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا - و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) منظم ساخته، سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است.» (شمس/۷ و ۸)

انسان که از یک سو با سرمایه الهام فطرت و شعور درونی، بد را از خوب، زشت را از زیبا و فجور را از تقوا باز می شناسد و از سویی دیگر ابزار مناسبی برای تحصیل علم

حصولی دارد، اگر این سرمایه‌های خدا داد را شکوفا کند از مجاری ادراکی خود بهره صحیح می‌برد و در پرتو شکوفایی آن‌ها به رستگاری می‌رسد.

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا - هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده» (شمس/۹)

و این همان شکر نعمت است که در پایان آیه ۷۸ سوره نحل به آن اشاره شده است. «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». اما اگر جان خود را در گور شهوت‌ها و غرایز نفسانی دفن کرد و مجاری ادراکی، یعنی سمع و بصر و قلب او که باید معارف الهی و اسرار عالم را بشناسد، اسیر شهوات و هواهای نفسانی شد و با گناه آلوده گشت، جایی برای تابش نور هدایت بر آن نمی‌ماند.

بنابراین، بسته شدن دل دو عامل عمده دارد:

اول: هواپرستی که انسان پس از روشن شدن حق به جای خدا محوری هوا محور و هوس مدار باشد که مشمول اضلال کیفری خداوند قرار می‌گیرد و خداوند سمع و قلب او را مختوم می‌کند و بر چشم او پرده‌ای ستبر می‌افکند که پس از آن حق را نمی‌شنود و نمی‌بیند و نمی‌فهمد؛ زیرا او عالمانه هواپرست شده است.

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَغَلَّبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ - آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر این که شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده است؟! با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟» (جاثیه/۲۳)

دوم: گناه است. کافران به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌گفتند: قلب ما، در غلاف و کنان، و گوش ما سنگین است و سخنانت را نمی‌شنویم و بین ما و تو حجابی است که بر اثر آن تو را نمی‌بینیم.

«وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْ إِنَّا عَامِلُونَ» (فصلت/۵).

حجابی که در این آیه آمده، همان گناه است که حجاب مستور است، نه حجاب مشهود.

«وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا - و هنگامی که قرآن می خوانی، میان تو و آن ها که به آخرت ایمان نمی آورند، حجاب ناپیدایی قرار می دهیم.» (اسراء/ ۴۵)

«أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ - آن ها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته، گوش های شان را کر و چشم های شان را کور کرده است!» (محمد/ ۲۳)

و در برخی آیات از آن به رَین (زنگار دل) تعبیر شده است.
 «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ - چنین نیست که آن ها می پندارند، بلکه اعمال شان چون زنگاری بر دل های شان نشسته است! * چنین نیست که می پندارند، بلکه آن ها در آن روز از پروردگارشان محجوبند!» (مطففین/ ۱۴ و ۱۵)
 عقیده باطل و اخلاق رذیله و عمل باطل و ناپاک به صورت چرک و غباری حجاب آیینہ جان آدمی می شود و از آن پس، نور هدایت در آن نمی تابد.

مردی به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: «توفیق نماز شب ندارم.»

آن حضرت فرمودند: «گناهان تو پای بند توست.»^۱

قلب عاصی و تبہکار واژگون می شود.

«وَوَقَّلَبُ أَفْئِدَتَهُمْ - و ما دل های آن ها را واژگونه می سازیم.» (انعام/ ۱۱۰)

و از فهم حق بازداشته می شود.

«ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ - سپس منحرف می شوند (و بیرون می روند در حالی که)

۱. جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ص فَقَالَ: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي قَدْ حُرِمْتُ الصَّلَاةَ بِاللَّيْلِ» فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع: «أَنْتَ رَجُلٌ قَدْ قَيَّدَتْكَ ذُنُوبُكَ» الكافي (ط - الإسلامية)،



خداوند دل‌های‌شان را (از حق) منصرف ساخته.» (توبه/۱۲۷)

و در نتیجه به تکذیب حق می‌پردازد.

«وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ - تنها کسی آن را انکار می‌کند که متجاوز و گنهکار است!» (مطففین/۱۲)

و این گونه صحیفه نفس آدمی با قهر الهی مهر می‌شود و گرنه خدای سبحان اضلال ابتدایی ندارد تا در ابتدا دل کسی را وارونه سازد و آن را مهر کند.

[اما] بسته شدن و واژگونی دل، ویژه کافران و منافقان نیست، بلکه به هر میزانی که دل آدمی به زنگار گناه آلوده گردد، واژگون و مختوم گشته، به همان اندازه از فهم آیات الهی محروم می‌گردد و این واژگونی دل از آلودگی به مکروهات آغاز می‌شود و به گناهان صغیره و سپس به کبیره می‌رسد و از اکبر کبایر که کفر به خداست، سر برمی‌آورد. معیار سنجش بیماری قلب نیز مقدار بی‌توجهی انسان به فهم آیات الهی یا انزجار از آن‌هاست. [زیرا] انسان بسته دل از تدبّر در قرآن و فهم آیات الهی محروم است.

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالُهَا - آیا آن‌ها در قرآن تدبّر نمی‌کنند، یا بر دل‌های‌شان قفل نهاده شده است؟!» (محمد/۲۴)^۱

سوء عاقبت

سوء خاتمه کار انسان در هنگام مرگ با دو چیز است:

۱- با کفر و انکار حق: و این در صورتی است که در سكرات مرگ که به واسطه



اضطراب روح بعضی از احوالات آخرت برای انسان مشهود می گردد و پرده ها اندکی به کنار می رود انسان به واسطه عقاید نادرست و ملکات ناپسند، و یا بر اثر اعمال گذشته برایش حالتی پدید آید که موجب شک و یا انکار او شود و این شک و انکار بر قلب او غلبه کند و پرونده ی کار او در همین حالت بسته شود که این سبب خلود و جاودانگی او در آتش خواهد گشت.

۲- فسق و فجور نامه عمل انسان: این در صورتی است که انسان بر انجام بعضی از گناهان اصرار داشته باشد و بر اثر اصرار بر آن گناه و تکرار آن معصیت، محبت آن گناه در دل او ریشه دوانیده و یاد آن گناه بر قلب او غلبه کرده باشد چون هنگام مرگ رسید صورت آن گناه در نظرش مجسم شود و میل به انجام آن در او پیدا شود و در همان حال که وجه روحش به عالم طبیعت و روی دلش به سمت دنیا است جاننش گرفته شود چنین کسی که سرش را به طرف دنیا برگردانیده و قبض روح شده است از لقاء پروردگار محجوب خواهد بود و آنگاه که انسان از خدایش محجوب گشت عذاب بر او نازل می شود و آثار گناهانش ظاهر می گردد.^۱

۱. أسرار الصلاة اثر عارف کامل و عالم عامل آیت الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی ص ۲۳۱

قلب‌های سه‌گانه ؛ عبادات سه‌گانه

پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده‌اند:

الْقَلْبُ ثَلَاثَةٌ أَنْوَاعٌ:

دل سه گونه است:

قَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالدُّنْيَا،

دل گرفتار دنیا،

و قَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالْعُقْبَى،

دل گرفتار عقبی

و قَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالْمَوْلَى.

و دل گرفتار مولا.

أَمَّا الْقَلْبُ الْمَشْغُولُ بِالدُّنْيَا

دلی که گرفتار دنیا باشد،

فَلَهُ الشَّدَّةُ وَ الْبَلَاءُ،

سختی و رنج نصیب اوست،

و أَمَّا الْقَلْبُ الْمَشْغُولُ بِالْعُقْبَى

و دلی که گرفتار عقبی باشد،

فَلَهُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى،

درجات بلند نصیبش شود،

و أَمَّا الْقَلْبُ الْمَشْغُولُ بِالْمَوْلَى

و دلی که گرفتار مولی باشد،

فَلَهُ الدُّنْيَا وَ الْعُقْبَى وَ الْمَوْلَى.

هم دنیا دارد و هم عقبی را و هم مولا را.^۱

و برخی گفته‌اند:

طالب دنیا رنجور است

و طالب عقبی مزدور است

و طالب مولا مسرور.

دنیا طلبا تو در جهان (نجوری

عقبی طلبا تو از حقیقت دوری

مولا طلبا تو داغ مولا داری

اندر دو جهان مظفر و منصور^۱

همین دسته‌بندی به نحوی در سوره

واقعه انجام شده و مردم به سه گروه

تقسیم شده‌اند:

وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً (۷)

فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۸)

وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۹)

وَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ (۴۱)

وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (۱۰)

شاید بتوان گفت که این روایت در

خصوص اصحاب یمین و السابقون است:

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً

فَتِلْكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ

وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً

فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ

وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا

فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَخْرَارِ

وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ.

مردمی خدا را به چشمداشتی پرستیدند،

این پرستش تاجران است،

و گروهی او را از روی ترس عبادت کردند،

و این عبادت بردگان است،

و گروهی وی را برای سپاس و شکر پرستیدند

و این پرستش آزادگان است،

که از برترین نوع عبادت است.^۲

۱ کتاب محاسبه النفس؛ محاسبه النفس للكفعمی؛

« و در بعضی احادیث این مضمون از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به عبارت دیگر نقل شده و آن این است که فرموده:

مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ

وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ

لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ

عبودا عبادت و پرستش من از جهت ترس از آتش دوزخ نیست و به انگیزه طمع و دستیابی به بهشت نیست،

فقط چون تو را سزاوار عبادت و پرستش می‌دانم می‌پرستم.^۲

اما این روایات به این معنی نیست که نوع دیگر عبادات باطل است؛ بلکه موضوع اهمیت و ارزش عبادت نوع سوم است. عالم عامل و فقیه اصولی و عارف اخلاقی حضرت آیت‌الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی فرزند میرزا شفیع

امام صادق علیه‌السلام نیز در روایتی به همین مضمون فرموده‌اند:

إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ

قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا

فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ

وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ

فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ

وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ

فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ

وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ

عبادت‌کنندگان سه دسته‌اند:

۱- گروهی که خدای عز و جل را از ترس عبادت کنند و این عبادت بردگانست،

۲- مردمی که خدای تبارک و تعالی را به طمع ثواب عبادت کنند و این عبادت مزدورانست،

۳- دسته‌ای که خدای عز و جل را برای دوستیش عبادت کنند و این عبادت آزادگان است،

و این بهترین عبادت است.^۱

۲ شرح آقا جمال خوانساری بر غررالحکم و دررالکلم، جلد ۲، صفحه ۵۸۰

۱ الکافی (ط - الإسلامية)، جلد ۲، صفحه ۸۴

ملکی تبریزی قدس الله سره الشریف در کتاب «المراقبات» در این خصوص فرموده‌اند:

بعضی می‌گویند: کسانی که به کمال رسیده‌اند، حتی نباید به نیت شوق یا ترس، یا پیوستن به خدا و کسب مقام نزد او، یا به نیت خوشنودی او، عملی را انجام دهند، و باید نیت آنان فقط شایستگی خداوند برای عبادت باشد. و عملی را که به خاطر شوق به وصال خداوند انجام شود ناقص می‌دانند و بعضی این را عبادت نفس دانسته‌اند.

ولی گمان نمی‌کنم هیچ یک از پیامبران و اولیای خدا و فرشتگان نزدیک، اعمال خود را از آنچه آنان می‌گویند خالص کنند. این افراط است که عملی را که به خاطر رسیدن به رضای خدا و نزدیکی و همسایگی او انجام شود، عبادت نفس بدانیم

چنانچه در سخنان بعضی از اهل معرفت می‌باشد.

بله اشکالی ندارد که بگوییم اولیای خدا در بعضی از حالت‌ها و جلوه‌گر شدن نام‌های خداوند بر آنان عملی را فقط به خاطر شایستگی خداوند متعال و برای عبادت او انجام می‌داده و نیت نزدیک شدن به خدا و رضایت او را فراموش می‌کرده‌اند، ولی نمی‌گوییم: پیامبران علیهم‌السلام همیشه در این حالت بوده‌اند چه رسد به این که دیگران همیشه، یا گاهی با این نیت عملی را انجام دهند. و من عمل به نیت شایستگی خداوند را، برتر از عمل به نیت رسیدن به همسایگی خداوند نمی‌دانم، به این جهت که ما بالاتر از عبادت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام نداریم و از روایات معلوم می‌شود که بعضی یا بیشتر اعمال آنها

چنان‌چه در بعضی از فرازهای آن زیارت می‌خوانیم:

« مَوَالِی... لَكُمْ الْقُلُوبُ اَلَّتِی تَوَلَّی اللّٰهُ رِیَاضَتَهَا بِالْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ - آقایان من خداوند اختیار قلوب شما را داشته و با ترس و امید آن را تربیت می‌کند»^۱

گاهی با نام‌های جمالی خود برای آنان جلوه می‌کند، آنان نیز با پروردگار خود انس گرفته و برای او ناز می‌کنند.

و گاهی با نام‌هایی که نشانه غلبه و جلال اوست در مقابل آنان جلوه‌گر شده که در این حالت آنان به تضرع، استغفار و گریه پرداخته، و با مناجاتی که بیشتر آن استغفار و پناه بردن به خدا و درخواست نجات از جهنم و آتش است، با او مناجات می‌کنند.

فقط به‌خاطر به‌دست آوردن رضای خدا و نزدیکی به او بوده است.

چه اشکالی دارد گاهی اوقات ترس از مجازات نیز جزیی از نیت آن‌ها باشد. برای کسی که از ترس مجازات خدا غش می‌کند، امکان ندارد یا خیلی مشکل است که این ترس در نیت او هیچ تأثیری نداشته باشد.

به نظر می‌رسد حالت‌های پیامبران علیهم‌السلام و اولیای خدا حتی سرور آنان پیامبر ما صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، مختلف بوده و علت آن اختلاف جلوه‌های اسم‌های خداوند متعال برای آنان بوده و خداوند به این طریق آنان را تربیت و درجات آنان را بالا برده و آنان را به خود نزدیک‌تر می‌نموده است.

خداوند برای کمال آنان قلب‌های ایشان را تربیت می‌کرده است،

۱ مفاتیح‌الجنان، زیارت جامعه ائمه‌المؤمنین - بحار الأنوار (ط - بیروت)، جلد ۹۹، صفحه ۱۶۴

و این مطلب بر کسی که کمی با احادیث آنان سروکار داشته باشد، پوشیده نیست.

درباره‌ی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده است که بعضی اوقات خطاب به عایشه می‌فرمودند: «برایم بگو، حمیرا» و در عین حال در انتظار وقت نماز بود و به بلال می‌فرمود: «راحم کن، بلال» گاهی نیز هنگام فرود آمدن وحی رنگ و حالش تغییر می‌کرد، و گاهی موقع وزش باد از نزول بلا می‌ترسید، تمام این‌ها نشان‌دهنده مختلف بودن حالت‌هاست. و این مطلب، با انجام تمام اعمال به نیت شایستگی خداوند برای پرستش سازگاری ندارد.

البته بعید نیست منظور این علمای بزرگ از نیت شایستگی خداوند متعال برای عبادت، معنایی باشد که با نیت نزدیک شدن و رضایت او سازگاری داشته باشد، زیرا گاهی انگیزه نزدیک

شدن به دوست، برخورداری از بخشش و نعمت‌ها یا فرار از مجازات او نمی‌باشد، بلکه به این جهت است که شایسته نزدیک شدن می‌باشد. و این یکی از معانی عمل کردن به خاطر شایستگی او برای پرستش است، همان‌گونه که از سرور اولیاء امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر می‌آید، آن‌جا که می‌فرماید:

«تو را به خاطر ترس از آتش یا آرزوی بهشت عبادت نکردم، بلکه تو را شایسته بندگی دیدم آنگاه تو را پرستیدم.»

زیرا آن حضرت علیه‌السلام، نیت شایستگی برای عبادت را در مقابل نیت عبادت از ترس آتش یا خواهش بهشت قرار داده، نه در مقابل رسیدن به رضایت و نزدیکی او.

از خدا می‌خواهیم که قصد نزدیکی و رضایت خود را به ما عنایت فرموده و ما را به درک معنی نیت نزدیک

شدن به خود، یا دست کم به توانایی قبول آن به‌طور اجمال، موفق نماید، زیرا عده‌ای از علمای بزرگ درک معنی نزدیکی به خدا را منکر شده و می‌گویند: «معنای قصد نزدیکی چیزی جز انجام عمل به‌نیت دستور خدای متعال نیست و نیتی که بیش از این باشد، مخالف تنزیه خدای متعال است»، گرچه این سخن درستی نیست. مخفی نماند که بعضی از بزرگان از روی غفلت گفته‌اند: «عبادتی که به‌خاطر ترس از مجازات یا خواهش بهشت باشد، باطل است.» و این غفلت‌ها و لغزش‌ها از بزرگان و شخصیت‌ها شگفتی ندارد، زیرا در مبتلا شدن آنان به این‌گونه لغزش‌ها حکمتی الهی وجود دارد.

مطلب دیگر این که منظور سید ما قدس سره^۱ در کتاب اقبال از سخن

خود که: «کسی که خدا را فقط به‌خاطر فرار از مجازات عبادت کند، بنده پستی است.» همان‌طور که خود نیز تصریح کرده، منظورش کسی است که اگر ترس از مجازات نبود عبادت نمی‌کرد، که چنین چیزی مخالف صفات عالی انسانی است. و او کسانی را می‌گوید که خدا را سزاوار خدمت کردن نمی‌دانند، که قطعاً از بندگان پست بوده و این اعتقاد خاری در چشم ایمان و اسلام است.

گاهی مخلصین بر خود سخت گرفته و علاوه بر مشغول نبودن به غیر محبوب، با تمام توانایی به کارهای سخت روی آورده و اگر فضیلت دو کار یکسان بود، هر کدام را که سخت‌تر است انجام می‌دهند. آن‌ها بندگان نزدیک خدا هستند، چنان‌چه امیرالمؤمنین علیه‌السلام این‌گونه بود.^۲

۱ منظور سید رضی الدین، علی بن موسی بن جعفر بن طاووس است.

۲ ترجمه‌المراقبات ص ۲۰۳ - مترجم: ابراهیم محدث بندریگی.

آیات اجتماعی

اشاره

یکی از موضوعاتی که از دیر باز تاکنون مورد بحث بوده این است که آیا اسلام یک دین فردی است یا اجتماعی؟ و آیا بدون اصلاح جامعه فرد می‌تواند در مسیر تعالی قرار گیرد یا خیر؟ و به‌طور کلی آیا دین و فرستادگان الهی برای اداره جامعه برنامه‌ای داشته و دارند؟ یا دین صرفاً یک دستور خصوصی برای مؤمنان است؟ آنچه در پی می‌خوانید برشی از کتاب جامعه در قرآن (صفحات ۲۱۲ تا ۲۵۳) نوشته حضرت آیت‌الله جوادی آملی حفظه‌الله است که به‌صورت فهرست‌وار آیات اجتماعی اسلام را برشمرده است. نظر به اهمیت موضوع تصمیم گرفتیم این متن را با کمترین حذفیات و اضافه کردن برخی توضیحات منتشر نماییم. به همین دلیل این مقاله در روند نشریه کمی طولانی شده اما در عوض از غنای خوبی برخوردار است.

یک اشتباه یا توطئه بزرگ

با نگاه سطحی شاید پنداشته شود که تعلیمات و دستورهای اسلام تنها ویژه شأن فردی انسان مانند نماز و روزه، ترک دروغ و اجتناب از معاصی است و به ابعاد اجتماعی او بی‌اعتناست؛ یعنی غایت اسلام، تکامل فردی است و اقتصاد، اجتماع، اخلاق جمعی، سیاست و حکومت در قاموس اسلام مشاهده نمی‌شود، بلکه اسلام خواسته است که مسلمان خود را از گناه دور ساخته و به خودسازی بپردازد.

این پندار با برخی احادیثی که درباره گوشه‌نشینی در متون اسلامی هست و نیز با تمسک به سیره برخی از عرفا و اهل تصوف تقویت شده است. این نوع قشرگرایی که از قرون ابتدایی اسلام پیدا شده و تا امروز ادامه داشته است و قطعاً در آینده نیز تداوم خواهد داشت، برای منزوی ساختن اسلام صورت می‌گیرد و گروهی از دشمنان اسلام با اهداف معین این تفکر را تعقیب و برخی دوستان ناآگاه آن را رواج می‌دهند.

دانشمندان اسلامی در طول تاریخ، هدفمند بودن این اندیشه را به خوبی ادراک کرده و با استدلال و منطق در برابر آن مقاومت و ادعای این گونه افراد را واهی و استدلال‌شان را به خیالبافی شاعرانه نزدیک‌تر دانسته‌اند. امام خمینی رحمت‌الله‌علیه با درایت و ویژه خویش مهم‌ترین وظیفه و رسالت خود را از میان برداشتن این مانع بزرگ پیشرفت مسلمانان دانسته و بارها یادآور می‌شدند که نادیده گرفتن ابعاد اجتماعی اسلام دسیسه دشمنان اسلام است. «نهضت اسلام در ابتدا گرفتار یهود شد و تبلیغات دینی را نخست آن‌ها شروع کردند و دامنه آن تا به امروز ادامه دارد. بعد از آن‌ها نوبت به گروهی رسید که شیطان‌تر از یهودند. این‌ها به صورت استعمارگر از سیصد سال پیش یا بیشتر به کشورهای اسلامی راه پیدا کردند و برای رسیدن به مطامع استعماری خود لازم دیدند که زمینه‌هایی فراهم سازند تا اسلام را نابود کنند. آنان احکام اسلام را سدی در مقابل منافع مادی خود می‌دیدند. مبلّغینی در حوزه‌های روحانیت درست کردند و عمّالی هم در دانشگاه‌ها، تا اسلام را تحریف نمایند. کاری کردند که بسیاری از افراد تحصیل کرده دچار اشتباه شدند. تبلیغ کردند که اسلام دین جامعی نیست؛ برای جامعه نظامات و قوانین ندارد؛ اسلام فقط احکام حیض و نفاس است. اخلاقیاتی هم دارد؛ اما راجع به زندگی و اداره جامعه چیزی ندارد.»^۱

مهم‌ترین شاهد برای اجتماعی بودن اسلام این است که در متون دینی (کتاب و سنت) مسائل اخلاقی و احکام به صورت اجتماعی تشریع شده است، چنان‌که خداوند به مؤمنان دستور می‌دهد که نسبت به یکدیگر صابر بوده و با هم رابطه داشته باشند. خداوند مؤمنان را چنین وصف می‌کند:

«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»

(شوری/۳۸)

یعنی برخی از اوصاف مؤمنان این است که دعوت پروردگار خود را اجابت می‌کنند و نماز را برپا داشته و کارشان را با مشورت پیش می‌برند. همه‌ی این صفات، ناظر به اوصاف اجتماعی مؤمنان است. نکته دقیق در این آیه و آیات قبل از آن، این است که این آیات با این‌که در ظاهر در مکه نازل شده‌اند و در آن ایام هیچ خبری از حکومت و جامعه اسلامی نبود، شارع اسلام مقدمات و تمهیدات آن را برای مسلمانان فراهم ساخته است.

بر اساس آیه «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران/۱۰۳) تمسک و اعتصام به دین خدا باید گروهی باشد نه فردی؛ یعنی اگر همه مسلمانان به دین الهی تمسک کنند؛ ولی این تمسک به گونه فردی صورت گیرد نه جمعی، به این آیه عمل نشده است؛ مانند نماز جماعت که اگر همه‌ی نمازگزاران نماز را به تنهایی بخوانند، گرچه اصل نماز را اقامه کرده‌اند؛ ولی نماز جماعت را برپا نداشته‌اند.

پس بی‌تردید تعالیم اسلام حتی در مسائل اعتقادی و اخلاقی و احکام فقهی و حقوقی به ابعاد اجتماعی نظر دارد و شئون اجتماعی اسلام از امور بدیهی بوده و به استدلال نیاز ندارد.

زوایای اجتماعی اسلام

با نگاه به تعالیم و دستورهای آسمانی اسلام می‌توان ابعاد اجتماعی آن را با سه منظر کلی بررسی کرد:

۱. بخشی از احکام و تعالیم اسلام به گونه‌ای است که اجرا و اقامه آن‌ها بی‌شکل‌گیری جامعه و حضور مردم در عرصه اجتماعی، مقدور و میسر نیست؛ نظیر جهاد، حج، نماز جمعه، ادای امانت، امر به معروف و نهی از منکر، که این دسته از تعالیم اسلامی صرفاً اجتماعی‌اند:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» - شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شده‌اند (چه این که) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید» (آل عمران/۱۱۰)

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ - خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید! و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید» (نساء/۵۸)

«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ - و مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سواره بر مرکبهای لاغر از هر راه دوری بسوی تو بیایند» (حج/۲۷)

این دسته از تعالیم و احکام اسلام، اجتماعی محض‌اند و تنها با وجود جامعه، محقق خواهند شد، پس بستر اجرای آن‌ها، جامعه انسانی است.

۲. در برخی تعالیم اسلام به اجتماع تصریح نشده است؛ لیکن شارع نامستقیم حضور مردم را لازم شمرده است؛ مانند نماز جماعت، رسیدگی به مشکلات دیگران، عیادت بیماران، برآوردن حاجات مسلمانان، پرهیز از تعاون بر اثم و عدوان، تعاون بر قسط و عدل، تشییع جنازه، دادن قرض الحسنه به یکدیگر و بسیاری از امور و احکام اخلاقی که تجلی و ظهور آن‌ها فقط در جامعه است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ -

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! محرم اسراری از غیر خود، انتخاب نکنید! آن‌ها از هر گونه شرّ و فسادى درباره‌ی شما، کوتاهی نمی‌کنند. آن‌ها دوست دارند شما در رنج و زحمت باشید. (نشانه‌های) دشمنی از دهان (و کلام) شان آشکار شده و آن‌چه در دل‌های‌شان پنهان می‌دارند، از آن مهم‌تر است. ما آیات (و راه‌های پیشگیری از شرّ آن‌ها) را برای شما بیان کردیم اگر اندیشه کنید!» (آل عمران/ ۱۱۸)

درباره احسان، رفق و مدارا فرمود: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ - همان‌ها که در توانگری و تنگدستی، انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از خطای مردم درمی‌گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد» (آل عمران/ ۱۳۴)

و راجع به خوب سخن گفتن: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا - و به مردم نیک بگویید» (بقره/ ۸۳)

و راجع به صدقه و نیکی کردن: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ - در بسیاری از سخنان درگوشی (و جلسات محرمانه) آنها، خیر و سودی نیست مگر کسی که (به این وسیله)، امر به کمک به دیگران، یا کار نیک، یا اصلاح در میان مردم کند» (نساء/ ۱۱۴)

و درباره‌ی حسن سلوک و رفتار: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (به پیامبر) نگویید: مراعاتمان کن، بلکه بگویید: ما را در نظر بگیر، و (این توصیه را) بشنوید» (بقره/ ۱۰۴)

«وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها - هر گاه به شما تحیت گویند، پاسخ آن را بهتر از آن بدهید یا (لا اقل) به همان گونه پاسخ گوید!» (نساء/۸۶)

ظهور این دسته از تعالیم الهی، اجتماع انسانی را طلب می کند و بی وجود جامعه هر چند تحقق دارند، جلوه و ظهور کامل ندارند.

۳. دستورها و تعالیم کلی اسلام یعنی خطوط کلی اسلام، مهم ترین بخش دین است که اجتماعی است.

اجتماعی بودن خطوط اصلی و کلی دین بدین معناست که بر مبنای فطرت انسانی، اساس اسلام، اجتماعی یعنی در جامعه اجرا شدنی است. گذشته از این که بخش عظیمی از اصول و کلیات دین، اجتماعی است، جنبه های عبادی و اخلاقی آن نیز در این راستا تشریع شده اند.

اگر در آثار علمای اسلام مشاهده می شود که بیشتر به جنبه اعتقادی و اخلاقی پرداخته شده است و ابعاد اجتماعی در آن کمتر دیده می شود، نابرابری در تعالیم اسلام نیست، بلکه این غث و سمین^۱ به دست علمای دین انجام گرفته است.

حضرت استاد امام خمینی (قدس سره) فرموده اند:

«برای این که کمی معلوم شود فرق میان اسلام و آن چه به عنوان اسلام معرفی می شود تا چه حد است، شما را توجه می دهم به تفاوتی که میان قرآن و کتب حدیث، با رساله های عملیه هست: قرآن و کتاب های حدیث، که منابع احکام و دستورات اسلام است، با رساله های عملیه، که توسط مجتهدین عصر و مراجع نوشته می شود، از لحاظ جامعیت و اثری که در زندگانی اجتماعی می تواند داشته باشد به کلی تفاوت دارد. نسبت اجتماعیات قرآن با آیات عبادی آن، از نسبت صد به یک هم بیشتر است! از یک دوره کتاب حدیث، که حدود پنجاه کتاب^۲ است و همه احکام اسلام را در بردارد، سه - چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار است؛ مقداری از احکام هم مربوط به اخلاقیات است؛ بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق، و سیاست و تدبیر جامعه است.»^۳

۱. به گزینی

۲. «کتاب» در اصطلاح اهل فقه و حدیث به ابوابی گفته می شود که در آن ها احادیث مربوط به یک موضوع جمع آوری شده، یا احکام خاص یک موضوع مورد بحث قرار گرفته است. مانند «کتاب التوحید»، «کتاب الایمان و الکفر»، «کتاب الصلاة» و مانند آن. فی المثل دوره کافی - در حدیث - شامل ۳۵ «کتاب» است. و یا شرائع الاسلام - در فقه - پنجاه «کتاب» دارد.

۳. ولایت فقیه [امام خمینی]، ص ۱۱

بی‌تردید، افراط و تفریط در سیر مطالعات متون دینی و تبلیغ نادرست علمای دین، موجب تلقی ناصواب از اسلام شده است، بنابراین به نظر می‌رسد که درک صحیح از دین نیازمند اصلاح دیدگاه و بازنگری است.

فهرستی از مسائل اجتماعی اسلام

در رابطه با مسائل اجتماعی اسلام از قرآن و سنت، مطالب فراوانی می‌توان آموخت که تفصیل آن در این اجمال نمی‌گنجد؛ ولی برای آشنایی، فهرستی ارائه می‌شود.

۱. اقتصاد

انسان، مرکب از جسم و روح است و برای ادامه حیات، اهتمام به تأمین نیازهای آن دو جنبه، امری ضروری و لازم است. بر همین اساس، قرآن هم به امر معاد و نیازهای روحانی او و هم به معاش و حاجت‌های جسمانی او پرداخته است. تمام اهتمام قرآن بر حفظ تعادل انسان در نشئه طبیعی است. برای روشن شدن موضوع به برخی از آیات الهی در این زمینه اشاره می‌شود.

۱/۱) بهره‌گیری از مواهب طبیعی

خلاف گمان برخی که می‌پندارند اهتمام اسلام تنها به آخرت است و به دنیا و امور مادی نگاهی ندارد، قرآن بر استفاده از دنیا تأکید دارد:

«وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنْفَعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ - و چهارپایان را آفرید در حالی که در آن‌ها، برای شما وسیله پوشش، و منافع دیگری است و از گوشت آن‌ها می‌خورید» (نحل/۵)

«وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ - و در آن‌ها برای شما زینت و شکوه است به هنگامی که آن‌ها را به استراحتگاه‌شان بازمی‌گردانید، و هنگامی که (صبح‌گاهان) به صحرا می‌فرستید» (نحل/۶)

«وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً - همچنین اسب‌ها و استرها و الاغ‌ها را آفرید تا بر آن‌ها سوار شوید و زینت شما باشد» (نحل/۸)

گاه می‌فرماید که آن قدر به شما نعمت دادیم که توان شمارش آن را ندارید: «وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا - و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید، هرگز نمی‌توانید آن‌ها را احصا کنید» (نحل/۱۸)

هرچند دلبستگی شدید به امور مادی را رهن می‌خواند، تدبیر عاقله آن را لازم می‌داند تا جامعه از نیاز به بیگانه آزاد گردد.

از این جا می‌توان گفت که از منظر اسلام رعایت دو عنصر محوری مطلوب است:

اول: سعی در تولید برای رفاه جامعه

دوم: قناعت در مصرف و مناعت طبع برای ترقی روح.

برای رفع توهّم، تذکر این نکته ضروری است که بهره‌گیری از دنیا و مواهب آن، به معنای حریص بودن به مال، مقام، زینت و شهرت دنیا نیست، زیرا حرص و ولع، حیات اجتماعی مؤمنان را برنمی‌تابد. خداوند، اهل کتاب و گروهی از قوم یهود را وصف کرد که چنان به دنیا حرص دارند که آرزو می‌کنند هزار سال در آن زندگی کنند:

«وَلْتَجِدْهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ

سَنَةٍ - و آن‌ها را حریص‌ترین مردم - حتی حریص‌تر از مشرکان - بر زندگی (این دنیا، و اندوختن ثروت) خواهی یافت (تا آن جا) که هر یک از آن‌ها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود. (بقره/۹۶)

آزمندی، استیثار^۱ منحوس می‌زاید که مقابل ایثار میمون^۲ است و هرگز نظام عدل اجتماعی با خوی استیثار هماهنگ نیست، چنان‌که با خصلتِ رذل استکبار هم‌آوا نخواهد بود.

۱/۲) درمان فقر اجتماعی

جامعه دارای لایه‌ها و طبقاتی است که قشر فقیر و محروم یکی از آن‌هاست. اسلام برای رفع مشکل این طبقه راهکارهایی دارد که مهم‌ترین آن‌ها صدقه، انفاق، اطعام، زکات و خمس است:

«إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ ... - همانا صدقات (زکات)، برای نیازمندان و

درمانده‌گان ... است. (توبه/۶۰)

«قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّهِ وَاللَّذِينَ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسْكِينِ - بگو: هر خیر و

نیکی (و سرمایه سودمند مادی و معنوی) که انفاق می‌کنید، باید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان ... باشد. (بقره/۲۱۵)

۱. برگزیدن خود به جای برگزیدن یاران و دیگران - مقابل ایثار

۲. مبارک و دارای برکت

«وَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ - وَحَقَّ زَرْدِيكَانَ رَا بِيَرْدَا، وَ (هَمْچنين حَق) مَسْتَمَد رَا.» (اسراء/۲۶)

«وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ... - بَدَانِيد هِر گُونِه غَنِيمَتِي بِه دَسْت آوَرِيد، خُمَس آن بَرَاي خَدَا، وَ بَرَاي پِيَامْبِر، وَ بَرَاي ذِي الْقُرْبَىٰ وَ يَتِيمَان وَ مَسْكِينَان وَ... اسْت.» (انفال/۴۱)

۱/۳ تشويق به انفاق عمومی

نزول بركات برای فرد و جامعه، بازتاب اعمال افراد است، از این رو خداوند برای افزایش نزول بركات خويش، مؤمنان را به انجام دادن اعمال خير تحريص می کند:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ - وَ اِگَر اهل شهرها و آبادی ها، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، بركات آسمان و زمین را بر آن ها می گشودیم.» (اعراف/۹۶)

در میان اعمال خير، انفاق به ديگران بیش از ساير کارها فزونی بركت می آورد:

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ - كَسَانِي كِه اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه، یکصد دانه باشد و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می کند.» (بقره/۲۶۱)

ولی در انفاق نیز لازم است همانند ساير اعمال، تعادل حفظ گردد:

«وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ - وَ در راه خدا انفاق کنید، و خود را به دست خود به هلاکت نیفکنید.» (بقره/۱۹۵)

آثار و نتایج انفاق به خود انفاق کننده بازمی گردد:

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ - وَ هر چه در راه خدا انفاق کنید به تمامی به شما بازگردانده می شود.» (انفال/۶۰)

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفَّ إِلَيْكُمْ - وَ آن چه را از خوبی ها و اموال انفاق می کنید، برای خودتان است.» (بقره/۲۷۲)

۱/۴) پلیدی ربا در جامعه

ربا در اسلام حرام است و شاید یکی از حکمت‌های حرمت آن، آثار زیان‌بار آن، از قبیل ایجاد فاصله طبقاتی، تراکم ثروت در دست افراد محدود و عدم به‌کارگیری مفید سرمایه در جامعه باشد.

ربا شخص و جامعه را از تعادل خارج می‌سازد:

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» -

کسانی که ربا می‌خورند، (در قیامت) بر نمی‌خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه شده (و نمی‌تواند تعادل خود را حفظ کند گاهی زمین می‌خورد، گاهی بپا می‌خیزد). «(بقره/۲۷۵)

ربا در برابر صدقه است. نزد مردم در ربا به ظاهر افزایش و در صدقه کاهش سرمایه است؛ اما نزد خداوند باطن ربا کاهش و فروهش و باطن صدقه رویش و افزایش است:

«يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزْبِی الصَّدَقَاتِ» - خداوند، ربا را نابود می‌کند و صدقات را افزایش

می‌دهد. «(بقره/۲۷۶)

«وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَاً لِيَرْبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ» - آن‌چه به‌عنوان ربا

می‌پردازید تا در اموال مردم فزونی یابد، نزد خدا فزونی نخواهد یافت. «(روم/۳۹)

ربا دوری از حق است که جامعه را از مسیر سعادت منحرف می‌سازد:

«وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ

مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً» - (همچنین برای یهود) به‌خاطر ربا گرفتن، در حالی که از آن نهی شده

بودند و خوردن اموال مردم به‌باطل و برای کافران آن‌ها، عذاب دردناکی آماده کرده‌ایم. «(»

۱/۵) حراست از اموال یتیمان

جامعه بشری از وجود ایتم خالی نیست، از این‌رو در نظام اجتماعی اسلام بر دو نکته در

این‌باره تأکید شده است:

اول: محافظت و حراست از اموال ایشان:

«وَأَبْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» -

و یتیمان را چون به حد بلوغ برسند، بیازمایید! اگر در آن‌ها رشد (کافی) یافتید، اموال‌شان را

به آن‌ها بدهید. «(نساء/۶)

دوم: پرهیز از خوردن مال یتیم:

قرآن کریم تأکید دارد که خوردن مال ایتام در حقیقت همان آتش خواری است:

«إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا - كَسَانِي كِه اموال یتیمان را به ظلم و ستم می‌خورند، (در حقیقت،) تنها آتش می‌خورند.» (نساء/۱۰)

شاید بتوان بیت‌المال در جامعه اسلامی را مشمول این دو تأکید قرار داد.

۲. امور اجتماعی

در قرآن کریم به مسائل جامعه‌شناختی و علوم اجتماعی بسیار توجه شده است. به برخی آیات در این باره اشاره می‌شود.

۲/۱) ملاک امتیاز اجتماعی افراد

خداوند می‌فرماید که شما را از یک مرد و زن آفریدیم؛ سپس در حیات اجتماعی به صورت اقوام و قبیله‌هایی قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید و نیز بدانید که برتری در خدائرتی است نه به قومیت و نژاد. کسی در جامعه برتر است که پروای الهی او بیش از دیگران باشد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ - ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید (اینها ملاک امتیاز نیست)، گرمی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست.» (حجرات/۱۳)

امتیاز در این آیه، امتیاز اجتماعی است؛ یعنی در جامعه انسانی، تقوا محک است و جایگاه اجتماعی مردم با همین ملاک و معیار تعیین می‌شود، بنابراین در صورت عدم وجود حیات اجتماعی، مصداقی برای این سخن خداوند نخواهد بود.

۲/۲) اهداف اجتماعی انبیا

از مهم‌ترین اهداف انبیا، دعوت مردم به سوی خدا، دور ساختن بندگان از پرستش بت‌ها و قیام به عدالت و اجرای قسط بوده است:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ - ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدای یکتا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید.» (نحل/۳۶)

« لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ - مَا رِيسُولَانِ خُود رَا بَا دَلَالِيلِ رُوشَن فَرِسْتَادِيم، وَ بَا أَنَهَا كِتَاب (آسمانی) وَ مِيزَان (شناسایی حقّ از باطل وَ قوانین عادلانه) نازل کرِیم تا مردم قیام به عدالت کنند. » (حدید/۲۵)

« وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ - وَ این گونه در هیچ شهر وَ دیاری پیش از تو پیامبر اندازکننده‌ای نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست وَ مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آئینی یافتیم وَ به آثار آنان اقتدا می‌کنیم. » (زخرف/۲۳)

پس انبیا برای هدایت مردم وَ ارتقای اجتماع انسانی از جانب خداوند آمده‌اند وَ بی‌وجود جامعه، رسالت وَ اهداف ایشان ناقص وَ شاید عبث باشد، بنابراین محدود ساختن هدف بعثت انبیا به آخرت وَ لقای خدا به استناد آیات مذکور، نادرست است.

۲/۳) انبیا الگوهای اجتماعی

در قرآن کریم، انبیای الهی بهترین الگو وَ برترین نماد انسانیت معرفی شده‌اند. الگو گرفتن از بندگان صالح خداوند وَ انبیای الهی به صورت مطلق آمده است؛ یعنی سیره‌ی آنان در زندگی فردی وَ حیات اجتماعی، بهترین الگو است وَ چون از مهم‌ترین وظایف ایشان هدایت اجتماعی وَ ارتقا وَ تکامل جوامع بشری بوده است بر پیروان آنان چنین وظیفه‌ای فرض است:

« قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ - برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم وجود داشت. » (ممتحنه/۴)

« لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ - مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود. » (احزاب/۲۱)

۲/۴) سیره اجتماعی انبیا

سیره وَ سنت انبیای الهی را از یک جهت می‌توان به دو بخش فردی وَ اجتماعی بخش کرد. آنان افزون بر اخلاق وَ رفتار فردی دارای سیره‌های اجتماعی نیز بوده‌اند که قرآن برخی از آن‌ها را برشمرد:

در داستان یوسف پیامبر علیه‌السلام آمده است که وقتی امین بودن او برای پادشاه مصر روشن شد، خواست به او مقامی بدهد وَ حضرت یوسف علیه‌السلام فرمود که وی را به

خزانه‌داری مصر نصب کند که او در نگهداری دارایی امین، دانا و بصیر است:

« قَالَ أَجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ - (یوسف) گفت: «مرا سرپرست

خزائن سرزمین (مصر) قرار ده، که نگهدارنده و آگاهم.» (یوسف/۵۵)

و در داستان ابراهیم خلیل علیه‌السلام آمده است که او از خداوند دو چیز خواست:

اول: امنیت شهر مکه دوم: دوری اهل بیت خود از پرستش بت‌ها:

« وَ إِذِ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ - (به یاد

آوردید) زمانی را که ابراهیم گفت: «پروردگارا! این شهر [مکه] را شهر امنی قرار ده! و من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور نگاه دار.» (ابراهیم/۳۵)

چنان‌که امنیت اجتماعی و بهره‌مندی از برکات و میوه‌ها را برای مردم خواست:

« وَ إِذِ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ - و (به یاد

آوردید) هنگامی را که ابراهیم عرض کرد: «پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده! و اهل آن را (آن‌ها که به خدا و روز بازپسین، ایمان آورده‌اند) از ثمرات (گوناگون)، روزی ده.» (بقره/۱۲۶)

پیام آیات یاد شده این است که پیامبران الهی پس از خودسازی و تهذیب نفس، رسالت اصلی خویش را هدایت و ارشاد جامعه دانسته و سرمایه وجودشان را در بیداری جامعه هزینہ می‌کردند.

۲/۵) شیوه انبیا در بیداری ملت‌ها

گمراهی ملت و امت برای پیامبران خدا بسیار ملال‌آور بوده و بر اساس توحیدمداری بهترین شیوه‌ای که برای رشد و بیداری آن‌ها برگزیده‌اند توجه دادن مردم به خدا و دور ساختن از طاغوت بوده است:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ - ای مردم!

پروردگار خود را پرستش کنید آن کس که شما، و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید، تا پرهیزکار شوید.» (بقره/۲۱)

« وَ قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ - مسیح گفت: ای بنی

اسرائیل! خداوند یگانه را، که پروردگار من و شماست، پرستش کنید.» (مائده/۷۲)

«وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ - وَبِهِ سَوَىٰ قَوْمِ عَادٍ، برادرشان «هود» را (فرستادیم) گفت: «ای قوم من! (تنها) خدا را پرستش کنید.» (اعراف/۶۵ و هود/۵۰)

«وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ» (اعراف/۷۳ و هود/۶۱)

«وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ» (اعراف/۸۵ و هود/۸۴ و شبیه عنکبوت/۳۶)

دو شاهد و قرینه این مدعا را همراهی می‌کند که انبیای الهی تمامی تلاش خویش را در خدمت به جامعه و سعی در انتخاب بهترین شیوه برای آن مصروف داشته‌اند: نخست تکرار برخی از آیات یاد شده در سوره‌های مختلف؛^۱ و دیگری مبارزه و جهاد مسلحانه و شهادت بسیاری از انبیای الهی به دست حاکمان و سلاطین و طاغوتیان زمان خویش:

«يَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ - پیامبران را به ناحق می‌کشتند.» (بقره/۶۱)

«قَتَلَهُمُ الْكَاذِبُ بِغَيْرِ حَقٍّ - کشتن پیامبران بناحق.» (نساء/۱۵۵)

«وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا - چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند! آنها هیچ گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنان می‌رسید، سست و ناتوان نشدند (و تن به تسلیم ندادند)» (آل عمران/۱۴۶)

۲/۶) عدم استعانت از کافران

از ویژگی‌های زندگی اجتماعی، نیاز افراد به یکدیگر است و در رفع این نیازها، لازم است که افراد به کمک یکدیگر بشتابند.

قرآن کریم تصریح دارد که هرگز از کافران استمداد و استعانت نکنید و مهم‌ترین استمداد همانا استعانت سیاسی است، چنان‌که استمداد فرهنگی و فکری نیز از بدترین کمک‌های کافر به مسلمان است و در درجه بعد یاری اقتصادی، اجتماعی و...:

«بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ - (کافران تکیه‌گاه شما نیستند) بلکه ولی و

سرپرست شما، خداست و او بهترین یاوران است.» (آل عمران/۱۵۰)

«وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» - و از میان آن‌ها (کافران)، دوست و یار و یاورى اختیار نکنید. (نساء/۸۹)

«وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» - خداوند مولای شماست و او دانا و حکیم است. (تحریم/۲)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید. (ممتحنه/۱۳)

۲/۷) اطاعت نکردن از کافران

دستور رسمی قرآن در حیات اجتماعی اسلام، این است که نه از کافران استعانت و نه از آن‌ها اطاعت کنید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ» - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از کسانی که کافر شده‌اند اطاعت کنید، شما را به گذشته‌هایتان بازمی‌گردانند و سرانجام، زیانکار خواهید شد. (آل عمران/۱۴۹)

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ» - ای پیامبر! تقوای الهی پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن. (احزاب/۱)

«وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» - و از کسانی که قلب‌شان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن! همان‌ها که از هوای نفس پیروی کردند. (کهف/۲۸)

«وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ» - و از کافران و منافقان اطاعت مکن. (احزاب/۴۸)

زیرا پیروی از کافران مستلزم بازگشت به جاهلیت فکری و کفر اعتقادی است.

۲/۸) عوامل فساد در جامعه

برخی آیات، ضمن ضرورت و لزوم وجود جامعه، از عوامل فتنه و فساد سخن می‌گویند. خداوند برای تطهیر و تحکیم جوامع انسانی عوامل بروز فساد را معرفی می‌کند تا با شناسایی ریشه‌ها و برکندن آن‌ها بتوان جامعه صالح و سالمی پدید آورد:

در آیه‌ای، عارضه فساد اجتماعی را عمل برخی از افراد جامعه می‌شناساند:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» - فساد، در خشکی و دریا بخاطر

کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است. (روم/۴۱)

در آیه‌ای دیگر، پادشاهان سرکش:

«إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا - پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند

آن را به فساد و تباهی می‌کشند.» (نمل/۳۴)

و در آیه‌ای منافقان:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ - و هنگامی که به آنان

گفته شود: در زمین فساد نکنید، می‌گویند: ما فقط اصلاح کننده‌ایم» (بقره/۱۱)

۲/۹) اماکن عام عبادی

در قرآن کریم از مساجد و عبادتگاه‌ها سخن به میان آمده که بدون وجود جامعه و حیات اجتماعی، ضرورتی برای آن‌ها نخواهد بود. سخن گفتن از محل عبادت اهل کتاب یا مسلمانان متفرع^۱ بر وجود جامعه است، زیرا تا جامعه‌ای نباشد سخن گفتن از اماکن عام عبادی روا نخواهد بود:

«إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ - مساجد خدا را تنها کسی آباد

می‌کند که ایمان به خدا و روز قیامت آورده.» (توبه/۱۸)

«وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ لَهْدِمَتْ صَوَامِعُ وَبِيعُ وَصَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ

يُذَكِّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا - و اگر خداوند بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند،

دیرها و صومعه‌ها، و معابد یهود و نصارا، و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود،

ویران می‌گردد.» (حج/۴۰)

«قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا - گفتند: ما مسجدی در کنار

(مدفن) آن‌ها (اصحاب کهف) می‌سازیم (تا خاطره آنان فراموش نشود).» (کهف/۲۱)

۲/۱۰) غفلت اجتماعی

غفلت در مقابل توجه است. توجه، مبدأ سعادت و کمال است و غفلت، منشأ شقاوت و

هلاکت و این مطلب، هم در فرد و هم در جامعه صادق است. قرآن کریم در مباحث

اجتماعی خود، به مسلمانان یادآور می‌شود که هرگونه بی‌ثباتی و هزیمت در جامعه، نتیجه

غفلت آن‌هاست:

« إِذِ تَصْعِدُونَ وَلَا تُلَوْنُ عَلَى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ عَمَّا بَغِمَ -

به خاطر بیایورید هنگامی را که از کوه بالا می‌رفتید (و جمعی در وسط بیابان پراکنده شدند و از شدت وحشت،) به عقب ماندگان نگاه نمی‌کردید، و پیامبر از پشت سر، شما را صدا می‌زد. سپس اندوه‌ها را یکی پس از دیگری به شما جزا داد. «(آل عمران/۱۵۳)

یعنی غم و اندوه شما به جهت غفلی بود که از رسول خدا داشتید، در نتیجه از دستور آن حضرت سرپیچی کردید.

رسولان الهی برای غفلت‌زدایی جوامع بشری آمده‌اند. اگر غفلت جامعه بر اثر نرسیدن تبلیغ الهی به آنان باشد، مردم معذورند و هرگز خداوند آنان را کیفر نخواهد کرد:

« ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ - این (فرستادن رسولان)

به‌خاطر آن است که پروردگارت هیچ گاه (مردم) شهرها و آبادی‌ها را به‌خاطر ستم‌های‌شان در حال غفلت و بی‌خبری هلاک نمی‌کند. (بلکه قبلاً رسولانی برای آن‌ها می‌فرستد. «(انعام/۱۳۱)

خداوند از قوم بنی‌اسرائیل به جهت غفلت، انتقام گرفته و غرق‌شان ساخت:

« فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ - سرانجام

از آنها انتقام گرفتیم، و آنان را در دریا غرق کردیم زیرا آیات ما را تکذیب کردند، و از آن غافل بودند. «(اعراف/۱۳۶)

پویایی جامعه و مدار توجه و تذکر افراد است و انحطاط و عقب‌ماندگی آن، ثمره غفلت آن جامعه.

۲/۱۱) سعادت جامعه

بسیاری از آیات تصریح دارند که سعادت و رستگاری در جامعه اسلامی، مرهون اطاعت و پیروی از تعالیم الهی است. جامعه، زمانی روی رستگاری را خواهد دید که به حق روی آورد و از باطل بیزاری جوید.

فلاح اجتماعی در طلب فضل الهی است:

« وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ - و از فضل خدا بطلبید، و

خدا را بسیار یاد کنید شاید رستگار شوید. «(جمعه/۱۰)

« ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ - این برای آن‌ها که رضای

خدا را می‌طلبند بهتر است، و چنین کسانی رستگارانند. » (روم/۳۸)

جامعه‌ای که در راه خدا مجاهده کند، خیرات و برکات را برای افراد به ارمغان می‌آورد و چنین جامعه‌ای سعادت‌مند است:

« لَكِنَّ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ - ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند، با اموال و جان‌های‌شان جهاد کردند و همه نیکی‌ها برای آن‌هاست و آن‌ها همان رستگارانند. » (توبه/۸۸)

۲/۱۲ دشمنان جامعه اسلامی

خداوند متعال برای حفظ امنیت و استقرار و بقای جامعه اسلامی، دشمنان را در قرآن به آنان معرفی کرده است. کافران یک طیف و از میان اهل کتاب یهودیان (صهیونیست‌ها)، طیف دیگری از دشمن را تشکیل می‌دهند.

کافران دشمن آشکار و یهود سرسخت‌ترین دشمن مسلمانان‌اند. درباره کافران می‌فرماید:

« إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا - کافران، برای شما دشمن آشکاری

هستند » (نساء/۱۰۱)

و راجع به یهود:

« لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا - به‌طور مسلم،

دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان را، یهود و مشرکان خواهی یافت. » (مائده/۸۲)

۲/۱۳ جایگاه مفسدان در جامعه اسلامی

بیان صریح قرآن درباره مفسدان این است که آنان در میان مسلمانان هیچ جایگاه ارزشی‌ای ندارند و دستور خداوند در رفتار مسلمانان با مفسدان بسیار روشن است:

بی‌اعتنایی، نفی‌بلد و کشتن آنان از جمله فرامین قرآن است و سبب شدت واکنش برابر آنان، شیوع فسادشان در جامعه اسلامی است:

« وَ يَقْتَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ

سُوءُ الدَّارِ - و پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده قطع می‌کنند، و در روی

زمین فساد می‌نمایند، لعنت برای آن‌هاست و بدی (و مجازات) سرای آخرت. » (رعد/۲۵)

« إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ - كَيْفَ أَنْهَاكَ بِخَدَا وَ پيامبرش به جنگ برمی خیزند، و اقدام به فساد در روی زمین می کنند، (و با تهدید اسلحه، به جان و مال و ناموس مردم حمله می برند)، فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا (چهار انگشت از) دست (راست) و پای (چپ) آن ها، به عکس یکدیگر، بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند. » (مائده/۳۳)

« وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ - و از روش مفسدان، پیروی منما. » (اعراف/۱۴۲)

۲/۱۴ زوال فساد اجتماعی

غالباً در جوامع انسانی، افرادی بر اثر معرفت محدود خویش، خواهان زندگی حیوانی اند، که اگر آزاد باشند، جامعه را به فساد می کشند.

سنت الهی این است که مردم در جامعه با اراده خود راه خیر و شر را برگزینند؛ اما زمانی که فساد مفسدان از مرز امکان عفو بگذرد، خداوند گروهی از اهل ایمان را برای نابودی آنان مأمور می سازد. اگر چنین کاری جزیی از سنت الهی نباشد، قطعاً از الطاف پروردگار است:

« وَ لَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ - و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، زمین را فساد فرامی گرفت. » (بقره/۲۵۱)

« وَ لَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَ بِيَعُ وَ صَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ - و اگر خداوند بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه ها، و معابد یهود و نصارا، و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود، ویران می گردد. » (حج/۴۰)

۲/۱۵ پاداش مهاجرت

در نظام اجتماعی اسلام، بر هجرت از مکانی به مکان دیگر برای دفع یا رفع ظلم یا برای کسب معرفت، بسیار تأکید شده است. خداوند پاداش فراوانی به این گروه از مؤمنان وعده داده است:

« الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ - آن ها که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با اموال و جان های شان در راه خدا جهاد نمودند، مقام شان نزد خدا برتر است و آن ها پیروز و رستگارانند. » (توبه/۲۰)

« وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ

أَكْبَرُ - آن‌ها که پس از ستم دیدن در راه خدا، هجرت کردند، در این دنیا جایگاه (و مقام)

خوبی به آن‌ها می‌دهیم و پاداش آخرت، از آن هم بزرگ‌تر است. » (نحل/۴۱)

برای حفظ و ارتقای جهات علمی و فرهنگی به مؤمنان فرمان داده شده است که از سرزمین و موطن خویش هجرت کنند:

« فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ - چرا از هر گروهی از آنان،

طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (و طایفه‌ای در مدینه بماند)، تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند. » (توبه/۱۲۲)

۲/۱۶ رسالت اجتماعی مؤمنان

از مهم‌ترین وظایف مسلمانان در عرصه جامعه، کار فرهنگی و عبادی است. امتیاز جامعه اسلامی بر سایر جوامع، صبغه خدایی آن است. ارتباط مردم با پروردگارشان بر اثر رفتار عبادی محکم است. نمادها و سمبل‌های دینی در جامعه متجلی است، از این‌رو حاکمان اسلامی می‌کوشند تا بدان ابزارها جامعه را ارتقا بخشند:

« الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا

عَنِ الْمُنْكَرِ - همان کسانی که هر گاه در زمین به آن‌ها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا

می‌دارند، و زکات می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. » (حج/۴۱)

آیه مزبور، چهار وظیفه مهم حکومت دینی را برمی‌شمرد، زیرا در سایه آن بقیه اعمال صالح ظاهر خواهد شد.

۲/۱۷ هدف منافقان از خدمات اجتماعی

قرآن برای محافظت مسلمانان از فریب و خدعه منافقان درون آنان را آشکار می‌سازد:

از انجام دادن اعمال خیر، هدف خیر ندارند و تا ریشه نفاق را از درون خود دور نسازند،

نباید کار عبادی آنان را بر صحت و قصد قربت حمل کرد، بلکه ایشان از بهترین اعمال

ظاهری پلیدترین اهداف را دنبال می‌کنند. ظاهر کارشان خدمت؛ ولی باطن آن خیانت است:

« وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لِيُحْلِفَنَّ إِنْ أُرْدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ - (گروهی دیگر از آن منافقان) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان (به مسلمانان)، و (تقویت) کفر، و تفرقه‌افکنی میان مؤمنان، و کمین‌گاه برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود آن‌ها سوگند یاد می‌کنند که: جز نیکی (و خدمت)، نظری نداشته‌ایم. اما خداوند گواهی می‌دهد که آن‌ها دروغگو هستند. » (توبه/۱۰۷)

آنان نه با خلق بلکه با خالق قصد خدعه دارند:

« إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ - منافقان می‌خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آن‌ها را فریب می‌دهد. » (نساء/۱۴۲)

گفتنی است که خدعه‌های سه‌گانه به یک خدعه بازمی‌گردد و آن خدعه به نفس خود است. از این‌رو خداوند فرمود:

« مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ - و جز خودشان را فریب نمی‌دهند (اما) نمی‌فهمند. » (بقره/۹)

۲/۱۸) غایت فضایل اجتماعی

برخی افراد از جهت فکری و فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، نظامی و... در جایگاه اجتماعی برتری قرار دارند و پیدا است که منزلت اجتماعی افراد یکسان نیست و شاید مشیت الهی در همین اختلاف مراتب افراد در اجتماع باشد، و گرنه، حیات اجتماع با مشکل روبه‌رو می‌شود. آنان که از فضایل اجتماعی در هر بعد از جنبه‌های زندگی برخوردارند نباید فراموش کنند که این برتری، توفیق الهی است و باید آن را در جهت هدف الهی به کار گرفت.

خداوند خدمت به مردم را غایت فضیلت قرار داد و فرمود:

« وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا - بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را مُسَخَّر کرده (و با هم تعاون نمایند). » (زخرف/۳۲)

این تسخیر متقابل، سبب تکامل جامعه است و تسخیر یک جانبه ممنوع.

۲/۱۹) سرپرستی سفیهان

برخی با داشتن اموال و سرمایه از عقل کافی و رشد فکری برخوردار نیستند. قرآن کریم سفارش می‌کند که اموال را به دست آنان ندهید، بلکه فرد بالغ و عاقلی سرپرستی اموالشان را بر عهده گیرد:

«وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ —

اموال خود را، که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده، به دست سفیهان نسپارید و از آن، به آن‌ها روزی دهید! و لباس بر آنان بپوشانید.» (نساء/۵)

سفاهت، سبک‌ مغزی و خفت عقل را گویند که در ابعاد مختلف ظهور و بروز می‌یابد، بنابراین نمی‌توان آن را در امور اقتصادی محدود کرد، پس واژه سفیه، معنای عامی دارد، چنان‌که از امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی سفیه سؤال شد و حضرت فرمود:

«مَنْ لَا تَقِيُّ بِهِ — سفیه کسی است که مورد اعتماد نباشد»^۱

پس اموال عمومی در جامعه اسلامی نباید در دست افراد غیر معتمد قرار گیرد. غرض آن‌که هر کس واجد دو عنصر محوری تخصص علمی و تعهد دینی نیست، نباید مسئولیت کارهای کلیدی جامعه را بپذیرد، چنان‌که دیگران نیز نباید کار مهمی به او واگذارند.

۳. قرآن و امور نظامی

امنیت در جامعه، دفاع از هر گونه تهاجم بیگانه، ظلم‌ستیزی و تظلم‌گریزی و دارا بودن قدرت در تمام زمینه‌های زندگی به خصوص قدرت دفاعی برای جلوگیری از هرگونه تهاجم نظامی، شرط لازم برای زندگی اجتماعی است که خداوند مسلمانان را بدان توجه داده است.

۳/۱) ظلم‌ستیزی

ظلم‌ستیزی اسلام دو بخش دارد: اول: ظلم نکردن. دوم: زیر بار ظلم نرفتن. ظلم به معنای هرگونه تجاوز از حق، در اسلام مذموم است. حکم آن را سه قسم (ظلم میان انسان و خدا، انسان و نفس او، بین او و مردم) دانسته‌اند که یک بخش آن اجتماعی است:

۱. عن یونس بن یعقوب قال سألت أبا عبد الله ع فی قول الله: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ» قال: مَنْ لَا تَقِيُّ بِهِ. (تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۲۰)

« وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ - و خداوند، ستمکاران را دوست نمی‌دارد. » (آل عمران/ ۵۷ و ۱۴۰)

خداوند مردم ظالم را در مسیر هدایت و کمال قرار نخواهد داد:

« وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ - و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی‌کند. » (بقره/ ۲۵۸)

و آل عمران/ ۸۶ و توبه/ ۱۹ و توبه/ ۱۰۹ و صف/ ۷ و جمعه/ ۵)

بلکه آنان را نابود می‌کند:

« فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ - پروردگارشان به آن‌ها (پیامبران) وحی فرستاد

که: ما ظالمان را هلاک می‌کنیم. » (ابراهیم/ ۱۳)

خداوند فریاد فرد یا گروهی را مدح نکرده، مگر فریاد ستم‌دیده‌ای را که برای ظلم‌ستیزی بلند شود:

« لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ - خداوند دوست ندارد کسی با

سخنان خود، بدی‌ها (ی دیگران) را اظهار کند مگر آن کس که مورد ستم واقع شده

باشد. » (نساء/ ۱۴۸)

۳/۲) قدرت دفاعی

یکی از عوامل حفظ جامعه انسانی، دارا بودن قدرت بالای دفاعی و نظامی است، از

همین‌رو قرآن کریم مسلمانان را از وجود هرگونه سستی در این باره برحذر داشته و آنان را

به قدرت و توان نظامی فرامی‌خواند:

« وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ -

هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آن‌ها (دشمنان)، آماده سازید! و (همچنین)

اسب‌های ورزیده (برای میدان نبرد)، تا به وسیله‌ی آن، دشمن خدا و دشمن خویش را

بترسانید. » (انفال/ ۶۰)

باید مسلمانان در مقابل دشمنان خدا و دین، سلاح و اندیشه خود را به خوبی به کار گیرند:

« وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا - مواظب خود باشید. همانا خداوند

برای کافران عذابی خفّت‌بار آماده کرده است. » (نساء/ ۲)

به‌طوری که دشمنان در آنان مقاومت، ستبری، نفوذناپذیری، صلابت و استواری را حس کنند:

« وَ لِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً - آن‌ها (کافران) باید در شما شدت و قاطعیت

بیابند. » (توبه/ ۱۲۳)

لازم است عنایت شود که پیام این گونه آیات، اِعمالِ خشونت و بدرفتاری با دیگران نیست، بلکه پایداری و پایداری کامل است که دشمنان هرگز طمع تجاوز به جامعه اسلامی را در سر نپرورانند.

۳/۳) مقابله به مثل

در روابط اجتماعی، احتمال هرگونه ظلم و بی‌عدالتی فرد یا افراد به یکدیگر وجود دارد، از این رو خداوند مسلمانان را به برخورد متعادل و مقابله به مثل و در صورت عدم سوء استفاده گروه مقابل به صبر فرامی‌خواند:

«وَأِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ - و هر گاه خواستید مجازات کنید، تنها به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید! و اگر شکیبایی کنید، این کار برای شکیبایان بهتر است.» (نحل/۱۲۶)

۳/۴) تشویق به جهاد و شهادت

گاهی برای کوتاه کردن دست دشمنان اسلام و جلوگیری از هرگونه تعرضی به جامعه اسلامی، جهاد که نوعی حالت دفاعی در برابر مخالفان است واجب می‌گردد، زیرا جامعه همیشه حالت یکنواخت ندارد، به همین جهت خداوند مسلمانان را در جامعه اسلامی به جهاد و شهادت تشویق کرده است:

«وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ - اگر هم در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، (زیان نکرده‌اید زیرا) آمرزش و رحمت خدا، از تمام آن چه آن‌ها (در طول عمر خود)، جمع‌آوری می‌کنند، بهتر است.» (آل عمران/۱۰۵)

«اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ - از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و وسیله‌ای برای تقرب به او بجوئید! و در راه او جهاد کنید.» (مائده/۳۵)

«فَلَا تَطْعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا - بنا بر این از کافران اطاعت مکن، و به وسیله آن (قرآن) با آنان جهاد بزرگی بنما.» (فرقان/۵۲)

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُمُوتٌ - و به آن‌ها که در راه خدا کشته می‌شوند،

مرده نگویید.» (بقره/۱۵۴)

همچنین آیه مشهور «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...» (آل عمران/۱۶۹)

۳/۵) پیروزی مسلمانان بر کافران

هرگز در جوامع بشری خداوند باطل را بر حق مسلط نمی‌سازد، چنان‌که در مقام احتجاج و مناظره هرگز کافر حجت و دلیلی در برابر مسلمان آگاه ندارد:

«وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» - و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان

تسلطی نداده است. (نساء/۱۴۱)

آیه مزبور، غلبه کافران بر مؤمنان را تا وقتی که مؤمنان به لوازم ایمان پای‌بند باشند نفی می‌کند. در جامعه‌ی متشکل از کافران و مؤمنان، برتری و به سخن روشن‌تر، حاکمیت برای مؤمنان است و در صورت برتری کافران بر مؤمنان، باید علت را در فقدانِ شرطِ ایمان، و نیز در رویکرد به دنیا جست:

«وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَارَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ» - خداوند، وعده خود را به شما، (درباره‌ی پیروزی بر دشمن در احد)، تحقق

بخشید در آن هنگام (که در آغاز جنگ)، دشمنان را به فرمان او، به قتل می‌رساندید (و این پیروزی ادامه داشت) تا این‌که سست شدید و (بر سر رهاکردن سنگرها)، در کار خود به نزاع پرداختید و بعد از آن‌که آن‌چه را دوست می‌داشتید (از غلبه بر دشمن) به شما نشان داد، نافرمانی کردید. بعضی از شما، خواهان دنیا بودند و بعضی خواهان آخرت. سپس خداوند شما را از آنان منصرف ساخت (و پیروزی شما به شکست انجامید). «(آل عمران/۱۵۲)

این آیه می‌فرماید که صدق وعده الهی آن بود که شما را بر دشمنان غلبه داد و به اذن خداوند کافران را نابود کردید. همواره چنین بود تا وقتی که اختلاف و سستی را برگزیدید و به جهت تفرقه و نافرمانی از دستورهای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خداوند شما را از غلبه بر کافران بازداشت. خداوند برای حفظ جامعه اسلامی، دوری از شرایط ایمان را تحریم فرمود:

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» - و سست نشوید! و غمگین

نگردید! و شما برترید اگر ایمان داشته باشید. «(آل عمران/۱۳۹)

۳/۶) پایداری

هیچ جامعه‌ای بی‌تحمل مشکلات، به رشد و تعالی نمی‌رسد، از این‌رو خداوند یکی از عوامل مهم استقرار و پیشرفت جامعه را پایداری افراد در برابر سختی‌ها و ناملایمات می‌داند. زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چه بسا در جنگی، بسیاری از پیروان او به شهادت می‌رسیدند و مؤمنان به سختی و تعب می‌افتادند؛ اما مقاومت می‌کردند:

«وَكَايْنٍ مِّنْ نَّبِيٍّ قَاتِلٌ مَّعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا - چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند! آن‌ها هیچ‌گاه در برابر آن‌چه در راه خدا به آنان می‌رسید، سست و ناتوان نشدند.» (آل عمران/۱۴۶)

در تعالیم وحیانی، شرط پیشرفت نظام اجتماعی، ایستادگی است و در حقیقت، سبب بالندگی، پایداری است، از همین‌رو خداوند جامعه اسلامی را به آن امر می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که (در میدان نبرد) با گروهی رو به رو می‌شوید، ثابت قدم باشید.» (انفال/۴۵)

۴. قرآن و اخلاق اجتماعی

رعایت حقوق افراد، دارا بودن محاسن اخلاق، دقت در منش‌ها و آداب، توجه به انسجام و اتحاد و اهتمام به کمال و سعادت در حیات و اجتناب از هرگونه اختلاف و نفاق، از جمله مسائلی‌اند که اسلام برای زندگی از مسلمانان خواسته و بر آن تأکید می‌کند. اجمال آن را می‌توان تحت عناوین ذیل برشمرد.

۴/۱) سیره تقوا پیشگان

آنان که از خدای خویش ترسیدند، هرگز از غیر خدا نلرزیدند و مکان خلوت برای خود برنگزیدند. آنان که تقوا را اختیار کردند، بیداری خلق خدا را مهم‌ترین وظیفه خود دانستند. در اسلام، یاد خدا با بی‌اعتنایی به اجتماع سازگار نمی‌شود. پیوند خدا و اجتماع، خالق و خلق، عبادت حق و خدمت به خلق، تهذیب نفس و درون و توجه به جامعه و مردم، پیوند میمون و مبارکی است.

در فرهنگ دینی و تعالیم اسلامی از انسان خواسته نشده که به بهانه خدا ترسی از خلق خدا فاصله بگیرد، بلکه هر که ترسش از خدا بیشتر باشد، وظیفه‌اش در برابر جامعه سنگین‌تر است.

خداوند به تقواییشان این سیره را تعلیم می‌دهد که بگویند:

«رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا — پروردگارا! از

همسران و فرزندانمان مایه روشنی چشم ما قرار ده، و ما را برای پرهیزگاران پیشوا گردان.» (فرقان/۷۴)

«زهد» نیز به معنای «خودسازی» برای «دیگرسازی» است. خودسازی برای حرکت و تحول و تکامل و بیداری جامعه. زهدی که در برابر دیگران مسئولیت نیاورد مطلوب و پذیرفته نیست.

از این گونه آیات برمی‌آید که ضرورت تصدّی امامت دیگران و رهبری جامعه، بعد از نزاهت فردی و قداست خانوادگی است؛ یعنی کسی که همسر و نیز فرزندان بر اثر ایمان و عمل صالح، مایه چشم‌روشنی او شده‌اند، شایسته است رهبری پرهیزگاران را درخواست کند.

۴/۲) نیکوکاری در جامعه

قوام شخصیت فردی، وابسته به اعتقادات و عبادات فردی است؛ ولی پایداری جامعه و نیز شخصیت اجتماعی افراد، به اموری دیگر چون بخشش به دیگران و دستگیری از خویشان و محرومان نیز پیوند خورده است.

زمانی که قبله مسلمانان به امر الهی تغییر کرد، یهودیان و مسیحیان شایعات فراوانی به راه انداختند و خداوند در پاسخ آن‌ها فرمود که معیار شخصیت انسانی، تنها قبله نیست، بلکه قوام شما و اجتماع انسانی به امور دیگری چون نیکوکاری وابسته است:

«لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ

الْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَ

الْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ — نیکی، این نیست که روی خود را به

سوی مشرق و مغرب کنید بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا، و روز رستاخیز، و

فرشتگان، و کتاب (آسمانی)، و پیامبران، ایمان آورده و مال (خود) را، با همه‌ی علاقه‌ای که

به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان،

انفاق می‌کند.» (بقره/۱۷۷)

۴/۳) آداب پیامبران با اسیران

نفس جهاد، نشان وجود جامعه است. قرآن کریم با توجه به مفروض دانستن جامعه و ویژگی‌های آن، به مسلمانان یادآور می‌شود که در صورت وقوع جنگ، همانند آداب انبیا با اسیران رفتار کنند:

«مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُفْخِنَ فِي الْأَرْضِ - هِيَ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا کاملاً بر آن‌ها پیروز گردد (و جای پای خود را در زمین محکم کند)» (انفال/۶۷)

اسیرگیری و آزاد کردن آن در برابر مال، قبل از تحکیم پایه‌های اصلی حکومت هرگز مطابق مصلحت نیست، زیرا با گردهمایی مجدد همان آزادشدگان دوباره موج فتنه برمی‌خیزد. همچنین نگاه‌داری اسرا برای قتل و گرسنه نگه داشتن آنان روا نیست، چنان‌که امام علی علیه‌السلام فرمود: «إِطْعَامُ الْأَسِيرِ وَالْإِحْسَانُ إِلَيْهِ حَقٌّ وَاجِبٌ»^۱

۴/۴) اجتناب از گمان زیاد در حیات اجتماعی

لازمه‌ی حیات اجتماعی سالم از نگاه اسلام، پرهیز از هر گونه افراط و تفریط در عقاید و رفتار است، زیرا داشتن نیت و فعل مفرطانه و مفرطانه از نشانه‌های انسان جاهل است: امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود:

« لا تری الجاهل إلاَّ مُفْطِئاً أو مُفْطِئاً - نادان جز به افراط و تفریط دیده نشود. »^۲

بدگمانی زیاد در رفتار اجتماعی، جامعه را از سلامت بازمی‌دارد، چنان‌که خوش‌گمان بودن افراطی نیز آثار زیانبار دارد، پس حیات مؤمنانه، پرهیز از هرگونه برخورد مفرطانه و مفرطانه است:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ - ای کسانی که ایمان

آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است. » (حجرات/۱۲)
سند اصلی بحث این است:

۱. اسلام دین پژوهش و تحقیق است.

۱. قرب الإسناد (ط - الحديثه) / متن ص ۸۷

۲. نهج‌البلاغه، حکمت ۷۰ - نهج‌البلاغه (للصباحی صالح)، ص ۴۸۰

۲. نظام مبتنی بر تحقیق، از تصدیق بدون برهان و تکذیب بی دلیل، منزّه است.
۳. گمان، از آن جهت که با جزم عملی همراه نیست، از پشتوانه تحقیق برخوردار نیست.
۴. رهیافت گمانِ عاری از تحقیق، کژراهه است.
۵. کژروی، گذشته از حرمان از مقصد و محرومیت از مقصود، سبب راهبندی نسبت به دیگران خواهد بود.

مطالب یاد شده را می‌توان از آیه:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ - از آن چه به آن آگاهی نداری، پیروی

مکن.» (اسراء/۳۶)

و آیه:

«بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ - بلکه چیزی را تکذیب کردند که

آگاهی از آن نداشتند، و هنوز واقعیتش بر آنان روشن نشده است.» (یونس/۳۹)

و آیات دیگر استنباط کرد.

۴/۵) نقد رفتار اجتماعی منافقان

در بسیاری از آیات قرآن، خداوند به شدّت از رفتار اجتماعی منافقان انتقاد می‌کند و مؤمنان را از دوستی با آنان باز می‌دارد:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ - گروهی از مردم

کسانی هستند که می‌گویند: به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم. در حالی که ایمان ندارند.» (بقره/۸)

منافقان با خدا و مؤمنان خدعه می‌کنند:

«يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ - می‌خواهند

خدا و مؤمنان را فریب دهند در حالی که جز خودشان را فریب نمی‌دهند (اما نمی‌فهمند)» (بقره/۹)

و با کافران پیمان دوستی می‌بندند نه با مسلمانان:

«الَّذِينَ يَتَخَذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ - همان‌ها که کافران را به جای

مؤمنان، دوست خود انتخاب می‌کنند.» (نساء/۱۳۹)

به همین جهت خداوند آنان را با کافران در جهنم گرد هم می آورد:

«إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا» - خداوند، منافقان و کافران را

همگی در دوزخ جمع می کند. (نساء/۱۴۰)

این اجتماع در جهنم، موقت است و به معنای هم رتبه بودن نیست، زیرا درکات منافقان از کافران پایین تر است:

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» - منافقان در پایین ترین درکات دوزخ قرار

دارند. (نساء/۱۴۵)

بدترین خیانت در جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در مدینه متعلق به آن هاست:

«وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ» - و هنگامی که خبری از پیروزی یا

شکست به آن ها برسد، (بدون تحقیق)، آن را شایع می سازند. (نساء/۴۳)

از این رو خداوند به پیامبرش دستور جهاد خاص با آنان را صادر فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاعْلِظْ عَلَيْهِمْ» - ای پیامبر! با کفار و منافقین

پیکار کن و بر آنان سخت بگیر. (توبه/۷۳ و تحریم/۹)

۴/۶ تشویق به وحدت

از عوامل مهم پایداری جامعه، اتحاد و انسجام افراد است و در مقابل آن، اختلاف و تفرقه به تزلزل و فشل (سستی) و فروپاشی جامعه خواهد انجامید، از همین رو خداوند متعالی، مسلمانان را به حفظ اتحاد دعوت می کند:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» - از

(مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و خصومت هایی را که در میان شماست، آشتی دهید و خدا

و پیامبرش را اطاعت کنید اگر ایمان دارید. (انفال/۱)

و از تنازع و اختلاف نهی می کند:

«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» - و (فرمان) خدا و

پیامبرش را اطاعت نمایید! و نزاع (و کشمکش) نکنید، تا سست نشوید، و قدرت (و شوکت)

شما از میان نرود. (انفال/۴۶)

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام هم در دعوت جامعه به اتحاد چنین فرمود:

«فَيَاكُمْ وَالتَّلَوْنَ فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ جَمَاعَةً فِيمَا تَكَرَّهُونَ مِنَ الْحَقِّ خَيْرٌ مِنْ فُرْقَةٍ فِيمَا تُحِبُّونَ مِنَ الْبَاطِلِ وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بِفُرْقَةٍ خَيْرًا مِمَّنْ مَضَىٰ وَلَا مِمَّنْ بَقِيَ - بر شما باد که: از تلون و رنگ به رنگ شدن در دین خدا بپرهیزید، زیرا اتفاق در آنچه که از حق میل ندارید از تفرقه در آنچه از باطل دوست دارید بهتر است، و خداوند پاک به هیچ یک از گذشتگان و فعلی‌ها بر اثر تفرقه خیری عطا نکرده است.»^۱

از این سخن ساطع چنین برمی‌آید که مقتضای سنت الهی که در گذشته، حال و آینده جریان دارد این است که خیر در وحدت است و شر در تشتت.

۴/۷) عدم پیمان‌شکنی در روابط اجتماعی

از ویژگی‌های زندگی اجتماعی، ارتباط افراد با یکدیگر است. قرآن کریم ضمن تذکر به عدم وفاداری کافران، مؤمنان را به وفاداری به پیمان‌ها میان خویش و حتی در برابر کافران سفارش می‌کند.

درباره پیمان‌شکنی کافران می‌فرماید:

«إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ - آن‌ها پیمانی ندارند.» (توبه/۱۲)

آری آنان عهد الهی را به ثمن بخش می‌فروشند:

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا - کسانی که پیمان الهی و

سوگندهای خود (به نام مقدس او) را به بهای ناچیزی می‌فروشند.» (آل عمران/۷۷)

ولی به مؤمنان تأکید دارد که به عهد خویش وفادار باشید:

«وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ - سوگندهای خود را حفظ کنید.» (مائده/۸۹)

«وَلَا تَقْضُوا الْإِيمَانَ بِعَدِّ تَوَكُّدِهَا - و سوگندها را بعد از محکم ساختن

نشکنید.» (نحل/۹۱)

و بدانید که خدعه و نیرنگ در پیمان مایه ننگ انسان است:

«وَلَا تَخْذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ - سوگندهایتان را وسیله تقلب و خیانت در میان

خود قرار ندهید.» (نحل/۹۴)

به نظر نمی‌رسد که در روابط جوامع انسانی، قوانین بشری، تا این حد به وفاداری در عهد و پیمان اجتماعی اهمیت داده باشند. بنابراین در این زمینه هیچ قانونی، متعالی‌تر از تعالیم قرآنی نیست.

۴/۸) وساطت در صلح و دوستی

وظیفه مسلمانان در جامعه اسلامی، پیوند و همدلی، صفا و صمیمیت و دوستی، بخشش و خطاپوشی درباره‌ی یکدیگر است، چنان که در وصیتنامه علی علیه‌السلام آمده است:

«عَلَيْكُمْ بِالتَّوَّاضُعِ وَ التَّبَاذُلِ وَ إِيَّاكُمْ وَ التَّدَابُرَ وَ التَّقَاطُعِ - بر شما باد به پیوند با هم و

بخشش مال به یکدیگر، و بیرهزید از دوری و قطع رابطه با هم.»^۱

اما اگر گروهی از مسلمانان این وظیفه را کنار نهادند، رسالت دیگر مسلمانان وساطت در صلح و دوستی میان آنان است، زیرا خداوند از اختلاف مؤمنان نهی می‌فرماید:

«وَ إِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا - و هر گاه دو گروه از مؤمنان با

هم به نزاع و جنگ پردازند، آن‌ها را آشتی دهید.» (حجرات/۹)

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ - مؤمنان برادر یکدیگرند پس دو برادر

خود را صلح و آشتی دهید.» (حجرات/۱۰)

برقراری صلح میان مؤمنان و داشتن جامعه‌ای بی‌اختلاف و تفرقه به تقوا و خداترسی نزدیک‌تر است:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ - (مخالفت فرمان) خدا بیرهزید! و خصومت‌هایی

را که در میان شماست، آشتی دهید.» (انفال/۱)

خداوند به چنین افرادی با دیده رحمت و مغفرت می‌نگرد:

«وَ إِن تَصْلَحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً - و اگر راه صلاح و پرهیزگاری پیش

گیرید، خداوند آمرزنده و مهربان است.» (نساء/۱۲۹)

۴/۹) آثار اجتماعی ترک اوامر الهی

کسی که در زندگی فردی، واجبات الهی را ترک کند از سخط الهی در امان نیست و کمترین کیفرش، ناآرامی در اندیشه شخصی اوست.

در حیات اجتماعی نیز چنین است: اگر مسلمانان در جامعه به یکدیگر مسائل دینی را متذکر نشوند و تعالیم الهی بر زمین بماند، بالای عمومی دامنگیر آن جامعه خواهد شد:

«وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً - و از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد (بلکه همه را فرا خواهد گرفت چرا که دیگران سکوت اختیار کردند).» (انفال/۲)

و حاکمیت نیز به دست اشرار خواهد افتاد: «فَيُؤَلِّیْ عَلَیْكُمْ شِرَارُكُمْ»^۱

۴/۱۰) نهی از خوی استکباری

تکبر از مزن‌ترین بیماری‌های اخلاقی است که ریشه‌اش جهل و غفلت و منشأ بزرگ‌ترین گناهان، بدبختی‌ها و ناسپاسی‌ها و از اسباب مهم طغیان انسان در برابر خداوند سبحان و عامل اصلی سقوط آدمی و جوامع بشری است. تکبر و استکبار از اصول کفرند:

«أُصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةُ الْحِرْصِ وَالِاسْتِكْبَارِ وَالْحَسَدِ»^۲

کبر و جهل را دو وصف جدا ناپذیر دانسته‌اند، بنابراین جاهلان مغرورند و مغروران جاهل و قرآن مسلمانان را از این صفت به شدت باز می‌دارد:

«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا - و روی زمین، با تکبر راه مرو.» (اسراء/۳۸ و لقمان/۱۸)

و مؤمنان از آن دورند:

«وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ - و آن‌ها تکبر نمی‌کنند.» (سجده/۱۵)^۱

۱. نهج‌البلاغه (للصباحی صالح)، ص ۴۲۲ - رسائل أمير المؤمنين عليه السلام، شماره ۴۷

۲. امام صادق علیه السلام فرمود: «أُصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةُ الْحِرْصِ وَالِاسْتِكْبَارِ وَالْحَسَدِ فَأَمَّا الْحِرْصُ فَإِنَّ آدَمَ عَ حِينَ نَهَى عَنْ الشَّجَرَةِ حَمَلَهُ الْحِرْصُ عَلَى أَنْ أَكَلَ مِنْهَا وَأَمَّا الْاسْتِكْبَارُ فَإِبْلِيسُ حَيْثُ أُمِرَ بِالسُّجُودِ لآدَمَ فَأَبَى وَأَمَّا الْحَسَدُ فَأَبْنَاءُ آدَمَ حَيْثُ قَتَلَ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ» - امام صادق علیه السلام فرمود: ریشه‌های کفر سه چیز است: حرص و تکبر و حسد. اما حرص در داستان آدم علیه السلام است زمانی که از خوردن آن درخت نهی شد و حرص او را برانگیخت که از آن بخورد. و اما تکبر در داستان شیطان است که چون مأمور به سجده آدم شد سرپیچی کرد. و اما حسد در داستان دو پسر آدم (هابیل و قابیل) است، زمانی که یکی دیگری را کشت. «الکافی (ط -

۵. سیاست

اسلام، تنها دینی است که تعالیم آن بیشترین تأکید را در امر سیاست و حکومت ارائه داده است. بر همین اساس، دیانتِ مسلمان با جست‌وجوی امورِ یکدیگر و رفع معضلات و به زبان دیگر با سیاست پیوند خورده است و نمی‌توان کسی را که از مشکل برادران دینی خود و تلاش در حل آن بی‌تفاوت باشد مسلمان نامید. به برخی نمونه‌های قرآنی در این باره اشاره می‌کنیم:

(۵/۱) عدم نگرانی از سلطه کافران

در جوامع اسلامی که بیشتر مردم مسلمانان‌اند گاهی به جهت اختلاف و تفرقه یا عوامل دیگر، کافران حکومت و قدرت آن جامعه را به صورت مقطعی در دست می‌گیرند. بی‌شک حاکمیت آنان دوامی نخواهد داشت؛ اما این قدرت مقطعی کافران نباید سبب غرور و بلندپروازی آنان و عامل پیدایش ترس و وحشتی در میان مسلمانان شود. خداوند به پیامبرش می‌فرماید:

«لَا يَغُرُّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ - رَفَتْ وَ آمَدَ (پیروزمندانه) کافران در شهرها،

تو را نفریبند.» (آل عمران/۱۹۶)

ترس و نگرانی برای پیروان شیطان است نه برای مؤمنان:

«إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونِ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ - این فقط

شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی‌اساس،) می‌ترساند. از آنها نترسید! و

تنها از من بترسید اگر ایمان دارید.» (آل عمران/۱۷۵)

اگر مسلمانان تابع تعالیم دین الهی باشند و توحید خدا را سرلوحه‌ی همه‌ی امور فردی و اجتماعی خود قرار دهند، جامعه مسیر تعالی و رشد را می‌پیماید، وگرنه، مسیر جامعه در سراسیمگی سقوط قرار می‌گیرد. این سنت تغییر ناپذیر الهی است.

(۵/۲) نفی احزاب

از موانع مهم در طریق تکامل جامعه، شکل‌گیری احزاب و حزب‌گرایی است. قرآن به شدت از تشکیل آن نهی می‌کند و تعدد حزب را حجاب وحدت می‌خواند.

این به معنای نفی نظم و انضباط اجتماعی یا عدم سازماندهی افراد در جامعه نیست، بلکه این دو مطلب از یکدیگر جداست، زیرا اسلام از یکسو بر نظم در جامعه تأکید دارد و از سوی دیگر پدیده حزب‌گرایی را تهدید کننده تکامل جامعه می‌داند. در فرهنگ اسلام، نظم نردبان رشد نظام و حزب‌گرایی حجاب ادراک واقعیت‌های جامعه است:

«وَإِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ * فَتَقَطُّوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ * فذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ - و این امت شما امت واحدی است و من پروردگار شما هستم پس، از مخالفت فرمان من بپرهیزید! * اما آن‌ها کارهای خود را در میان خویش به پراکندگی کشانند، و هر گروهی به راهی رفتند (و عجب این‌که) هر گروه به آن‌چه نزد خود دارند خوشحالند! * آن‌ها را در جهل و غفلت‌شان بگذار تا زمانی (که) مرگشان فرا رسد یا گرفتار عذاب الهی شوند.» (مؤمنون/۵۲ تا ۵۴)

۵/۳) خیانت رهبران جامعه

قرآن کریم با توجه به ضرورت جامعه و وجود حاکمیت در آن، به رهبران و حاکمان جامعه یادآور می‌شود که با رسیدن به حکومت و دست‌یابی به قدرت، مغرور نشده و خیانت را پیشه خود نسازند، زیرا هیچ‌یک از پیامبران الهی، خائن به جامعه خود نبودند، چون خیانتکار با همان دسیسه خائنانه خود در معاد محشور می‌شود:

«وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَ مَنْ يَغْلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند! و هر کس خیانت کند، روز رستاخیز، آن‌چه را در آن خیانت کرده، با خود می‌آورد.» (آل عمران/۱۶۱)

«وَمَا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْذِرْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ - و هر گاه (با ظهور نشانه‌هایی)، از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را شکسته، حمله غافلگیرانه کنند)، به‌طور عادلانه به آن‌ها اعلام کن که پیمان‌شان لغو شده است زیرا خداوند، خائنان را دوست نمی‌دارد.» (انفال/۵۸)

۵/۴) آرزوی کافران

قرآن به لحاظ شرایط اجتماعی افراد، به مؤمنان یادآور می‌شود که به کافران و منافقان اعتنا نکنند، زیرا آرزوی آنان این است که مؤمنان از ایمان خود دست برداشته و مانند ایشان راه کفر و الحاد در پیش گیرند و در عقیده و عمل در یک مسیر سیر کنند:

«وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ - آنان آرزو

می‌کنند که شما هم مانند ایشان کافر شوید، و مساوی یکدیگر باشید. بنا بر این، از آن‌ها دوستانی انتخاب نکنید.» (نساء/۸۹)

بنابراین بر مؤمنان لازم است برای ناامیدی کافران پیش از انفعال، اثرگذار بوده و آثار دینی از خود بر جای گذارند. خصلت مؤمنان در مقابل کافران و منافقان، فعال بودن است نه اثرپذیری.

۵/۵) زدودن منازعات اجتماعی

منازعات و مشاجرات افراد و گروه‌های اجتماعی تا اندازه‌ای طبیعی است؛ اما اگر در مسیر سعادت و رشد جامعه سدّی ایجاد کند، باید پایان یابد.

قرآن کریم راه منطقی رجوع به حکم حاکم را ارائه می‌دهد، زیرا حاکم جامعه اسلامی، مجری احکام الهی و حکم او فصل الخطاب همه اختلافات و مشاجرات و منازعات فردی، گروهی، حزبی و طایفه‌ای است:

«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ - پس هر گاه در چیزی نزاع داشتید،

آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید).» (نساء/۵۹)

شقاق و اختلاف عمیق، عامل ایستایی جامعه اسلامی است. خداوند بسیاری از این اختلافات را از کتمان حق و تفرّق بعد از علم می‌داند و مسلمانان را به شدّت از آن نهی می‌کند:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ - و مانند کسانی

نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند (آن هم) پس از آن که نشانه‌های روشن

(پروردگار) به آنان رسید.» (آل عمران/۱۰۵)

عامل اختلاف در بسیاری از موارد، بیش از آن که نادانی باشد، آگاهی است، از همین رو عامل تضعیف جامعه است:

«فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ» - آن ها اختلاف نکردند مگر بعد از

علم و آگاهی و این اختلاف بخاطر ستم و برتری جویی آنان بود. «(جائیه/۱۷)

شبهه و شقاق، هرگاه برخاسته از جهل باشد، امید زوال و حل آن هست؛ ولی اگر ریشه علمی داشته باشد، چون هدفمند است، شالوده و اساس اجتماع را سست می سازد:

«إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ» - آن ها که در آن اختلاف می کنند، در

شکاف و (پراکندگی) عمیقی قرار دارند. «(بقره/۱۷۶)

«وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ» - و کسانی که

کتاب آسمانی به آنان داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود. «(آل عمران/۱۹)

«وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ» - تنها (گروهی

از) کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند، و نشانه های روشن به آنها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف کردند. «(بقره/۲۱۳)

هرچند شأن نزول برخی از این آیات درباره ی اهل کتاب است، این تطبیق از باب ذکر بعضی از مصادیق است.

۵/۶ عدم حمایت از خائنان

در حیات اجتماعی و جامعه انسانی، دیدگاه ها و رفتارهای متفاوتی هست: برخی مواظب رفتار خویش و در رعایت حقوق خود و دیگران متعهدند؛ ولی برای بعضی رعایت حق و عدل و عدم تعدی به حقوق دیگران نامفهوم است.

خداوند رهبران و مردم مسلمان را از حمایت این گروه در جامعه اسلامی باز می دارد:

«وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ» - و از آن هایی که به خویشتن خیانت

می کنند، دفاع مکن. «(نساء/۱۰۷)

مراد از خیانت به خویش در این آیه همان خیانت به دیگران است و راز این گونه تعبیر (خیانت به نفس) آن است که در فرهنگ قرآن، آثار خیانت به دیگران و هر عمل خوب یا بد افراد قبل از هر کس به خود عامل می رسد.

نیز می‌فرماید که جانبدار خائن نباش:

«وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً» - و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی. (نساء/۱۰۵)

اگر گروهی خیانت را پیشه خود ساختند، مسلمانان نباید از عدل و حق تعدی کنند:

«وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» - و هر گاه (با ظهور نشانه‌هایی)، از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را شکسته، حمله غافلگیرانه کنند)، به‌طور عادلانه به آن‌ها اعلام کن که پیمان‌شان لغو شده است زیرا خداوند، خائنان را دوست نمی‌دارد. (انفال/۵۸)

اگر کافران در حقوق منطقه‌ای یا بین‌المللی خیانت کنند، مسلمانان می‌توانند پیمان متقابل را نقض و تعهد قبلی را به‌سوی آن‌ها ببندازند و آن‌را عملی نکنند.

هرچند در برخی از این آیات خداوند متعال به رسولش خطاب می‌کند؛ ولی احکام خداوند عمومی است.

۵/۷) خلافت مؤمنان در جامعه

در برخی از آیات الهی، خداوند از خلافت خود سخن به میان می‌آورد و پیداست که خلافت متفرع^۱ بر تشکیل جامعه است، زیرا بی‌جامعه، اصطلاح خلافت در زمین، واژه‌ای نامفهوم خواهد بود.

در سوره «نمل» درباره خلافت می‌فرماید:

«وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أُولَئِكَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ» - و شما را خلفای زمین قرار می‌دهد آیا معبودی با خداست؟! کمتر متذکر می‌شوید. (نمل/۶۲)

خطاب به داود پیامبر علیه‌السلام نیز چنین آمده:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» - ای داوود! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم پس در میان مردم بحق داوری کن. (ص/۲۶)

و نیز به مؤمنان می‌فرماید:

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» - و او کسی است که شما را جانشینان (و نمایندگان) خود در زمین ساخت، و درجات بعضی از شما را بالاتر از بعضی دیگر قرار داد. (انعام/۱۶۵)

بسیار روشن است که در آیات مزبور وقتی سخن از خلافت مؤمنان یا حضرت داود علیه السلام به میان می آید با فرض وجود جامعه است و گر نه خلافت، مصداقی نخواهد داشت.

۵/۸ شرایط حاکم جامعه

اوصافی که اسلام برای زمامدار جامعه اسلامی برمی شمرد شاید برای بسیاری از افراد ناشناخته باشد. امروزه در دنیای غرب، حاکمیت یا استبدادی است یا دموکراسی یا موروثی؛ ولی حاکمیت در اسلام هیچ یک از این اقسام نیست، زیرا شرایط اسلام برای زمامدار با معیارهای دنیای امروز فرق دارد. دنیای مادّه‌گرا چون جاهلیت قبل از اسلام؛ ثروت، شهرت و نَسَب را، شرایط حاکم می داند؛ ولی قرآن علم، قدرت، سلامت جسم و نفس، ایمان، طهارت و محبت به خلق را:

« قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ — (و پیامبرشان) گفت:

خدا او (طالوت) را بر شما برگزیده، و او را در علم و جسم، وسعت بخشیده است. » (بقره/۲۴۷)

« فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ — گویی می خواهی به خاطر اعمال آنان، خود را از

غم و اندوه هلاک کنی. » (کهف/۶)

حاکمیت و ولایت، اولاً و بالذات برای خداوند است و ثانیاً و بالعرض برای انبیا و ائمه و در عصر غیبت به دستور همان ذوات قدسی برای فقیه جامع الشرایط:

« قَالَ اللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ » (شوری/۹)

« إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا — سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر

او و آن ها که ایمان آورده اند. » (مائده/۵۵)

زیرا مالک اصلی در نظام هستی، خداوند است، از همین رو هر حکومتی که به حکومت الهی ختم شود، مشروعیت دارد، بنابراین اطاعت مردم در جامعه اسلامی از انبیا و ائمه علیهم السلام و جانشینان آن ها پرتوی از فرمان بردن از خداوند است.

تمام عناوین و موارد مذکور، بخشی از موضوعاتی است که ناظر به نظام اجتماعی اسلام بوده و جامعه در شکل گیری خود به همه این امور نیازمند است، چنان که عناوین و موارد دیگری را می توان استخراج کرد که متون دینی به احکام آن پرداخته و همگی در ساختار نظام اجتماعی اسلام سهیم اند.

نبرد با مارقین

پیشینه مارقین

عامر بن واثله گوید: روزی که شورای (شش نفره تعیین خلیفه) برقرار بود من در همان محل بودم، شنیدم که علی علیه السلام خطاب به اعضای شورا می فرمود:

«... قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص تَقَاتِلْ عَلَى سُنَّتِي وَتَبِرْ ذِمَّتِي غَيْرِي قَالُوا اللَّهُمَّ لَا قَالَ نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص تَقَاتِلْ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ غَيْرِي قَالُوا اللَّهُمَّ لَا... - ... فرمود: شما را به خدا قسم آیا در میان شما کسی هست جز من که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به او فرموده باشد تو بر طبق سنت من جنگ خواهی کرد و دمه مرا بری خواهی نمود. گفتند: به خدا نه. فرمود: شما را به خدا قسم می دهم آیا به جز من در میان شما کسی هست که رسول خدا به او فرموده باشد تو با بیعت شکنان و تفرقه اندازان و از دین بیرون شده گان جنگ خواهی نمود. گفتند: به خدا نه...»^۱

۱. الخصال (لصدوق) ج ۲، صفحات ۵۵۴ تا ۵۵۸ - البته این روایت طولانی است و این جمله در میان آن است. موضوع پیشگویی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم در خصوص نبرد امیرالمؤمنین با این سه گروه در روایات متعددی آمده است که فقط به چند نمونه اشاره می نمایم.

شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید ج ۱ ص ۲۰۱ - کتاب سلیم بن قیس الهمالی ج ۲ ص ۶۰۲ - کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر ص ۱۱۷ - الخصال ج ۲ ص ۵۵۸ - علل الشرائع ج ۱ ص ۲۲۲ - کنز الفوائد ج ۲ ص ۱۷۵ - المناقب (لعلوی) الکتاب العتیق ص ۱۵۲ - إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القديمة) النص ص ۳۳ - مناقب آل أبی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب) ج ۱ ص ۱۰۹ - الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی) ج ۱ ص ۱۲۵ - کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین علیه السلام النص ص ۴۲۴ - إرشاد القلوب إلی الصواب (للدیلمی) ج ۲ ص ۲۶۰ - عوالی اللئالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة ج ۴ ص ۸۷ - إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات ج ۱ ص ۳۱۰ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۱۸ ص ۱۱۹ - رجال الکشی ج ۱ ص ۱۷۴

«مارق» یعنی خارج شده از دین. و دلیل آن که به کسانی که در نهروان با امیرالمؤمنین علی علیه السلام جنگیدند مارقین گفته شده، این است که آنان با خروج از بیعت امام خویش و نبرد با او از دین خارج شدند و خوارج نام گرفتند. در الدرالمنثور آمده که بخاری، نسایی، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابوالشیخ و ابن مردویه از ابی سعید خدری روایت کرده‌اند که گفت:

در بینی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مشغول تقسیم غنیمت بود، ناگهان ذوالخویصره تمیمی از راه رسید و گفت: یا رسول الله! عدالت به خرج بده. حضرت فرمود: وای بر تو اگر من عدالت را رعایت نکنم پس چه کسی رعایت می‌کند؟

عمر بن خطاب گفت: یا رسول الله! اجازه بده گردنش را بزنم.

حضرت فرمود: رهایش کن، او دار و دسته‌ای دارد که شماها نماز و روزه‌هایتان را در مقابل نماز و روزه آنان هیچ و ناچیز می‌پندارید، لیکن با همه‌ی این عبادت‌ها آن چنان از دین بیرون می‌روند که تیر از کمان بیرون می‌رود، به‌طوری که نه از پر آن و نه از آهن پیکان آن و نه از برآمدگی سر آن و از هیچ نقطه آن اثری باقی نماند و همه از هدف گذشته باشد، از ایشان مرد سیاهی است که یکی از دو پستانش مانند پستان زنان و یا مانند یک تکه گوشت آویزان است، وقتی مردم را دچار تفرقه و اختلاف می‌بینند خروج می‌کنند.

راوی می‌گوید: آیه «وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ...»^۱، درباره این شخص و اصحابش که همان خوارج باشند نازل گردید.

ابوسعید می‌گوید: من شهادت می‌دهم که این سخنان را از رسول خدا

۱. وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَخْطُونَ - برخی از آنان در (تقسیم زکات) بر تو خرده می‌گیرند اگر از آن عطایشان کنند راضی شوند، و اگر از آن عطایشان نکنند آن وقت خشمگین می‌شوند. (توبه/۵۸)

صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم، و شهادت می‌دهم که در جنگ نهروان بعد از آن که علی علیه السلام خوارج را از دم شمشیر گذراند و به کشتگان سرکشی می‌کرد من با او بودم، و مردی را به همان صفتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده بود دیدم.^۱

ادامه خوارج

پس از پایان نبرد نهروان و نابودی خوارج، یکی از اصحاب به گمان این که با کشته شدن خارجیان این جریان و طرز تفکر برای همیشه پایان پذیرفته است خطاب به امام علیه السلام عرض کرد: «یا امیر المؤمنین! هَلْكَ الْقَوْمُ بِأَجْمَعِهِمْ - همه خوارج هلاک شدند.» ولی حضرت در جواب فرمود: «كَلَّا وَاللَّهِ إِنَّهُمْ نُطْفُ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ قَرَارَاتِ النِّسَاءِ كُلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصًا سَلَّابِينَ - خیر، به خدا سوگند! چنین نیست؛ آن‌ها نطفه‌هایی در پشت مردان و رحم زنان خواهند بود و هر زمان که شاخی از آن‌ها سر برآورد، قطع خواهد شد تا این که سرانجام‌شان به دزدی و راهزنی پیوند خواهد خورد.»^۲

اصلی‌ترین اعتقاد مارقین

مهم‌ترین اعتقاد مارقین این است که آن‌ها تنها کسانی هستند که اهل نجاتند و کسانی که مثل آن‌ها فکر نمی‌کنند همگی کافرنند و کفار نیز لایق مرگند.^۳ از این‌رو می‌بینیم که آن‌ها حتی به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نسبت بی‌عدالتی داده و امیر المؤمنین علی علیه السلام را کافر می‌دانستند و با آن حضرت نبرد نمودند و در نهایت هم دست به ترور امام علی علیه السلام زدند.

این تفکر ریشه در این دارد که اینان نه دین را قبول دارند و نه پیامبر را، بلکه تنها

۱. ترجمه المیزان، ج ۹، ص ۴۲۹ - به نقل از الدر المنثور ج ۳ ص ۲۵۰

۲. نهج البلاغة (للصبحی صالح) ص ۹۳ خطبه ۶۰

۳. توجه بفرمایید که این اعتقاد در یهود و به‌ویژه صهیونیست‌ها نیز وجود دارد.

خود را قبول دارند و از هوای نفس پیروی می‌کنند و در واقع خدای آن‌ها هوای نفسشان است. و اگر کسی به این درجه از سقوط رسید دیگر امید هدایتی برای او نیست.

«أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا - آیا دیدی کسی را که هوای نفسش را معبود خود برگزیده است؟! آیا تو می‌توانی او را هدایت کنی (یا به دفاع از او برخیزی)؟!» (فرقان/۴۳)

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَلَا تَذَكَّرُونَ - آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر این که شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده است؟! با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی‌شوید؟!» (جاثیه/۲۳)

برای همین در روایات آمده است که اگر کسی بخواهد جلوتر از اهل بیت عصمت و طهارت حرکت کند و به تعبیری خود را دین‌شناس‌تر و دین‌مدارتر از ایشان بداند؛ «مارق» است.

«الْمُقَدِّمُ لَهُمْ مَارِقٌ وَالْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ وَاللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ - هر کس بر آنان پیشی گیرد از دین خارج گشته، و هر کس از آنان عقب ماند و از ایشان تبعیت ننماید، به هلاکت مبتلا می‌گردد، و تنها کسی که پیوسته همراه آنان باشد به ایشان می‌پیوندد.»^۱

در روایات آمده است که اگر کسی بفواهد جلوتر از اهل بیت عصمت و طهارت حرکت کند و به تعبیری خود را دین‌شناس‌تر و دین‌مدارتر از ایشان بداند؛ «مارق» است.

«فَالرَّاعِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ وَاللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ وَالْمُقَصِّرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ» — کسی که از سوی شما روی برتابد از دین خارج می‌شود، و کسی که ملازم شما گردد به شما می‌پیوندد، و کسی که در حق شما تقصیر روا دارد به مهلکه می‌افتد.^۱

زیرا اینان کسانی بودند که اگر ایمانی هم داشتند آن را به ظلم آلوده کردند: ابا بصیر گفت از امام صادق علیه السلام از معنای آیه "الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ" پرسش نمودم، فرمود: «نَعُوذُ بِاللَّهِ يَا بَا بَصِيرٍ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ لَبَسَ إِيمَانَهُ بِظُلْمٍ ثُمَّ قَالَ أُولَئِكَ الْخَوَارِجُ وَ أَصْحَابُهُمْ» — ای ابابصیر! — پناه می‌بریم به خدا از این که از کسانی باشیم که ایمان خود را به ظلمی تباه ساختند، آن گاه فرمود: این‌ها همان خوارج و اصحاب ایشانند.^۲



۱. زیارت جامعه کبیره

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۶۷ — البته در معنی ظلم در این آیه روایات دیگری نیز نقل شده است که علامه طباطبایی در المیزان بعد از نقل آن‌ها فرموده است: در این روایات، در تفسیر ظلم تفننی به کار رفته: یکی آن را به شرک و دیگری آن را به شک تفسیر نموده. یکی آن را به ضلالت خوارج و دیگری به ولایت دشمنان اهل بیت معنا کرده است، و این خود از شواهد گفتار ما است که گفتیم ظلم در آیه مطلق است، و اطلاقش همه مراتب ظلم را به حسب اختلاف مراتب فهم مردم شامل می‌شود. (ترجمه المیزان، ج ۷، ص ۲۹۹)

یک طرح قدیمی

بررسی تاریخ اسلام نشان می‌دهد که در جنگ صفین، قاسطین و مارقین مانند دو لبه یک قیچی عمل کرده و هر دو تلاش نمودند تا مسلمانان را از اسلام اصیل دور کنند. در ادامه نیز خوارج در ظاهر دشمنی زیادی با بنی‌امیه داشتند ولی در عین حال با اهل بیت علیهما السلام نیز به دشمنی پرداختند و در جریان نبرد امام حسن مجتبی علیه السلام برخی از خوارج بر علیه امام مجتبی علیه السلام وارد عمل شدند که این امر در نهایت به نفع معاویه تمام شد.

این سیر تاریخی را در پیوند (شاید ناخواسته) میان عقاید بنی‌امیه با نظریه‌پردازان تکفیری‌ها، در کافر دانستن همه‌ی فرقه‌های مسلمانان می‌توان یافت.

اگر امروز می‌بینیم که یکی از شاخص‌ترین مبانی اعتقادی وهابیت حرمت زیارت قبر پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌باشد، با نگاهی به گذشته درمی‌یابیم که این موضوع یک پدیده جدیدی نیست؛ بلکه این تفکر انحرافی مخالف اسلام اصیل و سیره مسلمانان، در تاریخ سابقه داشته است.

۱- مطرف بن مغیره بن شعبه نقل می‌کند که گفت: با پدرم بر معاویه وارد شدیم، پدرم مرتباً نزد او رفت و آمد داشت و در هر جلسه‌ای که نزد او بود با وی به گفتگو می‌پرداخت و پس از ترک مجلس به نزد من بازمی‌گشت و برایم بازگو می‌نمود و از او به خوبی یاد می‌کرد و بر عقل و درایت او آفرین می‌گفت. در یکی از شب‌ها که به خانه آمد، خیلی ناراحت بود و از خوردن شام امتناع کرد ساعتی گذشت که نه او چیزی می‌گفت، نه من، ولی این سکوت در نظرم بی‌علت نبود، فکر کردم شاید سکوت به خاطر عملی ناپسند، یا حرکتی بر خلاف ادب از سوی من بوده از این رو به خود جرات دادم و از ناراحتی او پرسیدم، در جوابم گفت: فرزندم امشب از نزد پلیدترین و خبیث‌ترین مردم روی زمین آمده‌ام! گفتم: او کیست؟ گفت: معاویه! گفتم: چرا؟ گفت: پس از ساعتی که با او صحبت می‌کردم، پرسیدم یا امیرالمؤمنین، اکنون که عزت تو بالا گرفته و به حد عالی رسیده است چه خوب است، دامن عدالت را گسترش داده و رفتارت را نیکوتر کنی و به اعمال خیر پردازی؟ معاویه گفت: منظورت

چیست؟ گفتیم: اگر این برادرانت از بنی‌هاشم که مدت زمانی است در حکومت تو مظلوم زیسته‌اند، مورد لطف و مرحمت قرار دهی و صله رحم به‌جا آوری بسیار به‌جا و مناسب است! زیرا آنان در حال حاضر پناهگاهی که از آن هراس داشته باشی ندارند! معاویه گفت: هیهات هیهات چنین پیشنهادی نزد من قابل قبول نیست، زیرا فردی از قبیله تیم (ابوبکر) قدرت به دست گرفت و با عدل رفتار نمود و کرد آن‌چه را که باید بکند، ولی به خدا سوگند دیری نگذشت که از دنیا رفت و زیر خاک پنهان شد و نامش نیز مدفون گردید و اگر گهگاهی از او یاد می‌شود، فقط می‌گویند: ابو بکر چنین و چنان کرد، سپس این حکومت به دست یکی از تیره بنی‌عدی (عمر) رسید؛ وی دامن همت را بالا زد و در مدت ده سال حکومتش با جدیت و تلاش مستمر، خدماتی ارزنده انجام داد، ولی به خدا سوگند! دیری نگذشت که نامی و نشانی از او نماند و اگر گاهی از او نامی به میان آمد، گویند: عمر چنین و چنان کرد. سپس زمام امر به دست عثمان از قبیله بنی‌امیه که کسی در نسب مانند او نیست رسید! و کرد آن‌چه کرد، اما به خدا قسم دیری نگذشت که از دنیا رفت و نامی و نشانی از او و عملکردش باقی نماند. اما این برادر بنی‌هاشم یعنی رسول خدا که ملک به دستش آمد هر روز پنج بار بر مأذنه‌های مساجد، نام او، به عظمت یاد می‌شود و مردم «اشهد ان محمداً رسول الله» بر زبان جاری می‌کنند! آیا امیدی برای من باقی است که این نام شنیده نشود، تو را مادری مباد که چنین پیشنهادی به من دادی! نه به خدا سوگند هرگز آرام نمی‌شوم، مگر زمانی که این نام دفن گردد و اثری از آن باقی نماند.^۱

۱. قَالَ مِطْرَفُ بْنُ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ... وَإِنَّ أَخَا بَنِي هَاشِمٍ يُصَاحُّ بِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَأَيُّ عَمَلٍ يَبْقَى بَعْدَ هَذَا لَا أَمَّ لَكَ لَا وَاللَّهِ إِلَّا دَفْنًا دَفْنًا.

موفقیات زبیر بن بکار ص ۵۷۶ - مروج الذهب ج ۳، ص ۴۵۴ - النصائح الکافیة، ص ۱۲۴ - المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب علیه السلام ص ۶۸۰ - شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید ج ۵ ص ۱۳۰ - کشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط - القديمة) ج ۱ ص ۴۱۹ - کشف الیقین فی فضائل أمير المؤمنين علیه السلام النص؛ ص ۴۷۵ - وسائل الشيعة المقدمة ص ۳۸ - إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات ج ۳ ص ۳۵۳ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۳۳ ص ۱۷۰

همچنین روزی معاویه همین که صدای مؤذن را که شهادت به رسالت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می داد شنید، به صورت اعتراض گفت:

«ای فرزند عبد الله، همت بلندی داشتی، از کمتر از این که نامت کنار نام خدا بیاید، رضایت ندادی.»^۱

۲- مروان بن حکم، در مسجد نبوی، ابو ایوب انصاری، صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دید که روی قبر حضرت نشسته و با ایشان راز دل می گوید و اظهار عشق و ارادت می کند، گردن او را گرفت و گفت: «آندری ما تصنع؟ - می فهمی داری چه کار می کنی؟» (یعنی نباید به قبر پیامبر توسل جست!!!)

ابو ایوب انصاری به او جواب می دهد: «جئت رسول الله و لم آت الحجر - این جا برای زیارت پیامبر آمده ام، برای دیدار خاک و سنگ نیامده ام.»^۲

۳- حجاج بن یوسف ثقفی وقتی به مدینه آمد و مشاهده کرد که مردم اطراف قبر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پروانه وار می چرخند، گفت: «مرگ بر این ها که بر اطراف ... پیامبر می چرخند چرا این ها نمی روند اطراف قصر عبدالملک بگردند، مگر نمی دانند که عبدالملک خلیفه خدا هست و بهتر از رسول و فرستاده خدا است.»^۳

۱. رَوَى ذَلِكَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي طَاهِرٍ فِي كِتَابِ أَخْبَارِ الْمُلُوكِ: أَنَّ مُعَاوِيَةَ سَمِعَ الْمُؤَذِّنَ يَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ لِلَّهِ أَبُوكَ يَا ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ عَالِي الْهِمَّةِ مَا رَضِيتَ لِنَفْسِكَ إِلَّا أَنْ تَقْرَنَ اسْمُكَ بِاسْمِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید ج ۱۰ ص ۱۰۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۳۳ ص ۲۰۲

۲. مستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۱۵ - مسند أحمد، ج ۵، ص ۲۲ - تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۷، ص ۲۴۹ - مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۵ - إمتاع الأسماع ج ۱۲ ص ۳۸۳ - سبل الهدی، ج ۱۲ ص ۳۹۸

۳. سخن حجاج در این جا بسیار زشت و کفرآمیز بود به همین دلیل ترجمه آن را حذف کردیم.

خطب الحجاج بالكوفة فذكر الذين يزورون قبر رسول الله ص بالمدينة فقال تبا لهم إنما يطوفون بأعواد و رمة بالية هلا طافوا بقصر أمير المؤمنين عبد الملك أ لا يعلمون أن خليفة المرء خير من رسوله.

(نستجير بالله) - النصائح الكافية، ص ۱۰۶ - شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید، ج ۱۵، ص ۲۴۲

۴- حسن بن علی برّبهاری، عالم معروف حنبلی زیارت قبور، نوحه‌گری و مرثیه‌خوانی بر امام حسین علیه‌السلام را برای اولین بار منع کرد و زیارت حضرت را قدغن ساخت و دستور کشتن نوحه‌خوانان را صادر کرد.^۱

۵- عبیدالله بن محمد بن حمدان عکبری، معروف به ابن بَطّّه، از فقهای حنبلی است. بنا به نقل ابن تیمیّه، وی زیارت و شفاعت پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را انکار کرد و معتقد بود که سفر برای زیارت قبر پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) سفر معصیت می‌باشد و باید نماز را در این سفر تمام خواند.^۲

۶- نظریّه پرداز وهّابیت در قرن هشتم، همین حرف‌ها را با شکل جدید مطرح کرد و موجب تفرقه شدید میان امت اسلامی گردید.

«احمد بن عبد الحلیم بن تیمیّه حنبلی» متولّد سال ۶۶۱ و متوفای سال ۷۲۸ هجری قمری است. در شهر «حران» (شهری است در شام) متولّد شد و در کودکی همراه با خانواده‌اش «حران» را به سمت «دمشق» ترک کرد.

۱. نشوارالمحاضره، ج ۲، ص ۱۳۴ - احمد بن حنبل با ایجاد نوعی اخباری‌گری افراطی در میان متفکران حنبلی موجب شد تا عده‌ای از آنان تفاوت میان اعمال مسلمین و اعمال مشرکین جاهلی را درک نکرده و فقط با توجه به ظاهر، اعمال مسلمین را از مصادیق شرک خوانده و تعریفی از شرک ارائه دهند که بسیاری از اعمال مسلمین را در بر می‌گرفت. بنابراین ابن حنبل گر چه خود هرگز تحلیل جدیدی در مسأله شرک ارائه نداده و اعمال مسلمین در ارتباط با اموات را از مصادیق شرک نشمرده است، لکن روحیه ظاهرگرایی و ضد عقل‌گرایی را که از بایدهای پیدایش وهّابیت است ایجاد و ترویج نمود. با ظهور ابو محمد برّبهاری در قرن چهارم نخستین تحرکات در مورد تخطئه اعمال مسلمین در ارتباط با اولیاء خداوند پس از مرگ رقم خورد. او که از علمای حنبلی بغداد بود؛ عزاداری‌ها، روضه‌خوانی‌ها و مرثیه‌سرایی‌ها را به شدت مورد انکار و تخطئه قرار داد. او نخستین کسی است که مسلمین را به‌خاطر اعمال‌شان در ارتباط با ائمه و اولیاء خدا پس از مرگ بدعت‌گذار شمرده و حتی آنان را کافر دانسته است.

۲. الردّ علی الاخوانی ابن تیمیّه، ص ۲۷ - شفاء السقام سبکی، ص ۲۶۳

او که حنبلی مسلک بود در صدد ترویج مذهب حنابله برآمد و مانند حنابله علم کلام را مردود دانست و متکلمان را اهل بدعت شمرد! در مسأله صفات خدا مانند حنابله الفاظ صفات پروردگار را که در نصوص آمده بدون هرگونه تفسیر پذیرفت و به طور کلی هرگونه «عقل گرایی» را محکوم کرد. او علاوه بر حمایت از روش و عقاید اهل حدیث، عقاید جدیدی را نیز اضافه کرد که قبل از او سابقه نداشت.

برای مثال او سفر کردن به قصد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و تبرک جستن به قبر او و توسل به اهل بیت پیامبر علیهم السلام را شرک دانست! و فضایل اهل بیت علیهم السلام را که در صحاح اهل سنت و حتی در مسند امامش «احمد بن حنبل» وجود داشت، انکار کرد و تلاش می کرد تا مانند بنی امیه، شأن و مقام امام علی علیه السلام و فرزندان او را پایین آورد.

اما دعوت ابن تیمیه از سوی علمای اهل سنت مورد پذیرش قرار نگرفت و جز برخی از شاگردانش همچون «ابن القیم»، دیگر بزرگان اهل سنت با او مخالفت کردند و کتاب های متعددی در رد او و بدعت های او نگاشتند. از جمله «ذهبی» از علمای هم عصر او نامه ای به او نوشت و او را مورد نکوهش قرار داد، و تسلیم در برابر احادیث صحیح را از او خواستار شد.

«ذهبی» خطاب به او می نویسد: «حال که در دهه هفتاد از عمر خود هستی، و رحلت از این عالم نزدیک است آیا وقت آن نرسیده است که توبه و انابه کنی؟»

در مصر نیز قاضی القضاات فرقه های چهارگانه اهل سنت آرای ابن تیمیه را غلط و بدعت اعلام کرد.

ابن تیمیه در مورد خوارج عقیده داشت که: «با این که خوارج از دین خارج شدند راست گوترین مردم بودند!!!»^۱

ابن تیمیه در مورد خوارج

عقیده داشت که:

«با این که خوارج از

دین خارج شدند

راست گوترین

مردم بودند!!!»

وی به امکان رؤیت حسی خداوند اعتقاد داشت!! او در کتاب «العقیده الحمویّه» برای خداوند تعالی دست و پا، ساق پا و صورت، تصوّر کرده است.

وی می‌نویسد: «خداوند هر شب هر طور که بخواهد به آسمان دنیا فرود می‌آید، و می‌گوید: آیا کسی هست که مرا بخواند و من اجابتش کنم، و طالب مغفرتی هست که او را ببخشم ... خدا این کار را تا طلوع فجر انجام می‌دهد.»
و پس از نقل مطلب فوق اضافه می‌کند: «فمن أنکر النزل أو تأوّل فهو مبتدع ضالّ - هر کس فرود آمدن خدا را به آسمان دنیا انکار یا توجیه کند بدعت‌گذار و گمراه است.»^۱

«ابن بطوطه» در سفرنامه خود می‌نویسد: «ابن تیمیّه» درمسجد جامع دمشق که من حضور داشتم، بر بالای منبر گفت: «إِنَّ اللَّهَ يَنْزِلُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا كُنْزُولِي هَذَا» (خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید، همچنان که من از پله این منبر فرود می‌آیم)، سپس یک پله پایین آمد، «ابن الزهراء» از فقهاء مالکی اعتراض کرد، و اظهارات وی را به اطلاع ملک ناصر رساند، وی دستور داد تا او را زندانی کردند، و در زندان از دنیا رفت.^۲
وی دشمنی خاصی با اهل بیت و به‌ویژه با امیرالمؤمنین دارد. وی می‌گوید:

«علی بن ابی طالب بارها برای به دست آوردن خلافت تلاش کرد، ولی کسی او را یاری نکرد، جنگ‌های او برای دیانت خواهی نبود، بلکه برای ریاست‌طلبی بود، اسلام ابوبکر، از اسلام علی که در دوران طفولیت صورت گرفته با ارزش‌تر است.»^۳

او رسماً اعلام کرد: «هر کس کنار قبر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) یا یکی از افراد صالح بیاید و از آنان حاجت بخواهد مشرک است، پس واجب است چنین شخصی را وادار به توبه کنند، و اگر توبه نکرد، باید کشته شود.»^۴

۱. مجموعة الرسائل الكبرى، رساله یازدهم؛ ص ۴۵۱

۲. رحلة ابن بطوطه؛ ص ۱۱۳

۳. تاریخچه وهابیت، ص ۴

۴. «من يأتي إلى قبر نبي أو صالح، ويسأله حاجته ويستجده ... فهذا شرك صريح، يجب أن يُستتاب صاحبه، فإن تاب، وإلّا قُتل»
زيارة القبور والاستنجاد بالمقبور؛ ص ۱۵۶ - قريب منه في الهدية السنّية ص ۴۰ - كشف الارتياب ص ۲۱۴

عَلَّامه امینی بعد از آن که کلام ابن تیمیّه را که سند حدیث «آغاز دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم — وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ...» را صحیح نمی داند، نقل - می کند؛ می گوید: «از او این سخن عجیب نیست زیرا او فرد متعصبی است که بر انکار ضروریات و تکفیر مسلمین و به خصوص انکار آنچه مربوط به فضایل اهل بیت علیهم السلام است اصرار دارد.»^۱

اما «ابن تیمیّه» موفق به گستردن افکار خود در شام نشد، زیرا دمشق و شام یکی از مراکز علوم اسلامی در آن زمان بود، و علمای برجسته و حوزه های علمیّه فراوانی داشت؛ آن ها به صورت وسیع در برابر اشتباهات ابن تیمیّه به مقاومت برخاستند، و با دلایل منطقی نفوذ او در بین عوام را درهم شکستند.

۷- محمد بن عبد الوهاب، بنیانگذار و رهبر وهابیت در قرن دوازدهم هجری همان افکار ابن تیمیه یا به تعبیر خیلی رساتر، ترکیبی از افکار بنی امیه و خوارج را نشر داد و از میان عقاید او بیش از همه بر عقاید جدیدش تأکید کرد.

وی به دلیل نبود علمای مطرح در این ناحیه و فقر علمی و مادی مردم نجد و درگیری های قبایل مختلف؛ توانست با همکاری تنگاتنگ «محمد بن سعود» و با استفاده از مستشاران نظامی و پول های انگلیسی، در منطقه نجد و درعیّه عربستان، در نشر افکارش موفق گردد.

همان طور که گفته شد از مهم ترین اصول مذهب وهابیون، تکفیر هر مسلمانی است که با عقیده آنان هم رأی نباشد.

به عنوان مثال عبدالوهاب درباره ی کسانی که توسل می کنند گفته است:

«همانا هدف آنان وسیله تقرب به خداوند و شفیع قرار دادن پیامبران و صالحان

است، به همین جهت خون شان حلال و قتل شان جایز است.»^۲

۱. الغدير، ج ۲، ص ۲۸۰

۲. «وإن قصدهم الملائكة والأنبياء والأولياء يريدون شفاعتهم والتقرب إلى الله بذلك، هو الذي أحلّ دماءهم وأموالهم» - كشف الشبهات ص ۵۸، ط. دار القلم، بيروت - مجموع مؤلفات الشيخ محمد بن الوهاب ج ۶ ص ۱۱۵

همچنین گفته است:



«کسانی که به غیر خدا متوسل می‌شوند، همگی کافر و مرتد از اسلام هستند و هر کس که کفر آنان را انکار کند، یا بگوید که اعمال‌شان باطل است؛ اما کفر نیست، خود حداقل فاسق است و شهادتش پذیرفته نیست و نمی‌توان پشت او نماز گزارد. در واقع دین اسلام، جز با برائت از اینان و

تکفیرشان صحیح نمی‌شود. انسان با ظلم از اسلام خارج می‌شود و به فرموده قرآن، "إِنَّ الشُّرْكَاءَ لَظُلُمٌ عَظِيمٌ" (لقمان/۱۳) این که به ما می‌گویند: ما مسلمانان را تکفیر می‌کنیم، سخن درستی نیست، زیرا ما جز مشرکان، را تکفیر نکرده‌ایم.»^۱

"حمد زینی دحلان" مفتی مکّه مکرمه می‌نویسد:

«اگر چنانچه کسی به مذهب وهابیت در می‌آمد و قبلاً حج واجب انجام داده بود "محمد بن عبدالوهاب" به وی می‌گفت: باید دوباره به زیارت خانه خدا بروی چون حج گذشته تو در حال شرک صورت گرفته است.

و به کسی که می‌خواست وارد کیش وهابیت بشود می‌گفت: پس از شهادتین باید گواهی دهی که در گذشته کافر بوده‌ای و پدر و مادر تو نیز در حال کفر از دنیا رفته‌اند، و همچنین باید گواهی دهی که علماء بزرگ گذشته کافر مرده‌اند.

اگر چنانچه گواهی نمی‌داد وی را می‌کشتند. آری او بر این باور بود که تمام مسلمانان در طول دوازده قرن گذشته کافر بوده‌اند، و هرکسی را که از مکتب وهابیت پیروی نمی‌کرد او را مشرک دانسته و خون و مال او را مباح می‌کرد.»^۲

۱. نقدی بر وهابیت، ص ۳۲

۲. «و إذا أراد أحد الدخول في دينه، يقول له بعد الشهادتين: اشهد على نفسك أنك كنت كافراً، وعلى والديك أنهما ماتا كافرين، وعلى فلان وفلان، ويسمى جماعة من أكابر العلماء الماضين أنهم كانوا كفاراً، فإن شهد قبله، وإلا قتله، وكان يصرح بتكفير الأمة منذ ستمائة سنة، و يكفر من لا يتبعه، و يسميهم المشركين، و يستحلّ دماءهم وأموالهم» الدرر السنية؛ ج ۱ ص ۴۶ - الفجر الصادق لجميل صدقي الزهاوی؛ ص ۱۷ - كشف الارتیاب؛ ص ۱۳۵ نقلاً عن خلاصة الكلام؛ ص ۲۲۹-۳۳۰ لدحلان

۸- وهابی‌های معاصر

۸/۱) "ابن جبرین" که یکی از مفتیان بزرگ سعودی است درباره‌ی این سؤال که آیا به فقرای شیعه می‌شود زکات داد؟ (در تهمت‌ها و دروغ‌هایی آشکار) گفته است: «طبق نظر علماء اسلامی به کافر نمی‌شود زکات داد و شیعیان بدون شک به چهار دلیل کافر هستند:

اول: آنان نسبت به قرآن طعنه زده و بدگویی می‌کنند و معتقد به تحریف قرآن هستند و می‌گویند که دو سوم قرآن حذف شده و هرکس به قرآن طعنه زند کافر است و منکر آیه شریفه «وإنا له لحافظون» می‌باشد.

دوم: به سنت پیامبر و احادیث صحیح بخاری و مسلم نیز طعنه می‌زنند و به احادیثی که در این دو کتاب آمده عمل نمی‌کنند چون بر این عقیده هستند که روایات این کتاب‌ها از صحابه نقل شده و صحابه را کافر می‌شمارند و معتقد هستند که پس از پیامبر گرامی همه صحابه جز علی و فرزندان او و تعداد اندکی مانند سلمان و عمار همه کافر و مرتد شدند.

سوم: شیعیان اهل سنت را کافر دانسته و با آنان نماز نمی‌خوانند و اگر پشت سر اهل سنت نماز بخوانند آن نماز را اعاده می‌کنند بلکه آنان معتقد به نجاست اهل سنت هستند و اگر با یکی از اهل سنت مصافحه کنند، دست خود را آب می‌کشند.

چهارم: شیعیان نسبت به علی و فرزندان او غلو کرده و آنان را به صفاتی که ویژه خداوند است توصیف می‌کنند و همانند خداوند آنان را صدا می‌کنند.^۱

"ابن جبرین" یکی از
مفتیان بزرگ سعودی:
شیعیان... معتقد به
نجاست اهل سنت هستند
و اگر با یکی از اهل سنت
مصافحه کنند، دست خود
را آب می‌کشند.

۸/۲) از شیخ "عبدالرحمان براک" از مفتیان سعودی استفتا شده: «آیا امکان جهاد میان اهل سنت و شیعه وجود دارد؟»

وی پاسخ داده: «اگر اهل سنت دارای دولت مقتدری باشند و شیعه برنامه شرک‌آمیز خود را اظهار نمایند، در این صورت بر اهل سنت واجب است که علیه شیعه اعلام جهاد نموده و آنان را به قتل برسانند.»^۱

۸/۳) هیأت عالی افتای سعودی در پاسخ به سؤالی پیرامون شیعه نوشته است: «همان‌گونه که در سؤال آمده است، آنان که "یاعلی، یاحسین" می‌گویند مشرک، و از ملت اسلام خارج می‌باشند.»^۲

تناقض رفتاری

با وجود این‌که کافر خواندن دیگر مسلمانان به‌ویژه شیعیان به دلیل زیارت و توسل برای وهابی‌ها بسیار مهم است - زیرا دستاویز مهم دیگری ندارند - با این حال در رفتار و اعمال آنان از قدمای آن‌ها تا کنون دچار تناقض آشکار است. نمونه‌هایی از این تناقضات:

۱) احمدبن حنبل امام ابن‌تیمیه بوده و وی احمدبن حنبل را بزرگ داشته و مدعی است که بر اساس نظرات او چنین ابداعات جدیدی را در دین وارد کرده است. اما: «عبدالله، فرزند احمد بن حنبل می‌گوید: از پدرم پرسیدم: مسّ منبر رسول‌الله و تبرّک با مسّ آن و بوسیدن و یا مسّ و متبرّک شدن به قبر شریف و یا بوسیدن آن به قصد ثواب، چه حکمی دارد؟ پدرم گفت: هیچ اشکالی ندارد.»^۳

۱. منظور وی از عقاید کفرآمیز: اعتقاد به وصایت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بعد از پیامبر گرامی و مراسم عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام) و توسل به معصومین علیهما‌السلام است.

«إن كان لأهل السنة دولة وقوة وأظهر الشيعة بدعهم، وشركهم، واعتقاداتهم، فإن على أهل السنة أن يجاهدوهم بالقتال» - نقدي بر وهابیت، ص ۳۶؛ به نقل از سایت المنجد، سؤال شماره ۱۰۲۷۲

۲. فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء؛ ج ۳ ص ۳۷۳، فتوی رقم ۳۰۰۸ - رئیس هیأت: عبدالعزيز بن عبدالله بن باز؛ اعضاء هیأت: عبدالرزاق عفیفی، عبدالله بن غَدّیان و عبدالله بن قعود

۳. الجامع فی العلل و معرفة الرجال، ج ۲، ص ۳۲؛ وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۴۱۴

۲) درباره‌ی همین احمدبن حنبل کراماتی نقل است که عدم تناسب آن‌ها با عقاید وهابی‌ها جالب است:

ابوالفرج هندبایی می‌گوید: «قبر احمد حنبل را زیارت می‌کردم، اما برای مدّتی نرفتم در خواب شخصی به من گفت: چرا زیارت قبر پیشوای اهل سنت را ترک کرده‌ای؟» همچنین ابوطاهر میمون می‌گوید: «شخصی را دیدم که از راه دور آمده بود پرسیدم اهل کجائی؟ گفت: ششصد فرسنگ راه آمده‌ام، گفتم: با چه هدفی؟ گفت: شب جمعه‌ای خواب دیدم در صحرایی وسیع هستم و مردم زیادی هم جمع شده بودند، درهای آسمان باز شده بود و فرشتگان در حال نزول و گروهی لباس سبز پوشیده و در آسمان پرواز می‌کردند، گفتم: چه خبر است؟ گفتند: اینان برای زیارت قبر احمد حنبل آمده‌اند، از خواب بیدار شدم و برای زیارت به این‌جا آمدم.»^۱

۳) ابن تیمیه اول کسی بود که زیارت قبور و توسل به مردگان را حرام دانست. اما از کراماتی که برای وی ساخته و پرداخته کرده‌اند مشخص می‌شود که شاگردان وی هم به چنین مطالبی معتقد نبودند. متن را مطالعه کنید:

«هنگامی که ابن تیمیه از دنیا رفت، تشییع با شکوهی داشت، به‌گونه‌ای که راه برای حرکت جنازه تنگ شده بود و مردم از هر جا آمده بودند و بسیار شلوغ بود. مردم برای تبرک دستمال‌ها و عمامه‌های‌شان را برروی نعش ابن تیمیه انداختند و به دلیل ازدحام جمعیت و علاقه مردم به وی تابوت او شکست و مردم برای تبرک آب باقی مانده از

غسلش را نوشیدند و بقیه سدری را که مربوط به غسل وی بود، میان خود تقسیم کردند. زنان بسیار در تشییع وی حاضر شده بودند. روزهای زیادی مردم نزد قبر وی رفت و آمد می‌کردند و شب را کنار قبر وی به صبح می‌رساندند.»^۲



آهدا تاج گل توسط شاهزادگان سعودی به آرامگاه جرج واشنگتن

۱. کتاب مناقب احمد حنبل، نوشته ابوالفرج جوزی (از شاگردان ابن تیمیه)؛ باب ۶۱

۲. الهدایه و النهایه (معروف به تاریخ ابن کثیر)، ج ۱۴ ص ۱۵۶ - توجه بفرمایید که ابن کثیر یکی از متعصب‌ترین افرادی است که بعد از ابن تیمیه به عقاید منحرف او اعتقاد داشته و آن را نشر داده است.

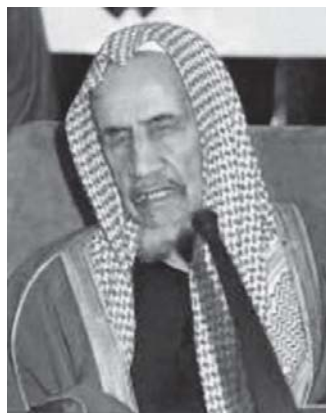
۴- وهابی‌ها معتقدند که باید به ظاهر قرآن عمل کرد و کسانی که غیر از این عمل کنند را کافر می‌دانند.^۱ اما این اعتقاد هم فقط برای مقابله با شیعیان به کار می‌آید. قرآن می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» - ای کسانی که ایمان آورده‌اید!



یهود و نصاری را ولی (و دوست و تکیه‌گاه خود)، انتخاب نکنید! آن‌ها اولیای یکدیگرند و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آن‌ها هستند خداوند، جمعیت ستمکار را هدایت نمی‌کند.» (مائده/۵۱)

۱. مرحوم آية الله العظمی سید محسن حکیم، در سفری که به عربستان داشتند، در جلسه‌ای با «بن باز» «که نابینا بود» مواجه شدند. «بن باز» در ظاهر به دیدن آقای حکیم رفته بود ولی در واقع قصد داشت با ایشان جدال کند و افکار وهابی‌گری خود را مطرح نماید. در این جلسه بن باز از آیت‌الله حکیم پرسید: «شما شیعیان چرا به ظواهر قرآن عمل نمی‌کنید؟» آیت‌الله حکیم در جواب فرمودند: «این دیدار جای چنین صحبت‌هایی نیست بگذارید به احوالپرسی برگزار شود.»



بن باز، سماجت و لجاجت کرد و خواستار دریافت جواب شد. آیت‌الله حکیم، ناچار به بن باز گفتند: اگر قرار باشد به ظاهر قرآن تکیه کنیم و همان را معیار فهم قرآن و عمل به آن قرار دهیم، باید معتقد شویم که شما به جهنم خواهید رفت.

بن باز با تعجب پرسید: چرا؟ آیت‌الله حکیم فرمودند: چون قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا» - کسی که در این جهان [از دیدن چهره حق] نابینا باشد، در جهان آخرت هم نابینا و گمراه‌تر خواهد بود» (اسراء/۷۲)

و شما که از دو چشم نابینا هستید طبق ظاهر این آیه باید در آخرت هم نابینا باشید و در زمره گمراهان که اهل جهنم قرار بگیرید، بنابراین ظاهر بسیاری از آیات قرآن مقصود نیست.



و همچنین می‌فرماید:

«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا — به‌طور مسلم،

دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان را، یهود و مشرکان خواهی یافت.» (مائده/۸۲)
اما رفتار سران سعودی از ابتدای شکل‌گیری دوستی با انگلیس و آمریکا و صهیونیست بوده و تروریست‌های تحت حمایت آنان نیز در حال حاضر با وجود کشتار و قتل عام مسلمانان، روابط دوستانه‌ای با آمریکا و اسرائیل دارند و از جانب آنان حمایت می‌شوند. در دیدگاه آنان متوسلین به اهل بیت پیامبر کافرند ولی بر خلاف صریح و ظاهر آیات، یهود و نصاری دوست آنان هستند.

دیگر اعتقادات

از آن‌جا که موضوع توسل مهم‌ترین بهانه برای تکفیر بود به آن پرداختیم، ولی وهابیون و همفکران آن‌ها هرکس را که حتی با یکی از اعتقادات آنان زاویه داشته باشد، کافر می‌دانند و وقتی کافر دانسته شد، خونس مباح و بلکه ریختن خونس واجب خواهد بود.

برای نمونه به یک مورد که بیشتر جنبه فکاهی پیدا کرده است اشاره می‌نماییم. یکی از علمای وهابیت که نقش مهمی در احیای تفکرات، ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب داشته، عبدالعزیز بن باز است که نزد وهابیان به مفتی اعظم مشهور است. وهابیان، از وی به عنوان عالم جلیل‌القدر، شیخ‌الاسلام والمسلمین مفتی اول داخل و خارج کشور، علامّه و محدث فقیه، یاد می‌کنند و می‌گویند: بن باز، مرجع علماء بود و هرگاه برای علماء مشکلات علمی پیش می‌آمد جهت حلّ آن به او رجوع می‌کردند. دانشگاهی نیز به نام او در طهران عربستان وجود دارد. بن‌باز مدعی بود:

اعتقاد به دوران یا چرخش زمین باطل است و کسی که به این فرضیه باور داشته باشد، کافر است، برای این که این فرضیه با قرآن کریم «وَالْجِبَالُ أَوْتَادًا»^۱ و قوله جل و علا «وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ»^۲ منافات دارد. تفسیر روشن آیه این است که زمین کروی نیست و نمی‌چرخد و این روشن است، اما البته تنها در صورت غضب خداوند، می‌تواند چرخش یا حرکت داشته باشد، كما فی قوله سبحانه: «ءَأَمِنْتُمْ مَّنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ * أَمْ أَمِنْتُمْ مَّنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرٌ»^۳ و قوله: «وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِي»^۴ یعنی زمین را با کوه‌ها، میخکوب کرده‌ایم تا به حرکت درنیاید و آرامش مردم برهم نخورد.

۱. و کوه‌ها را میخ‌هایی در آن نساختم؟ (نباء/۷)

۲. و به زمین که چگونه گسترده و هموار گشته است؟! (غاشیه/۲۰)

۳. چگونه خاطراتان جمع و ایمن از این است که فرشتگان آسمان، زمین را در زیر پایتان بشکافند یا این که اگر چنین کنند زمین چون گهواره درمی‌آید؟ * و آیا ایمن هستید از این که آنان که در آسمانند سنگ پاره‌ها را بر سرتان ببارند اگر این‌طور است پس به زودی خواهید فهمید که تهدید چیست. (ملک/۱۶ و ۷)

۴. و در زمین، کوه‌های ثابت و پابرجایی قرار دادیم. (انبیاء/۳۱)

«و قد ذکر الله سبحانه أن الشمس و القمر یجریان فی فلک»^۱ یعنی خداوند از حرکت خورشید و ماه خبر داده است و اگر زمین نیز بر محور خود می‌چرخید، خداوند از آن خبر می‌داد، اما خداوند از حرکت کردن زمین خبری نداده است. بسیاری از علمای دانش ستاره‌شناسی گفته‌اند: زمین می‌چرخد و خورشید ثابت است، این اقوال کفرگویی و انکار کتاب و سنت سلف صالح است.^۲

یکی از طرفداران بن‌باز نیز در کتابی با دفاع از این فتوا به نقض نظریه چرخش زمین پرداخته و نوشته است: «برخی علوم و فرضیه‌ها فاسد و تباه‌گر و ملحدانه است؛ از جمله این اعتقادات، باور به کروی بودن و چرخش زمین است... و باور به دوران زمین، خطایی بسیار بزرگ‌تر از نظریه جهش و تکامل انسان از میمون است.»^۳

همچنین «ابن عثیمین» در کتابش به معلم‌ان اخطار می‌دهد که: «از تدریس آن بخش از درس علوم و جغرافیا که از حرکت زمین سخن گفته می‌شود، خودداری کنند، چون این مطلب باعث مفسده و گمراهی دانش‌آموزان است.»^۴

۱. اشاره به این آیات است: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ - او کسی است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید هر یک در مداری در حرکتند!» (انبیاء/۳۳) «لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ - نه خورشید را سزااست که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می‌گیرد و هر کدام در مسیر خود شناورند.» (یس/۴۰)

۲. اگر چه بحث‌های زیادی مطرح است که گالیله موضوع چرخش زمین را کشف نکرد بلکه قرن‌ها قبل از وی این مسئله مطرح بوده، اما به هر شکل خواندن این مطالب باعث یادآوری موضوع دادگاه تفتیش عقاید کلیسا و محکومیت گالیله برای این اعتقاد است. می‌بینید که این‌گونه مسائل در مسیحیت نیز سابقه داشته و وهابی‌ها دنباله‌رو همان تفکرات قدیمی کلیسا می‌باشند.

۳. عبدالکریم بن صالح الحمید - هداية الحیران فی مسألة الدوران؛ ص ۱۲-۳۲

۴. مجموع فتاوی و رسائل محمد بن صالح العثیمین. ج ۳ ص ۱۵۳ الفتوی شماره ۴۲۸

بن باز:

**من خون کسی را که بگوید
خورشید ثابت است و
حرکتی ندارد، بعد از
این که توبه داده شد، حلال
دانسته‌ام.**

ابن عثیمین:

**(معلمان باید) از تدریس
آن بخش از درس علوم و
جغرافیا که از حرکت زمین
سخن گفته می‌شود،
خودداری کنند، چون این
مطلب باعث مفسده و
گمراهی دانش‌آموزان
است.**

البته بن باز بعدها در تصحیح سخنش گفته است:
«همانگونه هم در همان مقاله از نقل قولی که از
علامه ابن القیم کرده‌ام، کروی بودن زمین را اثبات
کرده‌ام. اما چرخش زمین را من انکار کرده و دلایل
بطلان آن را نیز بیان کرده‌ام.^۱ اما کسی را که معتقد
به آن است تکفیر نکرده‌ام. بلکه کسی را تکفیر
کرده‌ام که بگوید خورشید ثابت است و حرکتی ندارد؛
زیرا این قول با صریح قرآن و سنت که هر دو دلالت
بر حرکت خورشید و ماه دارند، تضاد دارد.»^۲
و همچنین گفته است:

«من در مقاله فقط خون کسی را که بگوید
خورشید ثابت است و حرکتی ندارد، بعد از این که
توبه داده شد، حلال دانسته‌ام.»^۳

۱. اینان که نظرشان به ظاهر آیات است، حتی توجه به این ظاهر را فقط در جایی قبول دارند که میل
آن‌ها باشد. خداوند می‌فرماید: «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَمْدًا وَهِيَ تَمُورٌ مَرًّا السَّحَابُ — کوه‌ها را
می‌بینی، و آن‌ها را ساکن و جامد می‌پنداری، در حالی که مانند ابر در حرکتند.» (نمل/ ۸۸) ظاهر این
آیه دلالت دارد بر این که زمین در حرکت است. و همان گونه در تفسیر نمونه ذیل این آیه اشاره شده
است: «مسئلاً حرکت کوه‌ها بدون حرکت زمین‌های دیگر که به آن‌ها متصل است معنی ندارد، و به
این ترتیب معنی آیه چنین می‌شود که زمین با سرعت حرکت می‌کند، همچون حرکت ابرها.»

۲. مجموع فتاوی و مقالات الشیخ ابن باز ج ۹ ص ۲۲۸

۳. مجموع فتاوی الشیخ ابن باز ج ۳ ص ۱۵۶-۱۵۹

فتواهای داعشی

روند فتواهای عجیب و غریب وهابیون به شیوخ معاصر ایشان نیز کشیده شده است. اینان برای پیشبرد اهداف شوم خود دست به هرگونه تحریف و جنایتی می‌زنند. زنان مسلمان را کافر اعلام می‌کنند و آن‌ها را به اسارت گرفته کنیز می‌نامند و در بازار برده‌فروشان قرن ۲۱ به فروش می‌رسانند.



(۱) یکی از مهم‌ترین و معروف‌ترین فتواهای آن‌ها، "جهاد النکاح" است که آن را محمدالعریفی صادر کرد و همچنان نیز به آن عمل شده و گفته می‌شود بسیاری از اعضای داعش در سودای رسیدن به آن به داعش می‌پیوندند.

شبکه الجهاد العالمی یکی از تربیون‌های القاعده گزارش مفصلی از فتواهای عجیب و غریب داعش منتشر کرد. این شبکه به نقل از محمود الشناوی نویسنده و روزنامه‌نگار عرب برخی از این فتواهای غیر قابل باور را ذکر کرده است:

(۲) ممنوعیت خوردن سالاد خیار و گوجه (به دلیل مونث بودن گوجه و مذکر بودن خیار!) که نباید در یک مکان با یکدیگر جمع شوند.

(۳) حرام بودن خوردن موز برای زنان بدون حضور محرم.

(۴) حرام بودن نشستن زن بر روی صندلی

(۵) ممنوعیت خوردن «گوشت بز» به دلیل عدم پوشیده بودن عورت آن

(۶) ختنه کردن زنان

(۷) گرفتن زکات از زیتون و روغن زیتون

- ۸) واجب بودن جهاد النکاح بر تمام زنان موصل
- ۹) تعطیلی تمامی آرایشگاه‌های مردانه در موصل
- ۱۰) هر کس از بشار اسد حتی در حد یک کلمه حمایت کند باید گردنش قطع شود.
- ۱۱) از دیگر فتواهای عجیب و غریب داعش صدور دستورالعملی برای تمامی دامداران شهر الرقه سوریه است که آن‌ها را مجبور کرده برای تمامی دام‌های خود شلوار بدوزند تا دستگاه تناسلی دام‌ها و به ویژه پستان گاوهای‌شان در انظار عمومی قرار نگیرند و گرنه به ازای هر دامی که این دستورالعمل را اجرا نکند صاحب آن یکصد ضربه شلاق خواهد خورد.
- ۱۲) در این حال ناصرالعمر یکی از شیوخ عربستانی با صدور فتوایی به جنگجویان داعش در شهر موصل و اطراف آن اجازه داد بدون کسب اجازه و موافقت زنان موصل با آنان اعمال منافی عفت انجام دهند.
- ۱۳) بر اساس اسناد و مدارکی که بعد از شکست داعش در مناطقی از عراق از آن‌ها بدست آمده این شیخ به جنگجویان داعش اجازه داده است در صورت مخالفت زنان و دختران عراقی با درخواست غیر اخلاقی آنان به زور متوسل شده و به تمامی آنها تجاوز شود زیرا آن‌ها در حکم کنیز محسوب می‌شوند.
- ۱۴) تکفیر جنبش مقاومت اسلامی فلسطین (حماس) زیرا آن‌ها زیر پرچم و لوای توحید یعنی داعش به مبارزه با یهودیان نمی‌پردازند.
- ۱۵) جهاد از دشمن نزدیک‌تر آغاز می‌شود و این به آن معنی است که باید ابتدا تمامی شیعیان و مخالفان مسلمان در کشورهای اسلامی از بین بروند و بعد به‌سوی دشمنان دیگری همچون رژیم صهیونیستی، آمریکا یا روس‌ها رفت.
- ۱۶) دختران حق پوشیدن شلوار جین یا پولیور را ندارند.
- ۱۷) پسران حق کوتاه کردن مو یا داشتن مدل موی را ندارند، شانه زدن مو جزو موارد ممنوع محسوب شده و مجازات در پی دارد.

۱۸) مراجعه زنان به دکترهای زنان و زایمان برای معالجه ممنوع است.

۱۹) پوشیدن هر نوع شلوار فاق^۱ کوتاه برای مردان در تمامی مناطق ممنوع می‌باشد.

۲۰) هرکسی که در نماز جمعه شرکت نکند با ۲۵ ضربه تازیانه مجازات خواهد شد.

۲۱) زنان و دختران بدون وجود محرم حق نشستن پشت دستگاه رایانه متصل به شبکه اینترنت را ندارند.

۲۲) یک دختر سوری به دلیل ورود به شبکه فیسبوک به اعدام محکوم و سنگسار شد.

۲۳) تمامی دیوارهای اماکن دولتی و مساجد باید به رنگ سیاه در آیند.

۲۴) ترمیم و بازسازی کلیساهای تخریب شده، بر افراشتن صلیب یا بلند کردن صدا برای مسیحیان ممنوع و حمل سلاح برای غیر مسلمانان حتی برای دفاع، نیز از محرمات است.

۲۵) زن‌ها باید نقابی سیاه رنگ پارچه‌ای بسیار ضخیم به صورت داشته باشند در صورتی که این پارچه از نظر ماموران امنیتی ضخیم تشخیص داده نشود زن مذکور بازداشت می‌شود. این قانون علاوه بر زنان شامل مانکن‌های فروشگاه‌ها نیز می‌شود.

۲۶) با این وجود "اسامه القوصی" یکی از مفتی‌های داعش با صدور فتوایی به مردان اجازه چشم‌چرانی داد و مدعی شد که براساس سندی در زمان پیامبر یکی از صحابه در یک چاه مخفی شد و دختر مورد علاقه خود را از آن‌جا مشاهده می‌کرد.

۲۷) خوردن و استفاده از یخ به دلیل آن‌که در دوره پیامبر وجود نداشته ممنوع و حرام است.

۲۸) تمامی مساجدی که در داخل آن مزار یکی از پیامبران یا صالحین در آن قرار گرفته باشد باید ویران گردند.

۱. فاصله خشتک شلوار تا کمر

۲۹) استفاده از تلفن‌های همراه پیشرفته برای جنگجویان رده پایین ممنوع است اما رهبران داعش می‌توانند از آن‌ها استفاده کنند.

۳۰) تمامی دانشکده‌های هنر موجود در موصل تعطیل و تمامی دانشجویان موجود موظف به تحصیل در رشته خطاطی شدند.^۱

روند ایجاد حکومت وهابی

در قرن ۱۲ هجری موقعیت بسیار سخت و اوضاع بسیار نامناسبی که برای مسلمانان پیش آمد و کشورهای اسلامی از هر طرف مورد تهاجم شدید استعمارگران قرار داشت، کیان امت اسلامی از سوی انگلیس، فرانسه، روس و امریکا تهدید می‌شد، جامعه اسلامی بیش از هر زمان دیگری نیاز به وحدت کلمه داشت.

انگلیسی‌ها بخش عظیمی از هند را با زور و تزویر از چنگ مسلمانان خارج ساخته و با پایان دادن به شوکت امپراتوری مسلمان تیموری خواب تسخیر پنجاب و کابل و سواحل خلیج فارس را می‌دیدند.

فرانسوی‌ها به رهبری ناپلئون، مصر و سوریه و فلسطین را با قوه قهریه اشغال کرده و در حالی که به امپراتوری مسلمان عثمانی چنگ و دندان نشان می‌دادند، در اندیشه نفوذ به هند بودند.

روس‌های تزاری با حملات مکرر به ایران و عثمانی می‌کوشیدند قلمرو حکومت خویش را از یک سو تا قسطنطنیه و فلسطین و از سوی دیگر تا خلیج فارس گسترش دهند.

آمریکایی‌ها نیز چشم طمع به کشورهای اسلامی شمال آفریقا دوخته و با گلوله‌باران شهرهای لیبی و الجزایر، سعی در رخنه و نفوذ به جهان اسلام داشتند، جنگ اتریش با عثمانی بر سر صربستان و همکاری ناوگان جنگی هلند با انگلیسی‌ها در محاصره نظامی پایتخت الجزایر نیز در همین دوران بحرانی صورت پذیرفت.

در این عصر که بیش از هر زمانی مسلمانان نیاز به وحدت و همکاری بر ضد دشمن مشترک داشتند، متأسفانه «محمد بن عبد الوهاب» مسلمانان را به جرم توسل به انبیاء و اولیاء الهی، مشرک و بت پرست قلمداد کرد، و فتوا به تکفیر آنان داد، و خون‌شان حلال، و قتل آنان را جایز، و اموال آنان را جزء غنائم جنگی به حساب آورد، و پیروان او به استناد این فتوا هزاران مسلمان بی‌گناه را به خاک و خون کشیدند.^۱

محمد بن عبدالوهاب در گسترش عقاید خود موفق نبود تا جایی که مردم بصره او را از شهر بیرون کردند. وی در سال ۱۱۳۹. ق به حریمه از شهرهای «نجد» رفت و در همین زمان پدرش هم برای امر قضاوت به این شهر نقل مکان کرد. پدر محمد پس از دیدن و مطلع شدن از نظریاتش در دین با او به جدال و نزاع پرداخت و مردم حریمه نیز با او مشکلات فراوان داشتند تا این که پدرش در سال ۱۱۵۳ ه. ق از دنیا رفت. پس از مرگ پدر، محمد بیشتر به اظهار عقایدش پرداخت تا این که جمعی از مردم حریمه به دلیل کمک‌های فراوان مالی و تبلیغاتی بیگانگان، به او گرویدند. محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۶۰. ق (۱۱۲۶ شمسی) به وسیله هماهنگی‌های دولت بریتانیا با محمد ابن سعود (جد آل سعود) که امیر شهر «عینیه» بود آشنا شد و در این شهر به گسترش فرقه خود به کمک محمد ابن سعود پرداخت.

این دو با هم قرار گذاشتند تا قدرت سیاسی در دست ابن سعود و قدرت مذهبی در دست ابن عبدالوهاب باشد.

۱. محققان تاریخ وهابیت ثابت کرده‌اند که این فرقه در اصل به دستور مستقیم وزارت خارجه بریتانیا ایجاد شد، به عنوان مثال به کتاب‌هایی چون "پایه‌های استعمار" از خیری حماد و "تاریخ نجد" از سنت جان ویلی یا عبدالله ویلی و "خاطرات حایم وایزمن" اولین نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی و نیز "خاطرات مستر همفر" و "وهابیت، نقد و تحلیل" از دکتر همایون همّتی مراجعه کنید.

از این سال تا سال ۱۳۱۹ ق. (۱۲۸۰ ش) (نزدیک به ۱۵۰ سال) آل سعود به صورت مکرر در حال جنگ و خونریزی بودند و برخی مواقع فتوحاتی داشتند و در برخی اوقات شکست می‌خوردند. تا جایی که دو بار کل حکومت آن‌ها از بین رفت و حاکمان آنان به دست عثمانی و بعد حکومت مصر اعدام یا کشته شدند.

گسترش نفوذ سیاسی - اقتصادی این خاندان از قرن هجدهم تاکنون را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:

۱. تأسیس دولت آل سعود در درعیه تا چیرگی مصریان

۲. بازگشت به قدرت تا استیلای ابن رشید^۱ بر نجد

۳. چیرگی ابن سعود بر ریاض و آغاز دوران نوین فرمانروایی آل سعود



در سال ۱۳۱۹ ق. (۱۲۸۰ ش) عبدالعزیز بن عبدالرحمان سعودی از کویت به نجد آمد و با کمک بازماندگانی از پیروان مسلک وهابیت و با تکیه بر کمک‌های بی‌دریغ انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها در نهایت کشور عربستان سعودی را تأسیس کرد.^۲ (۱۹۳۲ م. ؛ ۱۳۱۱ ش)^۳

۱. آل رشید حاکمان نیمه مستقل حجاز (مکه و مدینه) در دوران امپراطوری عثمانی بودند.

۲. رضا خان میرپنج هم در سال ۱۳۰۴ حکومت را غصب کرد. نزدیکی زمان به قدرت رسیدن این دو فرد مزدور، نشان می‌دهد که انگلستان طرح دقیقی برای خاورمیانه داشته است.

۳. پس از مرگ عبدالعزیز، پسر دیگرش ملک فیصل و بعد ملک خالد به پادشاهی رسیدند. با مرگ خالد، برادرش فهد، به‌طور رسمی پادشاه عربستان شد. با مرگ فهد، برادرش عبدالله به پادشاهی عربستان رسید، عبدالله در ۲۳ ژانویه ۲۰۱۵ میلادی (۹۳/۱۱/۳) درگذشت و برادر وی، سلمان به پادشاهی رسید.

تروریسم پروری

عربستان سعودی بعد از شکل‌گیری با تکیه بر ثروتی که از فروش نفت به دست آورد به ترویج افکار وهابی‌گری در سطح جهان دست زد. یکی از مهم‌ترین کشورهای که آن‌ها در آن توانستند فعالیت کنند پاکستان بود. نبود ثبات سیاسی در پاکستان و فقر فرهنگی و وابستگی آن‌ها به آمریکا باعث شد وهابی‌گری در این کشور گسترش یابد.

سپاه صحابه در پاکستان اولین گروه تروریستی بود که دست به کشتار مسلمانان به‌ویژه شیعیان زد. این گروه در اوایل دهه ۱۳۶۰ ش. مصادف با سال‌های اول پیروزی انقلاب اسلامی ایران توسط یک روحانی سنی به نام «مولانا حق نواز جهنگوی» تأسیس شد. علت پایه‌ریزی گروه صحابه این بود که از تأثیرگذاری انقلاب اسلامی ایران بر مردم پاکستان جلوگیری کند.

بعد از نفوذ سپاه صحابه در پاکستان، سازمان القاعده توسط اسامه بن لادن در پیشاور پاکستان تشکیل شد. جنگ داخلی افغانستان باعث شد تا زمینه ظهور تربیت شده‌گان این گروه در افغانستان تحت عنوان طالبان به‌وجود بیاید.

گروه طالبان به‌سرعت در سطح کشورهای اسلامی پخش شد و در هر جا دولت مرکزی کمی ضعیف بود به گسترش خود پرداخت. بعد از موج بیداری اسلامی در جهان عرب، بهترین راه برای کنترل شور و هیجان جوانان عرب که خواستار بازگشت به اسلام اصیل بوده و مزدوری سران‌شان برای غربیان را بر نمی‌تافتند، ایجاد درگیری‌های داخلی و برادر کشی بود که وهابی‌ها در مزدوری برای اربابان غربی خود در این زمینه سابقه طولانی داشتند. به همین دلیل از ضعف دولت سوریه و به‌هم‌ریختگی عراق سوء استفاده کرده و این مناطق را دستخوش تجاوزات خود نمودند.

اگر چه سران و مفتی‌های عربستان و قطر و... به تازگی در فتوای خود با این گروه‌ها به‌ویژه داعش مخالفت می‌کنند و داعش هم آنان را تهدید می‌نماید، ولی ریشه تفکر آن‌ها قطعاً یکی بوده و این اختلاف نمایشی را هر فردی که کمی اخبار روز را دنبال نموده و اندکی تحلیل نماید، باور نخواهد کرد.



گروه‌های تکفیری - و به‌ویژه داعش - به‌طور قطع بدون حمایت‌های مالی، لجستیکی و نظامی سران عرب و کشورهای غربی نمی‌توانند به حیات خود ادامه دهند. به‌عنوان مثال فقط به یک موضوع اشاره می‌کنیم:

هزینه‌های داعش؟

بر اساس آخرین خبرهایی که شبکه العربیه به‌عنوان یکی از نزدیک‌ترین رسانه‌ها به گروه داعش منتشر کرده ابو بکر البغدادی در دستورالعملی حقوق جنگجویان این گروه را به ترتیب زیر اعلام کرد.

هر جنگجوی بومی (در سوریه) که ازدواج نماید ۱۲۰۰ دلار هدیه ازدواج دریافت می‌کند و تفاوت نمی‌کند که این ازدواج اول این جنگجو باشد یا سوم و چهارم. حقوق ثابت ماهانه هر جنگجوی در گروه القاعده ۴۰۰ دلار می‌باشد که ۵۰ دلار نیز برای هر فرزند و ۱۰۰ دلار برای هر همسر به این حقوق اضافه می‌شود.

حق مسکن و تامین سوخت خودرو نیز به حقوق هر یک از این جنگجویان اضافه شده در حالی که جنگجویان غیر بومی ماهانه ۴۰۰ دلار اضافی نیز به عنوان حق مهاجرت دریافت می‌کنند.

در چارچوب آخرین آمارهای اعلام شده در مورد شمار جنگجویان داعش که آن‌ها را بین ۱۰ تا ۸۰ هزار جنگجو تخمین می‌زنند و اگر حداقل تخمین‌ها برای شمار



جنگجویان داعش در سوریه و عراق را در نظر بگیریم بازهم تامین پایه حقوق ۴۰۰ دلار برای مثلاً ۱۰ هزار نفر هم به رقم نجومی ۴ میلیون دلار در ماه می‌رسد حال اگر این رقم را ضرب در ۸ (حداکثر شمار

تروریست‌ها) کنیم و به آن هزینه تسلیحات، بمب‌گذاری و... را هم بیافزاییم رقمی می‌رسد که شاید با بودجه یک یا چند کشور جهان سوم برابری کند.

به اعتقاد کارشناسان این رقم سرسام‌آور صرفاً بخش بسیار ناچیزی از مخارج گروه داعش محسوب می‌شود که تنها به جنگجویان معمولی آن‌ها اختصاص می‌یابد، حال اگر هزینه‌های سلاح و مهمات و خودروها، و نیروهای نفوذی را نیز در نظر بگیریم و این مسئله را هم در نظر داشته باشیم که رهبران گروه به ویژه فرماندهان سابق نیروهای نظامی و امنیتی رژیم صدام حسین با این ارقام هرگز رضایت نمی‌دهند، این پرسش مطرح می‌شود که هزینه حداقل چند ده میلیون دلاری داعش از جیب چه کسی پرداخت می‌شود و چه گروه، سازمان یا کشورهایی در این کار دخیل می‌باشند؟^۱

نبرد با مارقین

به نظر می‌رسد فقر فرهنگی و اخلاقی در مجموعه جهان اسلام باعث شده تا تعدادی از افراد جذب مارقین شوند. اختلاف‌انگیزی و جریحه‌دار کردن تعصبات مذهبی نیز یکی دیگر از راه‌های تقویت گروه‌های افراطی و تکفیری است. به همین دلیل بهترین راه برای مقابله با مارقین افزایش قدرت تفکر مسلمانان و آشنایی آن‌ها با مبانی اصیل دینی و اشتباهات و برداشت‌های غلط از دین می‌باشد.

هفته برائت !!!

دو راه کار قدیمی

اروپاییان لااقل دوبار در تاریخ از مسلمانان شکست سخت خوردند. یکبار در اولین دوره خلافت اسلامی که مسلمانان تا اندلس پیش رفتند و چند صده در قلب اروپا حکومت کردند و یکبار هم در دوران عثمانی. اگر چه در هر دو این موارد با اسلامی مواجه شدند که دور از مکتب اهل بیت علیهم السلام بود، اما به هر حال انسجام اسلامی باعث شکست اروپاییان شد. به همین دلیل برای پیروزی راههای زیادی را آزمودند و در نهایت به دو راه کار رسیدند.

اول: خالی کردن دین از محتوای صحیح که نتیجه آن رو آوردن به لذت طلبی و رفاه جویی و در نتیجه دوری از فرهنگ مبارزه و تلاش و روردرویی با ظلم و غارت است و

دوم: ایجاد اختلاف در میان مسلمانان.

اگرچه امروزه همه دربارهی این دو راه کار اطلاعات زیادی دارند و صحبت در مورد آن صحبت می کنند، اما متأسفانه هنوز هم این روش ها در دنیای اسلام تاثیر گذار است. البته شکل اجرای آن کمی پیچیده تر شده که این امر با توجه به آگاهی های نسبی ایجاد شده در جهان اسلام طبیعی است. زیرا اگر این کار شفاف صورت بگیرد به طور قطع مسلمانان فریب آن را نمی خورند.

شیعه و مقاومت

تجربه دو قرن گذشته و مبارزات شیعیان در مقابل دول استعماری و پیروزی انقلاب اسلامی و گسترش اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله وسلم به دشمنان اسلام آموخته است که باید جلوی نشر افکار تشیع گرفته شود. برای این کار هم دو راه کار اصلی در پیش گرفته شده است:

اول: جلوگیری از نشر افکار شیعه با شعله‌ور کردن آتش کینه‌ی دیگر فرق اسلامی. زیرا اگر فضا جنجالی شد؛ دیگر مسلمانان حاضر نخواهند بود تا در یک فضای سالم و علمی به شناخت مکتب اهل بیت علیهم السلام رو آورند.

دوم: خالی کردن اعتقادات شیعیان از محتوای اصلی و پرداختن به امور فرعی و حاشیه‌ای زیرا در صورت تحقق این امر دیگر شیعیان برای آن‌ها هیچ خطری نخواهند داشت. برای تحقق راه کار اول هم به دو جریان نیاز است:

۱- اهل سنتی که با توهین و فحاشی به شیعه و خشونت تروریستی نسبت به آنان، شیعیان را وادار به واکنش نمایند تا آتش اختلافات و کینه‌ها شعله‌ور گردد.

۲- کسانی از خود شیعیان که با تعصب کور غیر مذهبی که حتی فراتر از دستورات اهل بیت است، دیگر شیعیان را وارد بازی خطرناک استکبار نمایند.

برای راه کار دوم هم به طور قطع باید به سراغ کسانی بروند که خود را شیعه می‌نامند و گر نه نمی‌توانند جامعه شیعیان را فریب دهند.

متأسفانه برای تحقق قسمت اول راه کار اول تکفیری‌ها و وهابی‌ها در دست استکبار جهانی هستند و برای قسمت دوم راه کار اول و راه کار دوم به دنبال افراد شهرت طلب و کم‌بینشی در دنیای شیعه رفته و از آن‌ها مانند یک مزدور برای تحقق اهداف خود بهره می‌برند.

مخافت با وحدت

این مساله در طول تاریخ همواره مورد توجه علمای شیعه بوده تا جایی که حتی در دوران مشروطه نیز مراجع تقلید شیعه بیانیه‌ای جهت حفظ وحدت اسلامی صادر کردند و نوشتند: «چون دیدیم که اختلاف فرقه‌های پنج‌گانه مسلمین موجب انحطاط دول اسلام و استیلای خارجیان شده‌است، به جهت حفظ کلمه جامع دینیه و دفاع از شریعت محمدیه، فتاوی مجتهدین عظام، که رؤسای شیعه جعفریه هستند، و مجتهدین اهل سنت، اتفاق نموده بر وجوب تمسک به حبل اسلام... و اتفاق شد بر وجوب اتحاد تمام مسلمین در حفظ بیضه اسلام و نگهداری جمع مملکت‌های اسلامی از تشبهات دول بیگانه و حمله‌های سلطنت‌های صلیبیه، متحد شد رای جمیعاً برای حفظ حوزه اسلامی بر این که تمام قوت و نفوذ خود را بر این خصوص مبذول داریم و از هیچ‌گونه اقدامی که مقتضی است فروگذار نکنیم... چنانچه حق تعالی فرموده: أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ^۱ و متذکر می‌سازیم عامه مسلمانان را به برادری که خداوند بین تمام مومنین بست و اعلان می‌کنیم وجوب اجتناب از چیزهایی که موجب نفاق و شقاق است...»^۲

اما متأسفانه عده‌ای با استفاده از امکاناتی که دولت‌های غربی در اختیار آن‌ها گذاشته‌اند و راه‌اندازی شبکه‌های ماهواره‌ای به نام شیعه، به این اختلافات دامن زده و با توهین به اعتقادات اهل سنت و صحابه مورد احترام آنان در این شبکه‌ها، آب به آسیاب دشمن می‌ریزند.

۱. فتح/۲۹

۲. آیت‌الله نورالله نجفی اصفهانی، آخوند خراسانی، سید اسماعیل صدر، شیخ الشریعه اصفهانی و شیخ عبدالله مازندرانی از امضا کنندگان این بیانیه بودند.

نگارنده در یک فیلم کوتاه که در یکی از این شبکه‌ها پخش شده بود دیدم فردی که به عنوان «حجت‌الاسلام عبدالرضا درایتی»^۱ معرفی شده بود با کنار هم قرار دادن آیات و روایات و



تفسیر آن‌ها به صورت دل‌خواه نتیجه گرفت که بیان این مطالب باعث اختلاف نیست و گفت: «شعار شما درباره‌ی وحدت باعث اختلاف است!!! زیرا اگر مطالب گفته شود همه به مکتب اهل بیت گرویده و به وحدت می‌رسند!!!» سپس گفت: «بیان مطالب علمی و بحث جایز و توهین و قتل جایز نیست.»

این سخن وی نگارنده را به یاد فرمایش امیرالمؤمنین انداخت که: «كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ»^۲ زیرا برای هر انسان آگاهی روشن است که جای بحث علمی در شبکه‌های ماهواره‌ای نیست. ضمن آن‌که ایشان در پایان مطلب به بهانه بحث علمی شروع به توهین به صحابه و خلیفه دوم کرد و به بهانه وهابی‌ها همه‌ی اهل سنت را سرزنش نمود. اگر کسی به‌طور منظم این شبکه‌ها و شبکه‌های مربوط به وهابیون را دنبال کند متوجه می‌شود که آن‌ها اگر چه در ظاهر با هم اختلاف دارند و به یکدیگر توهین هم می‌کنند اما، در عمل مانند دو لبه‌ی یک قیچی عمل کرده و با این‌که در جهت مخالف هم حرکت می‌کنند به یک هدف مشترک می‌رسند و آن ایجاد اختلاف است.

از رفتار این شبکه‌های مدعی محبت اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، در

۱. فیلم‌های کوتاه بسیار زیادی از ایشان با این‌گونه مضامین در فضای مجازی وجود دارد ولی با بررسی ما فیلم مورد اشاره بسیار تکرار شده است.

۲. نهج البلاغة (للصّبحی صالح) ص ۸۲؛ خطبه ۴۰

حال حاضر گروه تروریستی داعش و امثال آن بیشترین بهره را می‌برند. زیرا در سراسر جهان سخنان ایشان را نشان داده و به اعل سنت القاء می‌کنند که شیعیان به مقدسات آن‌ها توهین می‌نمایند و برای جهاد با این کفار باید همه به آن‌ها پیوندند. نتیجه آن‌هم یارگیری آن‌ها از تمام کشورهای دنیاست.



هفته برأت

از ابتکارات جدید این افراد این است که درست در ایامی که هفته وحدت نامیده شده، هفته برأت اعلام نمودند. متن اعلام به شرح زیر است:

شورای سیاست‌گذاری شبکه جهانی امام حسین علیه‌السلام در بیانیه‌ای اعلام داشت: «روز نهم ربیع‌الاول طبق فرموده اهل بیت علیهم‌السلام روز غدیر ثانی نامگذاری شده است و این تعبیر حکایت از اهمیت دو موضوع تولی و تبری در مکتب اهل بیت دارد و حاکی از آن است که تبری و تولی به‌عنوان مکمل یکدیگر بایستی مورد توجه قرار بگیرد از این رو بر خود لازم می‌دانیم که از روز ۹ لغایت ۱۵ ربیع‌الاول را به‌عنوان هفته برأت نامگذاری کنیم تا از این شبکه مقدسه پیام برأت ازدشمنان خاندان رسالت را با اتکا به عمل معصومین به جهان صادر نماییم.»

با توجه به این‌که این زمان بنا به اعلام آنان زمان کشته شدن خلیفه دوم به دست یک ایرانی به نام فیروز است، بازتاب منفی آن در جهان اسلام نسبت به شیعیان و به‌خصوص شیعیان ایران را چند برابر می‌کند.

البته با اعتراضات شدید شیعیان بیدار در سراسر جهان این فرقه از کار خود دست

کشید.



هتاک‌های یاسر الحیب

یکی از افراد مهمی که نقش محوری در این جریان ایفا می‌کند، روحانی جوانی به نام «یاسر الحیب» — معروف به «شیخ خوش‌پوش انگلیسی» — است. وی سعی دارد

خود را سینه‌چاک تفکرات شیعه و دشمن درجه یک وهابیت نشان دهد. سید حسن نصرالله درباره این فرد تعبیر دقیقی به کار برده و گفته است: «شخص شیعی غیر معروف عند الشيعة أساساً»

جشن وفات همسر پیامبر

یاسر الحیب در سال ۲۰۱۰ مطابق با رمضان ۱۴۳۱ برای نخستین بار اقدام به برگزاری علنی مراسم جشنی به مناسبت سالروز وفات عایشه، همسر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نمود که انتشار خبر آن، منجر به برانگیخته شدن خشم مسلمانان در دنیا شد.

کتاب موهن

وی نه تنها دست از این اقدامات بر نداشته، بلکه مواضع خویش را در مورد عایشه در یک کتاب منتشر کرد. کتابی که عنوانی بسیار زشت و ناپسند داشت. نکته مهم کتاب وی این است که احادیثی که سند معتبری ندارد را جمع‌آوری نموده و بر خلاف نصّ فقه امامیه تهمت ناروا به همسر پیامبر زده است.



نظر برخی علمای شیعه در این خصوص:

۱. علامه محمد باقر مجلسی رحمت‌الله‌علیه در بحار می‌نویسد:

«همه‌ی مسلمانان به قداست و پاکی همسران پیامبر اقرار دارند، بلکه البته برخی از آن‌ها به سرکشی برخی از همسران نبی در مخالفت‌شان با علی علیه‌السلام معتقدند.»^۱

۲. علامه طبرسی رضوان‌الله‌علیه

قال ابن عباس: كانت امرأة نوح كافرة تقول للناس أنه مجنون وإذا آمن بنوح أحد أخبرت الجبابرة من قوم نوح به و كانت امرأة لوط تدل على أضيافه فكان ذلك خيانتهم و ما بغت امرأة نبی قط و إنما كانت خيانتهم في الدين: ابن عباس گوید: زن نوح علیه‌السلام کافر بوده و به مردم می‌گفت نوح دیوانه است و هر گاه یک نفر به نوح ایمان می‌آورد خبر می‌داد ستمگران از قوم نوح را و زن لوط مردم را به میهمانی‌های لوط راهنمایی می‌کرد. پس این بود خیانت آن دو زن و هیچ زن پیغمبری مرتکب زنا نشد و خیانت آن‌ها در دین بود نه در ناموس و بی‌عفتی.»^۲

۳. شیخ الطائفة محمد بن حسن طوسی أعلى‌الله درجاته

«همسر هیچ پیامبری مرتکب زنا نشد، چرا که این امر سبب بیزاری و روی گردانی از فرستاده‌ی خدا و خوردن لکه ننگی به ایشان می‌شود. پس هر که به کسی از همسران پیامبر نسبت زنا دهد خطای بزرگی مرتکب شده است.»^۳

۱. فعلى اى هذه مقالة يخالفها المسلمون باجمعهم من الخاصة و العامة و كلهم يقرون بقداصة اذيال أزواج النبي صلى الله عليه و آله ممّا ذكر، نعم بعضهم يعتقدون عصيان بعضهن لمخالفتها أمير المؤمنين علي عليه السلام. بحار الأنوار (ط - بيروت) ج ۲۲ ص ۲۴۰ - همین مضمون در «البرهان فى تفسير القرآن» نوشته سيد هاشم بن سليمان بحرانی ج ۵ ص ۴۳۱؛ آمده است.

۲. مجمع البيان فى تفسير القرآن ج ۱۰ ص ۴۷۹ - قال ابن عباس: كانت امرأة نوح كافرة تقول...

۳. التبيان فى تفسير القرآن؛ ج ۱۰ ص ۵۲

۴. علامه سید محمد حسین طباطبایی قدس سره

حضرت علامه، ذیل آیه ۲۶ سوره نور می فرماید: «این آیات به داستان افک اشاره می کند، که اهل سنت آن را مربوط به عایشه ام المؤمنین دانسته اند، ولی شیعه آن را درباره ی ماریه قبطیه مادر ابراهیم معتقد است، همان ماریه که "مقوقس" پادشاه مصر او را به عنوان هدیه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرستاد، و هر دو حدیث - چه آن حدیثی که از سنی ها است و چه آن حدیثی که از شیعه ها رسیده - خالی از اشکال نیست.»^۱

ایشان در ادامه و در رد احادیث اهل سنت دو دلیل عمده را اقامه می فرمایند و توضیح می دهند که:

«دلالیت عموم روایات بر سوء ظن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نسبت به عایشه جای هیچ حرفی نیست، و حال آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اجل از این سوء ظن است و چه طور نباشد؟ با این که خدای تعالی سایر مردم را از این سوء ظن توبیخ نموده و فرمود: "چرا وقتی مؤمنین و مؤمنات این را شنیدند حسن ظن به یکدیگر از خود نشان ندادند، و نگفتند که این افترا بی استعاره؟"^۲، و وقتی حسن ظن به مؤمنین از لوازم ایمان باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سزاوارتر به آن است، و سزاوارتر از اجتناب از سوء ظن است که خود یکی از گناهان می باشد و مقام نبوت و عصمت الهی او با چنین گناهی نمی سازد. علاوه بر این قرآن کریم تصریح کرده به این که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دارای حسن ظن به مؤمنین است و

۱. ترجمه تفسیر المیزان؛ ج ۱۵ ص ۱۲۷

۲. لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِنَفْسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ. (نور/۱۲)

فرموده: "وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ، يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ، وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ، وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ"^۱

از این هم که بگذریم اصولاً اگر بنا باشد گناهای چون زنا در خانواده پیغمبر نیز راه پیدا کند، مایه تنفر دل‌ها از او شده و دعوت او لغو می‌گردد، و بر خدا لازم است که خاندان او را از چنین گناهای حفظ فرماید، و این حجت و دلیل عقلی عفت زنان آن جناب را به حسب واقع ثابت می‌کند، نه عفت ظاهری را فقط، و با این که عقل همه ما این معنا را درک می‌کند، چه‌طور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن را درک نکرده و نسبت به همسر خود دچار تردید می‌شود.^۲

جشن عید بقرا^۳

وی با استمرار حرکت خود، اقدام به برپایی مراسم جشن در سالروز منتسب به مرگ خلیفه دوم نمود و در اقدامی عجیب این برنامه‌ها را به صورت زنده از شبکه ماهواره‌ای خود منتشر ساخت. اقدامی که تعجب بسیاری از مسلمانان در فرق مختلف اهل سنت و شیعیان را به همراه داشت.

۱. از آن‌ها کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند او خوش باور و (سر تا پا) گوش است، بگو خوش باور بودن او به نفع شما است او ایمان به خدا دارد و مؤمنان را تصدیق می‌کند و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند، و آن‌ها که فرستاده خدا را آزار می‌دهند عذاب دردناکی دارند. توبه/۶۱

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۵، ص ۱۴۳

۳. بقرا به معنی شکافتن است و بنا به گفته این گونه افراد چون شکم خلیفه دوم در این روز پاره شده آن را عید بقرا نامیده‌اند.

بت را هم سبّ نکنید

تحریکات این جریان منحرف در حالی است که قرآن کریم می‌فرماید:

«وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ

أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ - (به معبود) کسانی که غیر

خدا را می‌خوانند دشنام ندهید، مبدا آن‌ها (نیز) از روی (ظلم و) جهل، خدا را دشنام

دهند! این چنین برای هر امتی عمل‌شان را زینت دادیم سپس بازگشت همه آنان به

سوی پروردگارشان است و آن‌ها را از آن چه عمل می‌کردند، آگاه می‌سازد (و پاداش و

کیفر می‌دهد).» (انعام/۱۰۸)

به طوری که از بعضی روایات استفاده می‌شود، جمعی از مؤمنان بر اثر ناراحتی

شدید که از مساله بت پرستی داشتند، گاهی بت‌های مشرکان را به باد ناسزا گرفته و

به آن‌ها دشنام می‌دادند، قرآن صریحاً از این موضوع، نهی کرد و رعایت اصول ادب و

عفت و نزاکت در بیان را، حتی در برابر خرافاتی‌ترین و بدترین ادیان، لازم می‌شمارد.

دلیل این موضوع، روشن است، زیرا با دشنام و ناسزا نمی‌توان کسی را از مسیر

غلط باز داشت، بلکه به عکس، تعصب شدید آمیخته با جهالت که در این گونه افراد

است، سبب می‌شود که به اصطلاح روی دنده لجاجت افتاده، در آئین باطل خود

راسخ‌تر شوند، سهل است زبان به بدگویی و توهین نسبت به ساحت قدس پروردگار

بگشایند، زیرا هر گروه و ملتی نسبت به عقائد و اعمال خود، تعصب دارد همان‌طور که

قرآن در جمله بعد می‌فرماید: «ما این چنین برای هر جمعیتی عمل‌شان را زینت

دادیم.»

**اگر شما به جای دشنام،
اعمال آن‌ها را
برشمرد و حالات آن‌ها
را متذکر شوید به حق
و راستی نزدیک‌تر است**

در روایات اسلامی نیز منطق قرآن درباره‌ی ترک دشنام به گمراهان و منحرفان، تعقیب شده و پیشوایان بزرگ اسلام به مسلمانان دستور داده‌اند همیشه روی منطق و استدلال تکیه کنند و به حربه‌ی بی‌حاصل دشنام نسبت به معتقدات مخالفان، متوسل نشوند، در نهج‌البلاغه می‌خوانیم که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به جمعی از

یارانش که پیروان معاویه را در ایام جنگ صفین دشنام می‌دادند می‌فرماید:^۱

«إِنِّي أُكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ وَلَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَذَكَّرْتُمْ حَالَهُمْ كَانَ

أَصُوبَ فِي الْقَوْلِ وَأَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ - من خوش ندارم که شما فحاش باشید، اگر شما به جای دشنام، اعمال آن‌ها را برشمرد و حالات آن‌ها را متذکر شوید (و روی اعمال‌شان تجزیه و تحلیل نمائید) به حق و راستی نزدیک‌تر است و برای اتمام حجت بهتر.»^۲

"آلوسی" دانشمند معروف سنی، در تفسیر "روح المعانی" نقل می‌کند که بعضی از عوام جاهل هنگامی مشاهده کرد بعضی از شیعیان، سبّ شیخین می‌کند، ناراحت شد و شروع به اهانت به مقام علی علیه‌السلام کرد، هنگامی که از او سؤال کردند چرا به علی علیه‌السلام که مورد احترام توست اهانت می‌کنی؟

گفت: «من می‌خواستم شیعه‌ها را ناراحت کنم زیرا هیچ چیز را ناراحت کننده‌تر از

این موضوع برای آن‌ها ندیدم!، و بعد او را به توبه از این عمل وادار ساختند.»^۳

۱. تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۳۹۴

۲. نهج‌البلاغه (للصّحیّ صالح) ص ۳۲۳؛ خطبه ۲۰۶

۳. تفسیر روح المعانی، ج ۷ ص ۲۱۸

فتوای امام خامنه‌ای

جمعی از علما و فرهیختگان شیعه منطقه احساء عربستان سعودی از مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در خصوص اهانت و استفاده از کلمات تحقیرآمیز و توهین به همسر پیامبر اسلام سؤال نمودند و ایشان در پاسخ فرمودند:

اهانت به نمادها و شخصیت‌های اسلامی برادران اهل تسنن ما حرام است و به‌طریق اولی هر چیزی که موجب اخلال در شرافت و هر گونه اتهام به همسر نبی مکرم اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) باشد، حرام است. بلکه این اقدام نسبت به همسران انبیاء ممنوع است و به‌ویژه نسبت به سرور ایشان حضرت رسول اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم).^۱

البته ایشان در سال‌های قبل هم فرموده بودند:

امروز این جماعت وهابی و سلفی، شیعه را کافر می‌داند؛ سنی محب اهل‌بیت را هم کافر می‌داند؛ سنی پیرو طریقه‌های عرفانی و قادری را هم کافر می‌داند! این فکر غلط از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ همه‌ی مردم شیعه در سراسر دنیا، مردم سنی شافعی در شمال آفریقا، یا مالکی در کشورهای آفریقایی مرکزی - که این‌ها محب و دوستدار اهل‌بیتند؛ طریقه‌های عرفانی این‌ها به اهل‌بیت منتهی می‌شود - کافرند؛ چرا؟ چون به مرقد حسین بن علی در قاهره احترام می‌گذارند و مسجد رأس‌الحسین را مورد تقدیس قرار می‌دهند؛ به این جهت این‌ها کافرند! شیعه که کافر است؛ سنی سقّزی و سنندجی و مریوانی هم اگر با طریقه‌ی قادری یا نقش‌بندی ارتباط داشته باشد، او هم کافر است! این فکر، چه فکری است؟ چرا با این فکر غلط و شوم بین برادران مسلمان

۱. يَحْرُمُ النَّبِيلُ مِنْ رُمُوزِ إِخْوَانِنَا السُّنَّةَ فَضْلاً عَنْ إِتْهَامِ زَوْجِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِمَا يُخِلُّ بِشَرَفِهَا بَلْ هَذَا الْأَمْرُ مُتَنَبِّعٌ عَلَى نِسَاءِ الْأَنْبِيَاءِ وَخُصُوصاً سَيِّدِهِمُ الرَّسُولُ الْأَعْظَمُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)

اختلاف ایجاد بشود؟ به آن شیعه‌ای هم که از روی نادانی و غفلت، یا گاهی از روی غرض - این را هم سراغ داریم و افرادی را هم از بین شیعیان می‌شناسیم که فقط مسئله‌شان مسئله‌ی نادانی نیست، بلکه مأموریت دارند برای این‌که ایجاد اختلاف کنند - به مقدسات اهل سنت اهانت می‌کند، عرض می‌کنم: رفتار هر دو گروه حرام شرعی است و خلاف قانونی است.^۱

تکفیر شیعیان و مراجع عظام

الحبيب با توجه به موضع‌گیری منفی علما و مراجع شیعه علیه وی که به دلیل اعمال او بود، ناگهان لبه حملات و انتقادات خویش را به سوی طیفی وسیع از علمای شیعه کشاند و در این راه، هر روز، چهره‌ای جدید از میان علمای شیعه را هدف گرفت. به گونه‌ای که در موارد بسیاری آن‌ها را تا حد کفر و خروج از دین تکفیر نمود. او با انتقاد از نگرش‌های عرفانی طیفی از علمای شیعه مانند حضرت امام خمینی، علامه طباطبایی، آیت‌الله بهجت، آیت‌الله سیستانی، آیت‌الله حکیم و سایر مراجع بزرگ شیعه در کشورهای منطقه و ... همگی ایشان را منحرف خواند و حملات شدیدی را بر ضد شهید آیت‌الله محمد باقر صدر انجام داد و در گفتاری ناپسند مدعی شد که ایشان در حالی از این دنیا رفته که از مذهب تشیع خارج شده بود.

الحبيب همچنین ضمن فاسق قلمداد کردن سید حسن نصرالله طی سخنانی گفت که اگر بن‌لادن و قرضاوی مجاهد هستند، سید حسن نیز مجاهد است. یاسر الحبيب اگرچه در قبال مرجعیت آیت‌الله سیستانی در روزهای ابتدایی فعالیت‌هایش بسیار محتاطانه سخن می‌گفت اما هر روز به جسارت خویش در قبال ایشان نیز افزود تا

۱. فرمایشات در جمع مردم استان کردستان در میدان آزادی سنندج - ۱۳۸۸/۲/۲۲

این که در نهایت از عباراتی بسیار سخیف و ناپسند در قبال ایشان استفاده کرد. او بعد از ابراز این اظهارات سخیف، مدعی شد که آیت الله سیستانی توجهی به نگاه‌های نسل جدید تشیع نداشته و عن قریب است که شاهد طغیان تشیع بر ضد مرجعیت باشد.

سند مزدوری

در حالی که پخش برنامه‌های برون مرزی صدا و سیمای جمهوری اسلامی با مشکل روبروست و هر از چند گاهی کشورهای غربی برای آن مشکل ایجاد می‌کنند، این جریان دارای چندین شبکه ماهواره‌ای است - که همگی در خارج از ایران هستند - که به راحتی پخش می‌شود.

نکته قابل تأمل آن جاست که هزینه احداث و راهاندازی و مدیریت این شبکه‌ها چگونه تأمین می‌شود؟



ترویج قمه کشی

یکی از نکات قابل تامل دیگر این است که این طیف، از هرگونه عملی که در میان شیعیان موجب وهن مذهب باشد حمایت می‌کند. به‌ویژه اگر این حمایت بوی مخالفت با دستورات ولی فقیه بدهد.

حضرت امام خامنه‌ای درباره‌ی قمه‌زنی و برخی خرافات دیگر فرمودند:

بنده خیلی متأسفم که بگویم در این سه، چهار سال اخیر، برخی کارها در ارتباط با مراسم عزاداری ماه محرم دیده شده است که دست‌هایی به غلط، آن را در جامعه‌ی ما ترویج کرده‌اند. کارهایی را باب می‌کنند و رواج می‌دهند که هر کس ناظر آن باشد، برایش سؤال به وجود می‌آید. به‌عنوان مثال، در قدیم‌الایام بین طبقه‌ی عوام الناس معمول بود که در روزهای عزاداری، به بدن خودشان قفل می‌زدند! البته، پس از مدتی، بزرگان و علما آن را منع کردند و این رسم غلط برافتاد. اما باز مجدداً شروع به ترویج این رسم کرده‌اند و شنیدم که بعضی افراد، در گوشه و کنار این کشور، به بدن خودشان قفل می‌زنند! این چه کار غلطی است که بعضی افراد انجام می‌دهند؟

قمه زدن نیز همین‌طور است. قمه زدن هم از کارهای خلاف است. می‌دانم عده‌ای خواهند گفت: «حق این بود که فلانی اسم قمه را نمی‌آورد.» خواهند گفت: «شما به قمه زدن چه کار داشتید؟ عده‌ای می‌زنند؛ بگذارید بزنند!» نه؛ نمی‌شود در مقابل این کار غلط سکوت کرد. اگر به گونه‌ای که طی چهار، پنج سال اخیر بعد از جنگ، قمه‌زدن را ترویج کردند و هنوز هم می‌کنند، در زمان حیات مبارک امام رضوان‌الله‌علیه ترویج می‌کردند، قطعاً ایشان در مقابل این قضیه می‌ایستادند. کار غلطی است که عده‌ای قمه به دست بگیرند و به سر



خودشان بزنند و خون بریزند. این کار را می کنند که چه بشود؟! کجای این حرکت، عزاداری است؟! البته، دست بر سر زدن، به نوعی نشانه ی عزاداری است. شما بارها دیده اید، کسانی که مصیبتی برای شان پیش می آید، بر سر و سینه ی خود می کوبند. این نشانه ی عزاداری معمولی است. اما شما تا به حال کجا دیده اید که فردی به خاطر رویکرد مصیبت عزیزترین عزیزانش، با شمشیر بر مغز خود بکوبد و از سر خود خون جاری کند؟! کجای این کار، عزاداری است؟! قمه زدن، سنتی جعلی است. از اموری است که مربوط به دین نیست و بلاشک، خدا هم از انجام آن راضی نیست. علمای سلف دست شان بسته بود و نمی توانستند بگویند «این کار، غلط و خلاف است.» امروز روز حاکمیت اسلام و روز جلوه ی اسلام است. نباید کاری کنیم که آحاد جامعه ی اسلامی برتر، یعنی جامعه ی محبّ اهل بیت علیهم السّلام که به نام مقدس ولیّ عصر ارواحافداه، به نام حسین بن علی

علیه السّلام و به نام امیرالمؤمنین علیه الصّلاه والسّلام، مفتخرند، در نظر مسلمانان و غیرمسلمانان عالم، به عنوان یک گروه آدم‌های خرافی بی منطق معرفی شوند. من حقیقتاً هر چه فکر کردم، دیدم نمی توانم این مطلب - قمه زدن - را که قطعاً یک خلاف و یک بدعت است، به اطلاع مردم عزیزمان نرسانم. این کار را نکنند. بنده راضی نیستم. اگر کسی تظاهر به این معنا کند که بخواهد قمه بزند، من قلباً از او ناراضی‌ام. این را من جداً عرض می کنم. یک وقت بود در گوشه و کنار، چند نفر دور هم جمع می شدند و دور از انظار عمومی مبادرت به قمه زنی می کردند و کارشان، تظاهر - به این معنا که امروز هست - نبود. کسی هم به خوب و بدِ عملشان کار نداشت؛ چرا که در دایره‌ی محدودی انجام می شد. اما یک وقت بناست که چند هزار نفر، ناگهان در خیابانی از خیابان‌های تهران یا قم یا شهرهای آذربایجان و یا شهرهای خراسان ظاهر شوند و با قمه و شمشیر بر سر خودشان ضربه وارد کنند. این کار، قطعاً خلاف است. امام حسین علیه السّلام، به این معنا راضی نیست. من نمی دانم کدام سلیقه‌هایی و از کجا این بدعت‌های عجیب و خلاف را وارد جوامع اسلامی و جامعه‌ی انقلابی ما می کنند؟!

اخیراً یک بدعت عجیب و غریب و نامأنوس دیگر هم در باب زیارت درست کرده‌اند! بدین ترتیب که وقتی می خواهند قبور مطهر ائمه علیهم السّلام را زیارت کنند، از درِ صحن که وارد می شوند، روی زمین می خوابند و سینه خیز خود را به حرم می رسانند! شما می دانید که قبر مطهر پیغمبر صلوٰه‌الله علیه و قبور مطهر امام حسین، امام صادق، موسی بن جعفر، امام رضا و بقیه‌ی ائمه علیهم السّلام را همه‌ی مردم، ایضاً علما و فقهای بزرگ، در مدینه و عراق و ایران، زیارت می کردند. آیا هرگز شنیده‌اید که یک نفر از ائمه علیهم السّلام و یا علما، وقتی می خواستند



زیارت کنند، خود را از درِ صحن، به طور سینه خیز به حرم برسانند؟! اگر این کار، مستحسن و مستحب بود و مقبول و خوب می نمود، بزرگان ما به انجامش مبادرت می کردند. اما نکردند. حتی نقل شد که مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی رضوان الله تعالی علیه، آن عالم بزرگ و مجتهد قوی و عمیق و روشنفکر، عتبه بوسی را با این که شاید مستحب باشد، منع می کرد. احتمالاً استحباب بوسیدن عتبه، در روایت وارد شده است. در کتب دعا که هست. به ذهنم این است که برای عتبه بوسی، روایت هم وجود دارد. با این که این کار مستحب است، ایشان می گفتند «انجامش ندهید، تا مبادا دشمنان خیال کنند سجده می کنیم؛ و علیه شیعه، تشیعی درست نکنند.» اما امروز، وقتی عده ای وارد صحن مطهر علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والسلام می شوند، خود را به زمین می اندازند و دویست متر راه را به طور سینه خیز می پیمایند تا خود را به حرم برسانند! آیا این کار درستی است؟ نه؛ این کار، غلط است. اصلاً اهانت به دین و زیارت است.

چه کسی چنین بدعت‌هایی را بین مردم رواج می‌دهد؟ نکند این هم کار دشمن باشد؟! این‌ها را به مردم بگوئید و ذهن‌ها را روشن کنید.^۱

با نگاهی گذرا به پایگاه‌های اینترنتی و بررسی شبکه‌های این طیف متوجه خواهید شد که این‌ها تمام مواردی را که امام خامنه‌ای از آن نهی کردند به شدت تبلیغ نموده و برای ترویج آن کتاب و سی‌دی تهیه نموده و تکثیر می‌کنند. در این راه از گفتن دروغ و جعل سخنان و امضاء علما و... هیچ ابایی ندارند.

امام خامنه‌ای دو بار دیگر هم در واکنش به چنین اعمالی فرمودند:

به نظر ما قمه زنی یک خلاف شرع قطعی بود

و هست؛ این را ما اعلام کردیم و بزرگانی هم حمایت کردند؛ اما بعد دیدیم از گوشه و کنار کسانی در جهت عکس این عمل می‌کنند! اگر قمه زنی اشکال هم نداشته باشد و حرام هم نباشد، واجب که نیست؛ چرا در جاهایی برای این چیزهای بعضاً خرافی انگیزه وجود دارد؟ آن‌هایی هم که جنبه‌ی خرافی محض ندارد،

امام خامنه‌ای:

قمه‌زنی یک

خلاف شرع

قطعی بود و

هست.

لااقل این مقدار هست که در دنیای امروز، در ارتباطات امروز، در فرهنگ رایج جهانی امروز، در عقلانیاتی که امروز در داخل خانه‌های ما و بین جوانان و دختران و پسران ما رایج است، عکس‌العمل نامناسب ایجاد خواهد کرد. این‌ها از

۱. فرمایشات در جمع روحانیون استان «کهگیلویه و بویراحمد» ۱۳۷۳/۰۳/۱۷

بَیِّنَات شرع نیست که ما بگوییم چه دنیا بپسندد، چه نپسندد، ما باید این‌ها را بگوییم؛ حداقل این‌ها چیزهای مشکوک‌فیه است.^۱

ما چند سال پیش این‌جا راجع به قمه‌زنی - امری که «بَیِّنُ الْغَیِّ» است - مطالبی گفتیم؛ بزرگانی صحبت کردند، نجابت کردند، قبول کردند و مردم زیادی هم پذیرفتند؛ یک وقت دیدیم از گوشه‌هایی سروصدا بلند شد که آقا شما با امام حسین مخالفید! معنای «سفينة النجاة و مصباح الهدی» این است که ما عملی را که بلاشک شرعاً محل اشکال است و به عنوان ثانوی هم حرام مسلم و بین است، انجام دهیم؟^۲

مراقب باشیم

آیت‌الله مصباح یزدی در خصوص زمینه انحرافات در مذهب شیعه فرموده‌اند: ما هم که در طرف حق هستیم، ممکن است در افکار، رفتار و در کارهای‌مان مرتکب اشتباه‌هایی شویم. در کتاب‌های ما نیز چیزهایی وجود دارد که طبق نظر بزرگان و متخصصان صحیح نیست. برای نمونه، مسأله تحریف قرآن که در بعضی از روایات ما آمده و در کتاب‌های ما هم وجود دارد، دستاویزی برای دشمنان اسلام است. البته مسأله تحریف قرآن هم در روایات اهل تسنن و هم در روایات ما مطرح شده و پیداست که دست دشمن واحدی این‌ها را درست کرده است؛ ولی این‌که در پاسخ بگوییم: اگر این مسأله در روایات ما هست، در روایات شما هم وجود دارد، در مقام جدل است. ما باید یک راه صحیح و منطقی داشته باشیم، باید از این‌گونه مسائل

۱. فرمایشات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۸۳/۱۲/۲۷

۲. فرمایشات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۸۴/۰۶/۱۷

پند بگیریم، باید برای پیشرفت در مسیر درست، راه صحیحی پیشنهاد کنیم، نباید سوژه‌ای به دست دشمنان بدهیم تا آن‌ها دوباره با استفاده از اشتباه‌های ما یک مذهب جدید یا انحراف جدیدی درست کنند. برخورد، استدلال و مبارزات فکری ما باید بر اساسی استوار باشد که هم پیش خدا سرفراز باشیم و هم دشمن نتواند سوءاستفاده کند.

اگر با تفکر انحرافی و با کسانی که به تبع آن، گرایش‌های انحرافی پیدا کردند، با مسامحه برخورد شود، کم‌کم آن تفکر به پیش می‌رود و در آینده به صورت فرقه یا گروهی خطرناک در می‌آید.

آب را از سرچشمه باید تمیز کرد و نگذاشت گل‌آلود شود. اگر با تفکر انحرافی و با کسانی که به تبع آن، گرایش‌های انحرافی پیدا کردند، با مسامحه برخورد شود، کم‌کم آن تفکر به پیش می‌رود و در آینده به صورت فرقه یا گروهی خطرناک در می‌آید و آفت بزرگی برای عالم اسلام می‌شود. باید خوب دقت کنیم. نقطه‌های انحرافی را که می‌تواند منشأ فسادهای بزرگی در جامعه شود باید از همان ابتدا مهار کرد. اگر زمانی که همین افکار انحرافی وهابیت در عالم

تشیع مطرح می‌شد، برخوردی جامع، حساب شده و دقیق انجام می‌گرفت، ما امروز در داخل این کشور شیعه، در میان عاشورائیان، و در این کشور امام زمان (عج) و تشیع، دیگر شاهد گرایش‌های انحرافی نبودیم. هم‌اینک در بسیاری از شهرها، حتی در قم، زمینه‌هایی برای رشد افکار انحرافی وجود دارد؛ افکاری که در اثر مسامحاتی که می‌شود، کم‌کم زمینه رشد پیدا می‌کند و بعد خطری بزرگ ایجاد می‌کنند که ریشه کن کردنش مشکل می‌شود.^۱

۱. بیانات حضرت آیت‌الله مصباح یزدی در همایش وهابیت، مانع انسجام اسلامی - ۱۳۸۶/۱۱/۱۲

نخستین قدم ها برای پاکی

قسمت یازدهم

تاکید دوباره بر

... محاسبه ...

اشاره

در شماره های ۳۰ و ۳۱ نشریه شمیم معرفت در سلسله مقالاتی که توسط برادر ارجمند حجت الاسلام سعید حصاری تحت عنوان نخستین قدم ها برای پاکی (قسمت چهارم و پنجم) به رشته تحریر درآمد به موضوعات مشارطه، مراقبه، محاسبه، معاتبه و معاقبه؛ پرداختیم.

اما این موضوعات و به ویژه محاسبه بارها و بارها از سوی علمای اخلاق مطرح شده و بر آن تاکید شده است. استاد نگارنده شهید حسین صافی تاکید می فرمود که این امر آن قدر مهم است که شیطان و نفس اماره همیشه سعی می کنند که انجام آن را از ذهن انسان خارج نمایند به همین دلیل استقامت بر انجام محاسبه بسیار مهم است.

تجربه این حقیر^۱ هم طی سال ها حضور در جلسات مختلف این امر را ثابت نموده است. طی سال هایتمادی در جلساتی که خدمت برادران و خواهران ایمانی بودم بارها برای برانگیختن آنان به انجام این مهم، بعد از تشریح و توضیح مطلب بر روی تخته نوشته و به آنان عرض نمودم که «یقین دارم انجام نمی دهید» و پس از بررسی در جلسات بعد مشخص می گردید که تعداد محدودی موفق به انجام این دستور خودسازی اهل بیت گردیده اند. هنوز هم بعد از سال ها حضور در چند جلسه و تاکیدات مکرر هفتگی اکثریت مستمعین طبق یقین نوشته شده عمل می نمایند.

ندارد و طرح نمی‌شود. ولی در تعلیم و تربیت دینی چون اساس، مسئله خدا و پرستش حق است، قطعاً این مسائل مطرح است.

در قرآن کریم آیه‌ای داریم که من این آیه را شاید مکرر طرح کرده باشم - چون آن دوره‌ای که ما قم بودیم، عالم بزرگی که اخلاق می‌گفت^۲ یک مدتی روی این آیه تکیه کرده بود، و چون این آیه بیشتر به گوشمان خورده و بیشتر روی آن فکر کرده‌ایم، گویی یک جلوه دیگری در ذهن من دارد - از آیات آخر سوره مبارکه حشر است؛ قبل از آن آیات توحیدی، این آیه است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتَنْتَظِرُوا
نَفْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ
بِمَا تَعْمَلُونَ* وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ
فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»

(حشر/۱۸ و ۱۹)

از این رو برای تاکید مجدد بر موضوع ذکر شده مطلب زیر را در همین خصوص از علامه شهید حضرت آیت‌الله مرتضی مطهری از کتاب «تعلیم و تعلم در اسلام» انتخاب نموده و تقدیم شما عزیزان می‌نماییم.^۱

مراقبه و محاسبه

مسئله‌ای که باید عرض کنم مسئله‌ای است که در تعلیم و تربیت‌های دینی و مذهبی وجود دارد و در تعلیم و تربیت‌های غیرمذهبی وجود ندارد و نمی‌تواند هم وجود داشته باشد. مطلبی را علمای اخلاق می‌گویند و عرفا فوق‌العاده روی آن تکیه دارند و در متون اسلامی توجه زیادی بدان شده است، و آن چیزی است به نام «مراقبه و محاسبه». در آموزش و پرورش‌های غیرمذهبی این‌گونه مفاهیم پیدا نمی‌شود، مراقبه و محاسبه اصلاً مفهوم

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۲، ص

۲. منظور حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه

ای اهل ایمان! تقوای الهی داشته باشید. وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ (منظورم در مراقبه و محاسبه، این کلمه است) و همانا قطعاً و شدیداً هر کس دقت کند - نظر در مواردی مفهوم دقت را می‌دهد نه مفهوم نگاه تنها را - در آن چه که برای فردا پیش می‌فرستد؛ یعنی تمام اعمال انسان در منطق قرآن «پیش فرست» است. در این زمینه یک آیه و دو آیه هم نیست: «وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ - و آن چه از عمل صالح برای خودتان پیش می‌فرستید، نزد خدا می‌یابید.» (بقره/۱۱۰)

سعدی هم این شعر را از همین جا گرفته:

برگ عیشی به گور فویش فرست

کس نیارد ز پس، تو پیش فرست

تعبیر «پیش فرستادن» از خود قرآن است. تمام اعمال انسان پیش فرستاده‌هاست؛ یعنی جایی که انسان در آینده خواهد رفت، قبل از این که خودش برود یک کالاهایی به آن جا می‌فرستد و

بعد خودش ملحق می‌شود. ای انسان‌ها در این پیش فرستاده‌های خودتان کمال دقت و مراقبت را داشته باشید و نظر کنید. وقتی شما می‌خواهید چیزی را به جایی بفرستید اول واریسی می‌کنید، دقت می‌کنید و بعد می‌فرستید.

بار دیگر کلمه «وَأَتَّقُوا اللَّهَ» تکرار می‌شود، و آن گاه می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.» (حشر/۱۸)

اول می‌گویند شما خودتان دقت کنید! بعد می‌گویند: خدا به آن چه عمل می‌کنید آگاه است. [کأنه می‌خواهد بگوید اگر شما دقت نکنید، یک چشم بسیار دقیقی به هر حال هست، او که می‌بیند. یک وقت انسان یک چیزی را قبل از خودش می‌فرستد، بعد می‌گویند: خوب حالا هر چه شد شد، کی می‌آید نگاه کند؟! می‌گویند: نه، مسئله این نیست، خدا به تمام آن چه شما عمل می‌کنید آگاه و خبیر است.

«أَخْلِصِ الْعَمَلَ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ»^۱

چه می‌گویی؟! عمل را باید خالص انجام داد. نقّاد آگاه آگاهی آن‌جا هست. تو خیال کرده‌ای این‌ها که در منطق مردم به این شکل هست، حتماً در پیشگاه الهی هم همین جور است؟! «انَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» این جاست که علمای اخلاق اسلامی با الهام از این آیه مسئله‌ای را مطرح می‌کنند که می‌گویند ام‌المسائل اخلاق است، مادر همه‌ی مسائل اخلاقی است و آن «مراقبه» است. مراقبه یعنی با خود معامله یک شریکی را بکن که به او اطمینان نداری و همیشه باید مواظبش باشی، مثل یک بازرسی که در اداره

۱. اعمال را خالص کن، بازرس اعمال تو بسیار بینا و آگاه است. «این عبارت به‌عنوان کلام خدای متعال در کتاب: الجواهر السنية فی الأحادیث القدسية (کلیات حدیث قدسی) ص ۱۶۳ آمده است و به‌عنوان نصایح لقمان به پسرش در کتاب: الإختصاص؛ النص؛ ص ۳۴۱ نقل شده. البته قبل و بعد روایات باهم متفاوت است.

برخی افراد که چند روز قبل از فوت مرحوم آقای بروجردی (رضوان‌الله‌علیه) خدمت ایشان بودند گفتند: خیلی ایشان را ناراحت دیدیم و ایشان گفتند که: «خلاصه عمر ما گذشت و ما رفتیم و نتوانستیم خیری برای خودمان پیش بفرستیم، عملی انجام بدهیم.»

یکی از کسانی که آن‌جا نشسته بود، طبق عادتی که همیشه در مقابل صاحبان قدرت شروع می‌کنند به تملّق و چاپلوسی، خیال کرد که اینجا هم جای تملّق و چاپلوسی است، گفت: «آقا، شما دیگر چرا؟! ما بدبخت‌ها باید این حرف‌ها را بزنیم، شما الحمدلله این همه آثار خیر از خودتان باقی گذاشتید، این همه شاگرد تربیت کردید، این همه آثار کتبی از خودتان به یادگار گذاشتید، مسجد به این عظمت ساختید، مدرسه‌ها ساختید.»

وقتی این را گفت، ایشان یک جمله فرمود که حدیث است:

است؛ یعنی خودت را به منزله یک اداره تلقی کن و خودت را به منزله بازرس این اداره [تلقی نما] که تمام جزئیات را باید بازرسی و مراقبت کنی.

مراقبه چیزی است که همیشه باید همراه انسان باشد، یعنی همیشه انسان باید حالش مراقبه باشد.

گفتیم یک دستور دیگری هست که نام آن را «محاسبه» می گذارند. این هم در خود متن اسلام آمده است... - ببینید این جمله ها چه قدر روح و معنا دارد! یعنی چه قدر حکایت می کند از این که این روح هایی که این جمله ها را گفته اند اصلاً خودشان مال این دنیاها بوده اند - می فرماید:

«حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَ زُنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُزْنُوا»^۱

۱. این روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است. (وسائل الشیعة ج ۱۶ ص ۹۹) عبارت نهج البلاغه هم شبیه همین روایت است: «عِبَادَ اللَّهِ زُنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُزْنُوا وَ حَاسِبُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا - بندگان خدا، پیش از آن که به میزان حق سنجیده شوید خود را بسنجید، و قبل از این که به حسابتان برسند

پیش از آن که از شما حساب بکشند - که در قیامت خواهند کشید - خودتان همین جا از خودتان حساب بکشید، و خودتان را این جا وزن کنید و بکشید. پیش از این که آن جا شما را بکشند. آن جا شما را به ترازو خواهند گذاشت و خواهند کشید. این جا خودتان، خودتان را بکشید ببینید سنگینید یا سبک.

اگر سبک هستید یعنی هیچ چیز نیستید، و اگر سنگین هستید یعنی پر هستید. نگویید انسان ممکن است پر باشد از گناه. مطابق قرآن ترازویی که در قیامت هست ترازویی است که فقط سبک سنگینی خوب را می سنجد؛ اگر خوب در آن هست سنگین است، اگر نه سبک است.

«فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ * وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ» (القارعة/ ۹ تا ۱۲)

خود را محاسبه کنید. (نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص ۱۲۳، خطبه ۹۰

امام کاظم علیه السلام فرمود:

هر کسی که هر شبانه روز یک بار

به حساب خودش رسیدگی نکند،

از ما نیست.

... یکی از مفاخر دنیای اسلام در اخلاق این است که به الهام همین دستورها ما یک سلسله کتابها داریم در زمینه محاسبه النفس. سید بن طاوس محاسبه النفس نوشته، کفعمی محاسبه النفس نوشته، و در اغلب کتب اخلاقی اسلامی - و شاید در همه ی کتب اخلاقی که خواسته اند/ستیفای کنند - این مسئله مراقبه النفس و محاسبه النفس را مطرح کرده اند.

کسی که میزان هایش سبک است اُمّه هَاوِیّه [جایگاهش جهنم است]. کسی که میزان هایش سنگین است فَهْوٌ فِی عِشْثَةٍ رَاضِیَةٍ او در بهشت، زندگانی آسوده ای خواهد داشت.].

خودتان را این جا وزن کنید، ببینید سبکید یا سنگین. این جا حضرت به طور کلی دستور محاسبه می دهد، ولی در روایات ما تفسیر بیشتر این مطلب این است که فرموده اند:

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ»
هر کسی که هر شبانه روز یک بار به حساب خودش رسیدگی نکند، از ما نیست.

۱. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:
«لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اسْتَزَادَ اللَّهَ وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللَّهَ مِنْهُ وَتَابَ إِلَيْهِ» - از ما نیست کسی که هر روز حساب خود را نکند، پس اگر کار نیکی کرده است از خدا زیادی آن را خواهد، و اگر گناه و کار بدی کرده در آن گناه از خدا آمرزش خواهد و به سوی او بازگشت کند (و توبه نماید).»

الکافی (ط الإسلامیة)، ج ۲، ص ۴۵۳

مشارطه، معاتبه، معاقبه

از نظر اسلام اگر کسی بخواهد خودش را تربیت کند، اولین شرط مراقبه است، منتها می گویند قبل از مراقبه و محاسبه یک چیز هست و بعد از مراقبه و محاسبه نیز یک چیز. قبل از مراقبه «مشارطه» است؛ یعنی اول انسان باید با خودش قرارداد امضا کند، که این ها را اغلب روی کاغذ می آورند. روی کاغذ با خودشان شرط می کنند و پیمان می بندند که این گونه باشم؛ چون اگر مشارطه نشود و اول انسان با خودش قرارداد نبندد، موارد را مشخص نکند و برای خودش برنامه قرار ندهد، نمی داند چگونه از خودش مراقبه کند.

مثلاً اول با خودش یک قرارداد می بندد که خوراک من این جور باشد، خواب من این جور باشد، سخن من این جور باشد، کاری که باید برای زندگی خودم بکنم این جور باشد، کاری که باید برای خلق خدا بکنم این جور باشد، وقت من این جور باید تقسیم بشود. این ها را در ذهن خودش مشخص می کند یا روی

کاغذ می آورد و امضا می کند، و با خودش پیمان می بندد که بر طبق این برنامه عمل کند و بعد همیشه از خودش مراقبت می کند که همین طوری که پیمان بسته رفتار کند.

همچنین در هر شبانه روز یک دفعه از خودش حساب می کشد که آیا مطابق آن چه که پیمان بستم عمل کردم؟ آیا از خود مراقبت کردم یا نکردم؟ اگر عمل کرده بود بعدش شکر و سپاس الهی و سجده شکر است، و اگر عمل نکرده بود مسئله «معاتبه» در کار می آید (یعنی خود را ملامت کردن) اگر کم تخلف کرده باشد، و «معاقبه» در کار می آید (خود را عقوبت کردن) اگر زیاد تخلف کرده باشد، که آن عقوبت کردن ها با روزه ها و با کارهای خیلی سخت بر خود تحمیل کردن و مجازات کردن خود است.

این ها از اصول مسلم اخلاق و تربیت اسلامی است.

یار واقعی یعنی این!

متن اصلی

عَنْ مَأْمُونِ الرَّقِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ سَيِّدِي الصَّادِقِ عِ إِذْ دَخَلَ سَهْلُ بْنُ الْحَسَنِ الْخُرَّاسَانِيُّ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسَ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَكُمْ الرَّافَةُ وَالرَّحْمَةُ وَأَنْتُمْ أَهْلُ بَيْتِ الْإِمَامَةِ مَا الَّذِي يَمْنَعُكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ حَقٌّ تَقَعُدُ عَنْهُ وَأَنْتَ تَجِدُ مِنْ شِيعَتِكَ مِائَةَ أَلْفٍ يَضْرِبُونَ بَيْنَ يَدَيْكَ بِالسَّيْفِ فَقَالَ لَهُ عِ اجْلِسْ يَا خُرَّاسَانِيُّ رَعَى اللَّهُ حَقَّكَ ثُمَّ قَالَ يَا حَنِيفَةَ اسْجُرِي التَّنُورَ فَسَجَرْتُهُ حَتَّى صَارَ كَالْجَمْرَةِ وَابْيَضَّ غُلُوهُ ثُمَّ قَالَ يَا خُرَّاسَانِيُّ قُمْ فَاجْلِسْ فِي التَّنُورِ فَقَالَ الْخُرَّاسَانِيُّ يَا سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا تُعَذِّبْنِي بِالنَّارِ أَقْلِنِي أَقَالَكَ اللَّهُ قَالَ قَدْ أَقْلَنْتُكَ فَبَيْنَمَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ هَارُونُ الْمُكَلِّيُّ وَ نَعْلُهُ فِي سَبَابَتِهِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ عِ أَلْقِ النَّعْلَ مِنْ يَدِكَ وَاجْلِسْ فِي التَّنُورِ قَالَ فَأَلْقَى النَّعْلَ مِنْ سَبَابَتِهِ ثُمَّ جَلَسَ فِي التَّنُورِ وَأَقْبَلَ الْإِمَامُ عِ يُحَدِّثُ الْخُرَّاسَانِيَّ حَدِيثَ خُرَّاسَانَ حَتَّى كَانَتْ شَاهِدُ لَهَا ثُمَّ قَالَ قُمْ يَا خُرَّاسَانِيُّ وَانْظُرْ مَا فِي التَّنُورِ قَالَ فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَرَأَيْتُهُ مُتْرَبِعًا فَخَرَجَ إِلَيْنَا وَ سَلَّمَ عَلَيْنَا فَقَالَ لَهُ الْإِمَامُ عِ كَمْ تَجِدُ بِخُرَّاسَانَ مِثْلَ هَذَا فَقَالَ وَاللَّهِ لَا وَاحِدًا فَقَالَ عِ لَا وَاللَّهِ وَلَا وَاحِدًا فَقَالَ أَمَا إِنَّا لَا نَخْرُجُ فِي زَمَانٍ لَنَا نَجْدٌ فِيهِ خَمْسَةٌ مُعَاوِدِينَ لَنَا نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، جلد ۴۷، صفحہ ۱۲۴

مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، جلد ۴، صفحہ ۲۳۷

مأمون رقی گفت: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شده سلام کرده نشست. عرض کرد یا ابن رسول الله چه قدر شما رئوف و مهربان هستید شما امام هستید چرا دفاع از حق خود نمی کنید با این که بیش از صدهزار شیعه ی شمشیر زن دارید.

امام علیه السلام فرمود: بنشین خراسانی خدا جانب ترا رعایت کند.

(سپس) به کنیزی به نام حنیفه فرمود تنور را بیفزود.

تنور افروخته شد چنانچه یک پارچه آتش گردید و قسمت بالای آن سفید شد.

بعد امام علیه السلام رو به مرد خراسانی نموده فرمود: برو بنشین داخل تنور.

خراسانی شروع به التماس نموده (گفت): یا ابن رسول الله مرا به آتش مسوزان. از جرم من درگذر خدا از تو بگذرد.

امام علیه السلام فرمود: ترا بخشیدم.

در همین موقع هارون مکی (در حالی که) یک کفش خود را به انگشت گرفته بود وارد شد و عرض کرد السلام علیک یا ابن رسول الله.

امام علیه السلام فرمود: نعلین را از دست بیانداز برو داخل تنور بنشین.

(هارون مکی بلافاصله) نعلین را انداخت و داخل تنور نشست.

امام شروع کرد با خراسانی به صحبت کردن از جریان های خراسان مثل این که در خراسان بوده.

بعد فرمود: خراسانی برو ببین در تنور چه خبر است.

(خراسانی گفت) به جانب تنور رفتم و دیدم (هارون) چهار زانو در تنور نشسته.

(سپس) از تنور خارج شد و به ما سلام کرد.

امام علیه السلام به خراسانی فرمود: از این ها در خراسان چند نفر پیدا می شود؟

خراسانی عرض کرد: به خدا قسم یک نفر هم نیست. نه به خدا یک نفر پیدا نمی شود.

امام علیه السلام فرمود: ما در زمانی که پنج نفر یاور نداشته باشیم قیام نخواهیم کرد. ما خودمان موقعیت مناسب را بهتر می دانیم.

پنج ؛ گنج

قال امیرالمؤمنین علی علیه السلام:

ختمت التوراة بخمس كلمات، فأنا احبُّ أن اطالعها في صبيحة كلِّ يوم:

الأوّل: العالم الذي لا يعمل بعلمه فهو و إبليس سواء.

و الثانی: سلطان لا يعدل برعيّته فهو و فرعون سواء.

و الثالث: فقير يتذلّل لغنىّ طمعا في ماله فهو و الكلب سواء.

و الرابع: غنىّ لا ينتفع بماله فهو و الآجرّ سواء.

و الخامس: امرأة تخرج من بيتها بغير ضرورة هي و الأمة سواء.

امیر المومنین علی علیه السلام فرمود: تورات با پنج جمله پایان یافته

که من دوست دارم در آغاز هر روز آن‌ها را از نظر بگذرانم.

اوّل: عالمی که به علمش عمل نکند، با شیطان مساوی است.

دوم: زمامداری که عدالت را درباره‌ی مردم رعایت نکند، با فرعون

مساوی است.

سوم: فقیری که در برابر غنی به خاطر طمع در اموال او ذلیلانه خضوع

می‌کند، با سگ مساوی است.

چهارم: ثروتمندی که از مالش (برای خود و کمک به دیگران) بهره

نمی‌گیرد، با فقیر اجیر مساوی است.

پنجم: زنی که برای هوای نفس و بدون نیاز از منزل خارج می‌شود، او

با کنیز برده مساوی است.

خوانندگان محترم

۱- بهتر شدن محتوا و ارائه مطالب نو و به روز در نشریه بدون یاری و حمایت شما کاری دشوار است. تقاضا داریم پرسش نامه صفحه بعد را به دقت تکمیل نموده و ارسال نمایید تا از نظرات و رهنمودهای ارزنده شما بهره برده و در تقویت کمی و کیفی نشریه به کار بندیم.

۲- از آن جا که شما گرامیان در خط مقدم جبهه فرهنگی در حال مجاهدت هستید و بیش از هر کس دیگر با نیازهای امروز اعضای بسیج - به ویژه جوانان - آشنایی دارید، شبهات، موضوعات و مطالبی را که احساس می کنید نیاز امروز متربیان و مخاطبان شما و حتی نشریه هست، برای ما ارسال فرمایید تا در شماره های بعدی با بهره گیری از اهل فن و کارشناسان مرتبط، در خصوص آنها مطالبی را ارائه نماییم.

۳- مقالات و تحقیقات خود را در زمینه های اخلاقی و تربیتی، اعتقادی و معرفتی، بصیرتی و مهارتی، با لحاظ نمودن رویکردهای آموزشی و کاربردی به نشانی نشریه ارسال فرمایید. بدیهی است در صورت اتقان محتوایی و برخورداری آثار شما از استانداردهای مقاله نویسی، با افتخار آنها را در شمارگان بعدی منتشر خواهیم نمود.

فرم نظر سنجی

مستدعی است پس از ارزیابی کامل مجله و مطالعه دقیق مقالات، جدول زیر را تکمیل نموده و آن را به عقیدتی سیاسی نواحی مقاومت تحویل دهید.

ردیف	موضوعات نظر خواهی	نام خانوادگی	پدر	مدرس	تلفن	پست
۱	کیفیت مباحث قرآنی					
۲	کیفیت مباحث اعتقادی					
۳	کیفیت مباحث فقهی					
۴	کیفیت مباحث اخلاقی					
۵	کیفیت مباحث مهارتی					
۶	کیفیت مباحث سیاسی					
۷	کیفیت مباحث گوناگون					
۸	گزینش مقالات و کیفیت آنها					
۹	تعداد مقالات و حجم مجله					
۱۰	چگونگی تلخیص‌ها و نتیجه‌گیری‌ها					
۱۱	تازگی و مفید بودن موضوعات و مطالب					
۱۲	جذابیت و میزان مورد استفاده بودن مطالب					
۱۳	صفحه‌بندی و فونت مطالب از نظر راحتی مطالعه					
۱۴	طرح جلد					

لطفاً نظرات کوتاه خود را مرقوم فرمایید و نظرات تفصیلی را همراه این برگه ارسال نمایید.